Purchased in ~~India~~ Shiraz, Persia, for the Blacker Library
Sept. 1928.

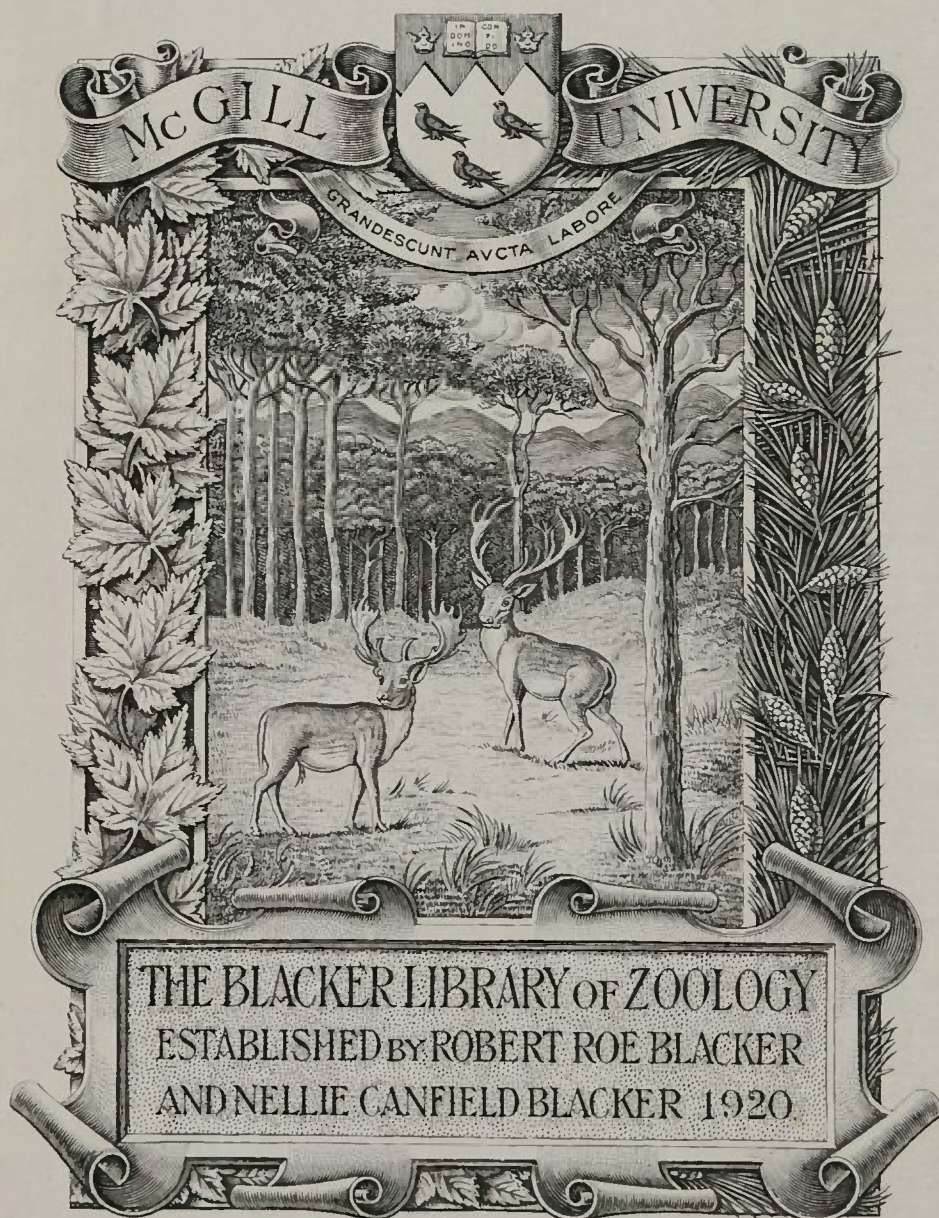
No. 7.

No. 7. Bāz-Nāma-i-Nāṣirī.

A lithographed edition (Bombay, 1890), of a detailed treatise on falcons, on hunting birds in general, on training, treatment, etc., of hawks, and other connected matters. The author is prince Tīmūr-Mīrzā Qājār, the grandson of Fatḥ-ʿAlī-Shāh. He lived and wrote his book in the middle of the last century, deriving his information from many early standard works.

A rare print [of a well-known work.] [W. I.]

(annotated)


McGILL UNIVERSITY
IN DOMINO CONFIDO
GRANDESCUNT AVCTA LABORE
THE BLACKER LIBRARY OF ZOOLOGY
ESTABLISHED BY ROBERT ROE BLACKER
AND NELLIE CANFIELD BLACKER 1920
W.R.B. 1922

محکم و دریا با خالهای سرخ نداشته باشد و بانگ را مثل تیتی بطول نکشد و در هندوستان اصیل
حیدرآبادی مشهور است و چاتگامی اگرچه قوی جثه باشد اما در اوصاف بدرجه حیدرآبادی
نرسد و باید بچه اصیل تا که یکساله نشود نه جنگانند زیرا که در مدت یکسال همه اعضای او قوی و
محکم میشود و مرغان جنگی را باید همیشه از ماکیان علیحده بدارند و دانه و باجری باو بدهند
بشرطیکه شب با آب تر کرده باشند و دانه را بر زمین نریزند که منقارش فرسوده شود و
بهتر آنست که دانه بدست او بخورانند و در موسم برشکال بجای باجری اگر سرشف بدهند بهتر
باشد و برای توانائی و قوت مرغ جنگی یکوقت قریب شام این خوراک بدهند آرد میده
روغن زرد چوبه شکر سفید از هریک ده مثقال فلفل سیاه سه ماشه پس فلفل و زرد چوبه را
باریک سائیده با آرد میده مخلوط کرده بطریق معمول حلوا بسازند و بخورانند و بعد از دو ساعت
آب بدهند و مرغان اکثر مرض زهربا و عارض میشود و علامتش آنکه تمام اعضای مرغ نیلگون شود
و دانه هضم نکرده و سست و مضمحل باشد اگر علاجش نکنند بمیرد و علاج بزر البنج دو درم
فلفل سیاه هفت ماشه فلفل دراز هفت ماشه زنجبیل خشک و بندال بقدر یکفلوس گندم سوخته
هفت ماشه باء بزنگ هفت ماشه بادیان هفت ماشه افیون سه ماشه و نیم برگ کسوندی تر
یکتوله برگ عنب الثعلب تازه دو توله زیره سیاه هفت ماشه کالیسر هفت ماشه نمک سنگ یکتوله
نمک شور یکتوله نمک سیاه یکتوله نمک سامر یکتوله برگ نیب تازه دو توله باید جمله ادویه را کوفته
و بیخته و برگهارا نیز بدون آب سائیده همه ادویه خشک و تر را با هم مخلوط کرده بمقدار کنار دشتی
حب بسته یک حب صبح و یک شام بخورانند و چند روز صحت یابد و قاعده جنگانیدن مرغ نوجوان یعنی
بچه یکساله آنست که روز اول با مرغ هم سن خود بجنگانند بقدر پنج دقیقه و فی الفور از هم جدا
نمایند و منقار او را بمکند و بدهند چنانکه قاعده است و همچنین بتدریج روز بروز پنج دقیقه
زیاده کنند تا ربع ساعت تا هر قدر که زیاده از آن ممکن باشد بجنگانند لاکن جنگانیدن مرغ
نزد جمهور ارباب ملل مقبوح و مذموم و در شریعت غرا و ملت بیضا ممنوع است

تم الکتاب

فضلهٔ خشک اندازد و در وقت فضله انداختن لرزه بر اندامش افتد علاج نبات
و نمک سنگ و فلفل هر سه را یکیک ماشه گرفته باریک سائیده بقدر یکماشه بخورانند
بد و سه روز صحت یابد در بیان دانهٔ کبوتران معلوم باد که باجری و جواری و
ارزن و سرشف در موسم صیف و شتا کبوتر را هیچ ضرر نرسانند گندم و عدس قوت
پریدن را زیاده کنند اما غلبهٔ خون انگیزد و تخمهٔ آرد ماشک و برنج کبوتر را سبک گرداند
باقلا و ماشک قوت پریدن را زیاد کنند در فصل زمستان ارزن فایده بخشد و در تابستان
ماشک و جو و برنج مفید است و در موسم برشکال سرشف و کنجد مفید باشد باجری
و جواری در هر موسم که بدهند خوبست و باید که کبوتران بلند پرواز را غیر باجری و
جواری دانه دیگر ندهند زیرا که از این دانه طبیعت کبوتر باعتدال باشد تدبیر کلی
کردن کبوتر ساده اگر خواهند که کبوتر ساده را کلی سازند طریقه آنکه پر کبوتر سیاه
را از بیخ برکنده پر کلدار را بجای او بگذارند و از تار ابریشم ببندند و اگر خواهند که کبوتر
پربریده را بهوا پرانند طریقش آنکه پر از کبوتر دیگر بدست آورده بطریق مذکور در
بن پر کبوتر پربریده از تار ابریشم محکم ببندند کبوتر را قوت پریدن حاصل آید

فصل دوم در بیان نسلهای خروسان و جنگانیدن آنها و علاج امراض آنها بدانستکه
اصل خروس بر چهار قسم است تینی و کهاکس و کرکنات و اصیل تینی آنست که
مردمان عموماً در خانه می پرورند و جوجه و بیضهٔ آنرا میخورند و کهاکس آنست که از یک
جانب اصیل و از یکجانب تینی باشد و کرکنات آنست که گوشت و پوست و استخوان
او همه سیاه رنگ باشد و شناختن کرکنات آنست که زبانش اگر برنگ سیاه باشد
بیشک کرکنات و گوشت و استخوان نیز سیاه بود و اصیل که آنرا کلنگ نیز گویند
برای جنگانیدن مخصوص است و علامت اصیل آنست که منقار بالائیش
سفید رنگ بود و تاجش کوچک و کلهٔ وی قوی و پرهای دم کوتاه و پاها و خارها

بیان دانهٔ کبوتران

تدبیر کلی کردن کبوتر ساده

فصل دوم در بیان نسلهای خروسان

عمل نمایند روز یازدهم تور را بگشایند و کبوتران را بخوانند و بپرانند چون یکماه بدین
طریق مداومت نمایند در یکمدت کبوتران مطیع فرمان معلم شوند پس بیک شافوت
بهوا بپرند و دور روند بیک خواندن حاضر شوند و بر تلواره نشینند چون بدین درجه
محکوم حکم شوند قابل جنگانیدن باشند علاج امراض کبوتران اگر کبوتر بسبب علت
بادسست شده باشد علامتش این است که پریدن نتواند و اگر به پرواز بلند پروازی
فرو ماند علاجش آنکه مالکنگنی چهار دانه مثقال یک و ال قند سیاه کهنه یک ماشه ادویه را
سائیده با قند سیاه حب بسته بعد از چهار ساعت از دانه و آب خوردن یک حب بخورانند در سه
روز به شود علاج سرفه کبوتران یک قطره عرق زنجبیل تر بحلقش بچکانند در دو روز به
شود علاج لاغری کبوتران علامت لاغری آنست که سست باشند و دانه نخورند و آب
بسیار خورند و فضله سبز اندازند و میل بطرف خاک شور کنند و حدوث این مرض از خوردن آهک
یا شیشه میشود دو سه روز خون قی کنند یا با فضله اش خون آید علاجش آنکه یکدانه فلفل سیاه را
چهار حصه کرده یکحصه از آن را در شاخ درخت لاله عباسی تر کرده بخورانند بهمین طریق هر چهار
حصه فلفل را در چهار روز بخورانند صحت یابد و اگر ریزه شیشه خورده باشد فی الفور خون
قی کند یا خون در فضله اش آید پس وقت صبح شربت انار شیرین بقدر یکماشه بخورانند و
وقت ظهر قدری سرشیر با شکر سفید و وقت شام گلقند یکماشه بدهند و غذا انار را
بروغن تر بخورانند و یکساعت بعد از خوردن نان آب بدهند علاج زهرباد علامتش
آنکه کبوتر بیهوش و پژمرده شود علاجش آنکه زنجبیل و بادیان و هلیله و انغوزه
همه را کوفته بیخته با آب حب بسته بخورانند علاج بلغم علامتش آنست که دانه کم خورد
و بلغم از گلویش آید علاج آنکه آب ندهند و بجای آب چند قطره بول انسان بحلقش به
چکانند در سه روز نفع کلی بخشد اگر آب از چشم کبوتر روان باشد قدری زردچوبه
با آب لیمو سوده بحوالی چشمش طلا کنند به شود علاج قبض اگر کبوتر را قبض باشد

[illegible]

هضم

چون او را اندکی حرکت داده بر زمین بگذارد طپیدن گیرد تا او را بر ندارند از طپیدن
باز نماند قسم ششم یاهو اصلش از کبوتر و قمری است اکثر سفید رنگ باشد و یاهو
صدای اوست لهذا باین نام موسوم شده و این شش قسم که مذکور شد اصل کبوتران است
و باقی همه فرع اند اما قاعده پرانیدن و فرمان بردار گردانیدن کبوتران گوله باید که
کبوتر نوآموز را در مکانی نگاه دارند که غیر از معلم دیگری در آن مکان نرود و از وجود
اغیار خالی باشد و از جهة احتیاط توری در صحن آن مکان بکشند تا کبوتران از میان تور
بیرون نروند دانه و آب هر وقت در آن مکان موجود دارند و وقت شام بند کنند
تا سه روز بدین طریق تمام روز باز دارند و وقت شام بند نمایند تا خانه و معلم خود
را بشناسند پس روز چهارم یکوقت بگشایند و سه چهار ساعت واز داشته آب و
دانه خورانیده بند کنند روز پنجم بوقت معهود بگشایند و دانه نیم سیر بدهند و بجای
آب این جوشانده را بنوشانند صفت جوشانده مذکور اینست هلیله زرد چوبه زنجبیل
قند سیاه این اجزاء را بالمساوی کوبیده در آب جوشانیده در پارچه صاف نموده در
عوض آب بدهند و بند کنند روز ششم بوقت معین بگشایند و کبوتران را بطرف آب و دانه
بخوانند و قدری از دانه در پیش آنها بریزند چون همه را بخورند آنوقت آنها را بپرانند
تا دور روند و باز قدری دانه ریخته آنها را بخوانند هم برین طریق چند بار بطرف دانه بخوانند
و بعد از خوردن بپرانند تا از آنجا دورتر رفته بنشینند پس در این مدت احتمال دارد که
کبوتران معلم و خانه خود را آشنا شوند پس هنگام شام بند کنند در روز هفتم بموجب دستور
معین تلواره برای نشستن کبوتران بسازند و بوقت معین آنها را بطرف آب و دانه
بخوانند و قدری دانه در پیش آنها بریزند چون تمام دانه ها را بخورند آنها را بطرف تلواره
بپرانند تا بالای تلواره بنشینند و مجدد قدری دانه ریخته آنها را باز بطرف دانه بخوانند
همینکه قدری دانه خوردند باز بپرانند تا بر سر تلواره بنشینند چهار روز هم برین طریق

ز هیچ شاه مشتاقی چه گوئی
که عاجز ماند گردون از بیانش

کبوتر نامه

دربیان مجملی از اوصاف مرغانی که خواص و عوام ببازی آن شوق دارند در دو فصل ذکر میشود فصل اوّل دربیان نسل کبوتران و قاعدهٔ پرانیدن و علاج امراض آنها بدانکه از جملهٔ اصلهای کبوتران یک قسم کوله است و کوله نیز بر دو قسم میباشد تیتی و اصیل تیتی مراد از بدرنگ است مثل رنگ نیلی و سرکه و رنگ بور و اصیل عبارت از خوش رنگست مثل شیرازی و کابره و گلی امّا کوله قسم تیتی برای پرانیدن و جنگانیدن مخصوص است و کولهٔ قسم اصیل برای جنگانیدن و پرانیدن اختصاص ندارد صفت کولهٔ تیتی آنست که بقامت بزرگ و پرهای هر دو بال او سخت و دراز و پرهای دم او کوتاه و چشمهایش سرخ و ساقهای پای او محکم و کوچک و منقارش نیز کوچک میباشد و این قسم کبوتر بسیار تیزبال و بلند پرواز میباشند و صفت اصیل آنست که پرهای بال و دم او کوچک باشد و سینه اش وسیع و حوصله اش اندکی فرو هشته و منقارش کوچک و چشمانش سیاه یا سفید و یا سرخ و پلکهای چشمش باریک و سرخ باشد قسم دوم گره باز است و صفتش آنکه منقاره نه بسیار بزرگ بود و نه کوچک حد وسط باشد و چشمانش سفید و پرهای بال و دم او دراز و سخت و عریض و محکم باشد قسم سیم پاپر صفتش آنکه بقامت دراز و سرش کوچک و منقارش نیز کوچک و پاهایش پرداره هر قدر پر در پاهای او زیاد باشد دلیل بر اصالت اوست قسم چهارم لقه صفتش آنکه سینه وسیع و پرهای دم او بسیار و دراز و خود را چندان بکشد که سرش با دم برابر شود و چندان کشیدگی باشد که با آب و دانه کمتر التفات کند قسم پنجم لوتن صفتش آنکه

دهان شتر مست سه نوبت بخلیانی وخشک کنی واز خوردن او طیور بیهوش گردد
واگر با قلارا هم در مرگ قوش که ستم الفار باشد بخوشانی در جائی که درنا وقغاز
و کلاغ وزاغچه جمع میشوند بپاشی هر کدام آن با قلارا بخورند بیهوش میشوند و
اگر دیر برسی البته حرام میشوند همین که گرفتی وسر او را بریدی در ساعت شکمش را
پاره کن واسباب شکم او را دور بینداز که بگوشت او اثر نکند اگر قوش
بوزی یا تولکی داشته باشی و هر قدر او را گرامی بداری اتفاق در شکارگاه
گم بشود یا روز دیگر یا چند روز باز بگیر تو بیاید نگاه داری آن قوش دیگر باعث
زحمت است البته طبیعت او مثل اول نخواهد بود و بد طبیعت خواهد شد
خاصه اگر شکاری گرفته وسیر شده باشد و یکشب در صحرا خوابیده باشد
منکه او را نگاه نمیدارم دوستان مختارند

شبی گر قوش تو آواره گردد	زجای خویش و نزد قوشبانش
بکار صید دیگر بر نیاید	کنی گر در مثل جانی بجانش
بویژه آنکه صیدی قسمت آید	در آن صحرا بچنگ از آسمانش
من او را رایگان هم می نخواهم	اگر خواهند دیگر دوستانش
هر آن باغی که نخلش سر بدزدی	زباغش پای برّد باغبانش
من آن قوشم بکرم دوستانم	که باشد جای دست دلستانش
نوشتم این کتاب بازنامه	که تا از من بماند داستانش
بعهد ناصر الدین شاه قاجار	که بر گردون رسد حکم روانش
همیشه جاه و دولت همرکابش	همیشه عزّ و شوکت همعنانش
همیشه صید همّت در کمندش	همیشه دست قدرت در میانش
قدر تیر و نشانش جان دشمن	ملک بازو فلک همچون کمانش

آن دو گزره که طور قرقی گیری باشد برای دلیجه نصب کردم بیچاره بطمع خام آمد و بدام
افتاد اورا گرفتم از دم اسب چهار پنج حلقهٔ محکم قوی درست کردم و پوست
گنجشک را خیلی گندم بر پای دلیجه با آن حلقه ها بستم و حلقه های مو را در میان
پر های گنجشک پنهان کردم چشم دلیجه را دوختم بالا این و اورا رها کردم دیدم
قره قوش قاتل قوش من نیامد یک ساری آمد برای دلیجه که شکار اورا گرفته باشد
همین که رسید در هوا دست انداخت که گنجشک اورا بگیرد انگشتهایش رفت
بر حلقهٔ مو هر دو از آسمان با هم آمدند بر زمین من اسب تاختم و سار را گرفتم قدری
پر اضافه کردم و حلقهٔ مو ها را قوی تر درست کردم چشم سار را دوختم قدری
بالا این کردم آوردمش پیش روی قره قوش بهوایش انداختم بلند شد قره قوش
دید که سار است شکاری کرده است میرود بطمع آنکه بیاید صید اورا بگیرد
ندانست که صیاد صید خواهد شد آمد از بلندی در نهایت جلال که طعمهٔ
سار را گرفته باشد همین که دست انداخت برای آن پر هائی که برای سار بسته
بودم انگشتهایش در حلقهٔ مو بگیر افتاد هر دو آمدند بر زمین افتادند قاتل را مقتول
نمودم کیفی کردم تو گوئی قوشم کشته نشده است پس باید آلات همه قسم شکار
با تو باشد که هر صیدی را دیگر گونه لذتی است حتی اسباب ماهی گرفتن تا اسباب
شکار تو تکمیل شده باشد ⁂ جهان چون ز اسباب پیوسته است
ز هر گونه اسباب بایسته است ⁂ ترا هم گر از صید بر پاست قید
بدست آر مجموع اسباب صید ⁂ ای فرزند اگر قوش ترا قره قوش
بگیرد و بخورد و در پیش روی تو نشیند و چنگ را بر زمین پاک کند اگر چرخ قره قوش
گیر با خود [illegible] وشق های مختلف بر آن بفرمائی
البته هیچ لذتی بالاتر ازین [illegible] بادی گندم را اگر با کف

وسیرش کن چه در باز چه طرلان و چه قرقل و در ترمتای و کاکلی باز اگر دور درخت
بسیار عقب کبک برود البته از قله کوه هم آورده است آنهم زیاده زحمت
کشیده است سر کبک را بر بگذار تا خودش تمام پرها را بکند و بخورد چونکه باز
کلاه ندارد نمیشود از دست او گرفت فاصله بین خستگی باز همان پر کندن است
ای فرزند این فقره را بدان حکمت الهی است برای طیور که خودشان در صحرا
صیدی که میگیرند اول پر او را تمام باید بکنند تا همه پر را بکنند راحت میشود
آنوقت میخورد این است که مدام صحیح المزاج هستند تو هم چنین کن که زیان نخواهی دید
از حکمت طبیعت غافل مباش هان ∴ کز حکمت الهی آن نیز آیتی است
دور سپهر و سیر قمر تاب آفتاب ∴ مجموع از کمال طبیعت حکایتی است
ای فرزند بدان هنگام شکار رفتن و سوار شدن از همه نوع آلت صید کردن باید
همراه داشته باشی که هر قسم کاری در پیش تو آید آماده باشی از قبیل تور گنجشک
گیری و تور قرقی گیری مع دو کزه بسیار میشود در صحرا شکار میکنی طرلان بسیار خوبی
می بینی و یا قرقی در جلو تو آمده نشسته است یا شکاری گرفت و یا بالابان بسیار
خوبی دیدی نشسته است اگر اسباب گرفتن آنها را داشته باشی ببین چه
قدر کیف دارد که بعد آنها را گرفته باشی روزی قوشم را بچقار انداختم و این بالا
بان چه قدر عزیز بود پیش من در حالتی که چقار را به نیمه آسمان برده بود که قریب
بگرفتن بود که قره قوش آمد و بالابان مرا در آسمان گرفت و کشت من و سواران
خود اسب انداختیم و بالابان را از آن نابکار گرفتیم دیدیم مرده است و جگرش را کباب
کرده است طور قرقی گیری با من بود آن حرامزاده رفت سنگی نشست با طور قرقی
گیری نمیشود عقاب را گرفت اولا باید و کزه قرقی گیری ... کزه ... گیری اعقاب
که قره قوش باشد نمی آید و اگر هم بیاید او را اسیر کند دیدم ... در ... نشسته است

خوردن بر زمین پاک میکند تو اورا بعلم قوشچی گری در شیطنت انسانی با آهو و درنامی
رسانی آن بیچاره از غایت حرص و جوع آنوقت که آهو را گرفت و تو سر آهو را
بریدی البته تمام دماغ و سرش راهم در خون آهو میکند خاصه آن شاه
رگهای آهو را که بریدی ده قدم خون جستن میزند بلوله دماغش سهل است مانند
مغز در سرش جای میگیرد و درنا هم همچنین پس داغ کردن داغ سیاه چشمان کلان گیر واجبست
قوش سیاه چشم را داغ دماغ لازم است ∴ تا بتاند از نفس داغ دل تو ز آهوان
ای فرزند اگر قوش زرد چشم و یا سیاه چشم را عقب شکار انداختی و خیلی تلاش کرد
و زحمت کشید یا شکار را گرفت تو هم در ساعت رسیدی دیدی قوش تو
گرفته است از زحمت زیاد دهان قوش باز شده است و پرها را گشاده نموده
است زنهار زنهار مبادا تو هم در آن حالت سر شکار را ببری و قوشت را
سیر کنی که خطاست اول قوش تو ناخوش میشود دوم لابد سه چهار روز دیگر
بکیف تو شکار نخواهد کرد دلیلش این است که قوش تو از بابت تلاش زیاد
و سعی خون با پیه که در وجودش هست مخلوط شده است و صید او هم از ترس
و تلاش کردن برای خلاصی هر قدر سعی و قدرت داشته است بکار برده است تو
هم در ساعت سر او را بریده میخورانی حارث بن کلده که از اطبای عصر حضرت
سید انبیا صلی الله علیه و آله بود بخدمت نوشیروان عادل آمده حکمت خود را
عرضه نمود از جمله عرض نمود که چون خشمناک باشی با کل طعام مپرداز گویا
در قاطبهٔ حیوان این معنی جاری و ساری است سر صید را ببر که قوش
دیده باشد و قوش را از روی صید کلاه کن و بردار اقلا نیم ساعت بر
دست بگیر تا دو سه دفعه خودش را تکان بدهد و دهانش را برهم بگذارد و بالها را
جمع کند و نفس او تازه شود آنوقت کلاهش را بردار برود بروی صید خودش

باز کبک دیگری بلند شد و قوشش تو از دور برایش آمد یا در هوا گرفت یا به زیر برد
و گرفت در هر دو صورت کبک را سر برآ ما زنهار زنهار که قوش را سیر نکنی که
خطاست کله مغز هم ندهی که خطاست چرا که مدام بدور کردن عادت میکند اگر کبکی
برنخواست البته قوش تو از چشم غایب میشود این فقره در بالابان حقار گیر و درنا
هم میشود که بالابان از دور حقار را رها میکند گاه هست هوبره یا مرغابی در زیر
پایش بلند شد می آید و او را میگیرد تو برو بالابانت را بردار اگر آبی نزدیکیست
این قدر بالابان و آن شکاری که گرفته است هر دو را در زیر آب بکن که
خودش آن شکار را رها کند دفعه دیگر چنین عملی نکند چو خود را دید در طوفان
گرفتار دیگر از انسان نخواهد کرد رفتار ای فرزند در اول که میخواهی تو شنقاری
سیاه چشم کلان گیر را طولک بسته باشی داغ کردن دماغشان لازم است
خاصه قوش آهو گیر و درنا گیر چرا که سوراخ دماغ سیاه چشم گود است و تو سر آهو
را زیر پایش میبری او نیز بچه آهو را میکشد از رگهای آهو خون به دماغ او پر میشود
و منجمد میگردد و راه نفس او را میگیرد بستن هم آن خون بیرون نمی آید چرا
که مثل چاه است سوزن جوال دوز را خوب در آتش گذارده چون سرخ میشود آن
تکمهٔ میان دماغ را بسوزان و آن گودی لولهٔ دماغ را با یک سوزن مثل ناودان
درست کن تا هر وقت دماغ او را میشوئی آن خونها که در دماغ او رفته است
با آب بیرون آمده باشد برای سیاه چشمان کلان گیر داغ کردن لولهٔ دماغ
لازم است خاصه قوش آهو گیر و قوش درنا گیر اگر بگوئی چرا خداوند عالم
دماغ اینها را داغدار خلق نفرموده سبب آنست که اینها خودشان در صحرا چیزهای
کوچک میگیرند از قبیل کبوتر و باقرقر و قاز الاغ و انگهی بکیف خودش اول پر
میکنند بعد بخاطر جمعی میخورد همان منقارش خون آلود میشود آن را هم بعد از

ودور میکند حیلهٔ دویم از دم پرهای جر که چهار شاه بال اورا از یکطرف ببر و همان
پرهای بریده را در جائی نگاه بدار و اگر طرلان است برو شکار و اگر قرقی است
برو شکار بلدرچین و طرلانت را از مایه بینداز تا قوش تو بداند کند شده است و یکطرف
میپرد چند روز با این بال بریده با او شکار بکن البته دو سه روز میشود نگیرد دفعه دیگر
که بر زمین منشیند تو اورا الطلب همین که از زمین بر دست تو آمد سیرش کن و از
شکارش بگذر چند روز با او بهمین سیاق رفتار کن همین که دیدی اگر نگرفت بزمین
ننشست دو سه دفعه یکبال اورا پیوند کن باز شکار کن تا چهار روز چهار بال بریده را
با سوزن نازک بخوبی پیوند کن که آن عادت دور کردن را فراموش کرده است
اگر با من درین ره متکی شور :: چنین کن تا فراموشش شود دور
حیلهٔ سیم خیلی اورا لاغر کن اگر هوا سرد است دم بدم اورا چشته بده که خزانهٔ او
خالی نباشد که سرما اورا بریده بخشد و ضعف کند و اورا از مایه مینداز و اگر گرفت
سیرش کن و اگر نگرفت از آن لاغری قوت دور کردن را ندارد البته می
نشیند باز اورا الطلب و سیرش کن کم کم اورا چاق کن بیار بگوشت شکارش برسد
البته آن پرسه زدن و دور کردنرا فراموش کرده است من خود پیقو لی برزی
داشتم مدام با دوستان که شکار بلدرچین میکردم عادت این پیقو چنان بود که
نمیگرفت دور میکرد چهار پرا اورا بسیاق مذکور بریدم با پر بریده چند روز با قوت
دست با او بلدرچین میگرفتم تا آنکه دور کردن را موقوف نمود اگر نمیگرفت لابد
بنشستن بود همین که احوال اورا چنین دیدم روزی بگیرا اورا پیوند کردم تا
چهار روزه چهار پر بریدهٔ اورا پیوند نمودم در نهایت خوبی شکار میکرد و بکلی
نصیحت دور کردن را فراموش نمود و این حیله ایجاد حقیر است نصیحت ای فرزند اگر
قوش را بجنگ یا تیهو انداختی از نیمهٔ منزل برگشت و دور کرد در اثنای دور

کرد

که اگر در کوهسار و جنگل باباز بخواهی شکار کنی لازم است که جلقو را از گردن قوش
در بیاوری که دو عیب دارد عیب اول آنست همین که کبک یا دراج یا تیهو یا
قرقاول را بر بنه انداخت پیاده شده از عقب صید خود دوش میدود در آن
بین دست قوش جلقوی پیچ شکارش میرود و قوش بیچاره دستش در میان
جلقو رفته و بال گردنش شده در بند میماند عیب دویم چه بسیار اتفاق افتاده است
که جلقو بر شاخهٔ درختی بند شده است یا گره خورده است تو قوش را گم کردهٔ
و بعد از ساعتی دیدی که بیچاره بر درخت آونگ و مرحوم شده است درین
صورت باید در جنگل و کوه جلقوی قوش را در آوری که چابکتر شده باشد
بدان جلقو برای شکار صحرا لازم است که باید جلقو را بگیری تا کمرش را
صدمه نخورد و اسب را بتازی با قوت دست مثل گلوله قوش از دست
تو بدر رفته باشد که بگیر شکارش را بگیرد برای کوه و کبک و تیهو چونکه
پایه دارد و از بلندی می اندازی زور دست لازم ندارد پس نبودن جلقو در کوه
و جنگل نیکوتر است بدان ایفرزند اگر قوش یا قرقی بگیر تو آمد که طبیعت این
قوش دورچی است اگر انداختی و شکارش را گرفت خوب والا دور میکند
تا از چشم غایب شود من سه حیله باین نوع قوش کرده ام و تجربهٔ حقیر است
که این عمل را ترک کرده است حیلهٔ اول سر دهن که روغن در آن باشد کمی
داغ کن تا بسوزد بعد دو سه نوع ابریشم را بر سوزنی کشیده موم بزن تا مضبوط
بشود دستهٔ انگشت پائین دهن سوزن را بر دم اولین فرو بر و از دم دوازدهمی بکن
دوازده دم را چنان بکش که بین هر دمی یک انگشت زیاده باز نشود چرا که وقت
دور کردن باید تمام دم را باز کند البته آن ابریشم نمیگذارد که بطور خاطر خواه
خود دوش دمها را باز کرده باشد چونکه بر خلاف طبیعت او شده می نشیند

که مرده است وابداً نفس ندارد ولو نیمساعت باشد که او خفه شده است
علاج در ساعت آتش کن هر آتش که باشد قوش مرده را نزدیک آتش
بخوابان و خاکستر آن آتش را کناری بکش چندان گرم نباشد که پر و بال
قوش را بسوزاند تو آن رماد را بزیر بالهای قوش و پشت قوش بریز
همین که آن خاکستر سرد شد بردار باز رماد دیگر بریز تا چند نوبت چنین کن بحکم
خدای قوش مرده تو زنده میشود همین معالجه در آدمی و هر چیز که در آب خفه
بشود بعد از نیمساعت سه ربع ساعت از مردن گذشته باشد این معالجه جایز
است چه در آدمی و چه در طیور چندین بار این عمل را خود کردم و خوب شده اند
هر کو خفه شد ز آب همین است نجاتش   خاکستر گرم است مگر آب حیاتش
نصیحت
باب نصیحت که این اندرز را فراموش نکنی ای فرزند اولا هیچ چیز را از هیچکس
مخواه ولو از یک پول تا کرور باشد چرا که اگر خواستی و او هم داد تو تا قیامت
باید رهین منت او باشی و هر احکامی که بر تو کند توقع دارد که امرش و حکمش جاری
شده باشد مگر قوش و توله و تازی که آلت شکار و کیف باشد اگرچه آنهم بد است
لیکن چندان منتی ندارد و اگر ندهد خفت هم ندارد دوم سه چیز را امانت دادن
بدوستان و شکارچیان غلط است اولا اسب سواری خودت را دویم
تفنگ دست خودت را سیم قوش دست خودت را این سه را امانت
دادن مثل آنست که آدمی زن خودش را امانت بدهد اگر زن میشود امانت بغیر
دوست داد این سه را هم میشود پس در اینصورت زنهار این را امانت ندهی که حکماً
رشته محبت بزنجیر عداوت مبدل خواهد شد اگر میخواهی بدهی ببخش که عطا کردن
کار جوانمردان است   یا مده یا مستان زین دو یکی باید کرد
دادن و وا استدن کار جوانمردانیست   ای فرزند نصیحت چهارم آنست

رستکار نخواهی شد بد برا بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسی
ای فرزند اگر در زمستان قوش تو یا از بابت گرفتن مرغابی یا کبک در آب
افتاد البته اگر علاج نکنی هلاک میشود علاج در ساعت اگر گرفته است
همان صید خود شرا بکش خون دل و جگر او را بر قوش بده و اورا قیانچه کن در
بغل قوشچی بروی سینهٔ قوشچی بگذارد و اورا بمنزل بفرست یا در سر حمامی یا اوطاق
گرمی در آنجا از بغل درآورده ببین اگر آن دل و جگر را صرف کرده است بقدر
لزوم اورا از گوشت مرغ گرم سیر کن علاج دیگر اورا قیانچه کن و آتش کن
و قوشرا در میان شال یا دامن قبا و یا دستمال بگذار او را دو راز
آتش بگیر که حرارت آتش بر دستمال بخورد و حرارت دستمال بر قوش بخورد
و اورا بقاعدهٔ مذکور سیر کن تا خشک شود بعد بازش کن به شود علاج دیگر
اگر جائی باشی که هیمه نباشد و مجال ایستادن را نداری گوشت را قیانچه کن
و در توبرهٔ بگذار و آن توبره را بر سر اسب بزن سوار اسب شده و بمنزل
تند تند بران که نفس اسب قوش ترا حیات دهد و میراند باز بسیاق مذکور
سیرش کن ولو اینکه از این معالجه پر و بال قوش تو درهم شکسته بشود لیکن
از مردن بهتر است ای فرزند اگر در برف و سرما افتادی هیچ نوع
گوشت با خود نداری که قوش را سیر کنی منزل دور است و سرما هم شدت
مع با در و بر و البته قوش نازنین تو مرحوم خواهد شد علاج در ساعت
از اسب فرود آی و دست اسب خود ترا از بازو بسته باش با نوک چاقو اسب
را رگ بزن جامی در زیر رگ اسب بگیر که خون اسب بر جام ریخته شود و بسته
باشد همانرا بقوش بده که از مرگ جسته باشد اگر قوش تو در آب بیفتد و او را آب
ببرد و قوش بیجان بشود بعد از چندی تو او را از آب پس بگیری می بینی

ببفیند او هم تلافی بکند ازبسکه با خیانت دارد موافق است گوئی مگر خیانت
عین خیانت است تسلیم قوش و توله رفیق و همرکاب خودت را ندزدی
که دزدی بدترین صفات انسان است مدام در خوف هستی که مبادا صاحبش
برسد و من را قوش دزد و سگ دزد قلم بدهد که مانند حسن درشتی قلم رفته باشی که مدام
این کارش بود اگر قوشی از مال رفقا را به بینی بر همه عرضه دار که من قوشی گرفته ام
مال که هست و اگر صاحب قوش شناسی او را تسلیم او کن هم ثواب عظیم کرده
و هم نیک ذاتی خودت را ظاهر نموده ببین چه قدر گناه دارد که تو قوشش را
بدزدی و بخانه نیاوری صاحب بیچاره اش در برف و سرما کوه بکوه فریاد کنان
و بر سر زبان عقب قوش بگردد خدا میداند چند روز زحمت بکشد و بگردد و
تو استراحت با قوش غیر در خانه نشسته باشی البته خدا را خوش نیاید لابد چند
روز نمیگذرد که این قصاص بر تو خواهد شد چو نیکی کنی نیکی آید برت بدی را
بدی باشد اندر خورت ای فرزند به آلت دیگران جماع کردن لذتی ندارد
مکن که بدنام دارین خواهی شد چهارم اگر با قوشچی یا شکارچی دشمنی بهم
برسانی و روزی چنین اتفاق بیفتد که دشمن تو قوش خودش را گم کرده است
و بحسب اتفاق آن قوش را تو یافتی اولاً نیک ذاتی کن قوش را بر دست بگیر
برو پیش عدو خودت باو بده که همین محبت تو دفع عداوت مابین را می کند
و اگر باز او با تو عداوت کند مردم او را بد ذات و ترا نیک ذات خوانند
اگر این را نکنی و قوش او را ببینی زنهار زیره دنگ نزن و ندیده بگیر قوش را
بگذار و برو چه بسیار مردمان بد را دیدم که بر سر یک کلنگ با همقطاران نزاع
کردند روز دیگر قوش یکی گم شد بدست یکی آمد و او از حرامزادگی که داشت
قوش بیچاره را کشت و دفن کرد مبادا چنین کارها بکنی که در دنیا و آخرت

فرقی ندارد باید چنانکه مذکور شد تخم مرغ بهمان سیاق بدهی اما تا آن صبر و سوزنه
که در آن جراحت ریخته خشک نشود و نه افتد زنهار نگذاری که قوش تواب بازی
بکند که هلاک خواهد شد بدان برای همهٔ زخمهائی که در قوش میشود از مخلب
قره قوش و غیره چه از درنا و چه از سم آهو و یا شاخ و یا چوب درخت هر نوع
زخمی که بر قوش وارد آید و لو بیست روز گذشته تا مادامی که آن کوله نیفتاده
است مبادا بگذاری آب بازی کند که بیم هلاکت است اگر تشنه بشود بعد از پنج
شش روز آب را در کاسه کن پیش رویش نگاه بدار تا چند دهن بخورد همین قدر که
رفع عطش او شده باشد کفایتست در اقسام طیور چه زرد چشم و چه سیاه چشم چونکه
خلقت خدائی آنها چنین است که از شاه بال هایشان هفت عدد باید از زیر
یار مالق نمایان باشد و دوازده دم باید داشته باشد بسیار کم اتفاق می افتد
هشت پر از زیر یار مالق نمایان بشود لیکن قوش سیزده دم و چهارده دم
اتفاق می افتد اما برتری از قوش دوازده دم ندارد ای فرزند بیا ترا
نصیحت چند پند دهم تو نصیحت من را گوش و جزو هوش کن که در آخرت رستکار و در دنیا
پایدار باشی نصیحت اول اگرچه میگویند و مشهور است که همه شکارچیان کذاب
و دروغگو میباشند تو دروغ مگو که دروغ گوئی و کذب بدترین صفات
انسانی است شیخ سعدی علیه الرحمة گوید :: راستی موجب رضای خداست
کس ندیدم که گم شد از ره راست :: دوم با دوستان و هم قطار انت
خیانت مکن اگر بینی قوش رفیقت را دیدی کجا افتاده است و این کبک خسته
شده و لکنتهٔ قوش او است بیاید از تو سئوال کند که کبک لکنتهٔ قوش من
راندی کجا رفت او را نشان بده بلکه خودت هم با او برو و لکنتهٔ او را با هم پیدا کنید
تا رفیق تو از تو ممنون و دلخوش شده باشد تا اگر برای تو هم چنین اتفاق

روز هم قیمه کرده بده و سه روز دیگر لقمه کن با زرده تخم بده هر لقمه بقدر فندقی باشد
زنهار در این مدت گوشت بی‌دست او ندهی که خطاست چرا که قوت میکند که گوشت را پاره
کند لابد از آن قوت یا خزانه و یا آن سه پرده پاره میشود اگر یکی از آنها پاره شود
البته هلاک خواهد شد اگر کسی خروس را اخته کرده باشد این معالجه را بخوبی
میتواند بکند مثل یکدیگرند قسم دیگر هم این ناخوشی در قوش هم ظاهر میشود
که از طعمه نباشد آن آسانتر از طعمه در آوردن از خزانهٔ قوش است او هم همین طور
کم میخورد و قادر بر خوردن نیست زیاده از یک گنجشک اگر طوار باشد نمیتواند بخورد
اگر دست هم بر خزانه اش بگذاری می بینی که بقدر گردوی بزرگی در خزانه اش
هست همان گنجشک را اگر باز پر بدهی فردا صبح طعمه را هم می اندازد لیکن آن چیز
بزرگ در خزانه اش هست این نوع ناخوشی اغلب در قوشهای سیاه چشم
پیدا میشود از آهو لگد میخورد آن لگد بر خزانهٔ قوش و شکم قوش می آید یا از قاز بال
میخورد که قوت بال قاز بدتر از چماق است و یا از درنا منقار و لگد میخورد و یا در
وقت زدن بصید خودش خطا میکند شکمش بر زمین میخورد و اگر زرد چشم باشد بر
سنگ یا درخت یا از چیز کلان گرفتن ضربی میخورد از این صدمات شکم و خزانهٔ قوش
آزرده میشود خونی در شکم قوش پیدا شده کم کم منجمد میگردد و در خزانهٔ قوش را میگیرد
و خزانهٔ قوش را کوچک میکند که جای خوردن طعمهٔ زیاد ندارد آن خون منجمد شده
کم کم سفید میشود مثل پنیر روز بروز سفت تر میشود و خزانهٔ قوش را احاطه میکند
فشار میدهد تا حجریت پیدا کند تا قوش را بکشد و تا حجریت پیدا نکرده است
اگر معالجه کردی خوب میشود و اگر حجریت پیدا کرد دیگر معالجه پذیر نیست علاج
اینهم با او یکیست فرقی ندارد در این باید آن پنیر را بریده و در آورده که خزانهٔ قوش باز
شده باشد در آن معالجه باید خزانهٔ قوش را شکافته و آن طعمهٔ مانده را در آورد دیگر این هیچ

مرغ آلوده کن و بده ابداً این چند روزه پروا ستخوان باو نخورانی که خطاست
اگر از این مقیات قی نکند و طعمه را بالا نیاورد که نوکر دن او را گرفته بعنف
در بیاوری بقدر یک گنجشک گوشت بره را لقمه لقمه کن و در آب گرم بینداز
بده بقوشش بخورد بعد از دقیقهٔ قدری نشادر و نبات چنانکه مذکور شد باو بده
باز پیش قوش نشسته باش همین که دیدی آن طعمه بر گلویش رسید بسیاق
مذکور بخیر در بیاور اگر از این هم طعمه را از خزینه بالا نیاورد علاج آخر این است
که قوش را محکم به بندی و او را سر بالا بخوابانی در جائی که با دنیا بدپاهای قوش را
فراخ کن و او را به پشت بخوابان سوزنی و ریسمانی با قدری صبر زرد و سنگ
سوره این دو را درهم کرده کوبیده باش که حاضر باشد همین طور که قوش را
سر بالا خوابانیدهٔ از طرف راست به بن ران و آخر عظم ذورقی پرده است
نازک پر خورده های آنجا را بر کن تا پوست نمایان شود چاقوی قلمتراش بطول بقدر
دو انگشت پاره کن بعد از یک پوست پردهٔ سیم سیرسی آنها را هم بجائی پاره
کن دو انگشت را از میان رودهای قوش دراز کن و خزانهٔ قوش را با استادی
در بیاور که نمایان شود بجلدی و جائی پهلوی خزینه را پاره کن آن طعمهٔ مانده را
در بیاور زود خزینه را بدوز و در جای خودش بگذار بعد آن سه پرده را یکی
یکی بدوز بعد آن پوست را بدوز اول پوستی که مجروح است از آن صبر
و سورهٔ کوبیده بریز و قوش را رها کن تا قدری استراحت کند همه روزه
طعمهٔ او را از زردهٔ تخم مرغ باید بدهی اگر نمیخورد گوشت را بکوب تا نرم شود بقدر
نیم گنجشک گوشت کوبیده و دو عدد زردهٔ تخم مرغ صبح بده تا ظهر آن
گوشت را بدو نوبت دیگر بده تا عصر باز اگر برود و تخم دیگر با گوشت
کوبیده بده تا دو روز چنین کن روز سیم گوشت را قیمه کن با زردهٔ تخم بده سه

معلوم باشد و بالهای اینطرف آنطرف پیش نیامده که سوراخ پر کشیده را کور کند
این عمل میشود هرچه تازه تر باشد بهتر است و این ایجاد حقیر است مثل پر قوش مثل
دندان آدمی است اگر دندان جوان ده بیست ساله از صدمهٔ سر زدن اسب یا خوردن
زمین از ریشه درآید در ساعت او را بر جایش بگذارند و بدندان اینطرف آنطرف ببندند
البته قوی میشود مثل سایر لیکن کم قوت تر است هنگام شیب و تحلیل رفتن قوی
و افتادن دندانها اول از همه همین دندان خواهد افتاد و اگر دندانرا آنجوان برجایش
نگذارد آن دو دندان اینطرف آنطرف میدانرا خالی می بینند پیش می آیند
انقدر که هیچ معلوم نمیشود که یک دندان این جوان افتاده است پس هر قدر
زودتر علاج کنی تا جای پر کشیده باقی است بهتر و نیکوتر است ای فرزند
اگر در خزینهٔ قوش تو که در آخر عظم زورق است طعمه از پر یا استخوان یا پشم
یا پنبه گیر کند و هیچ قسم او را نتواند بیندازد از پائین هم او را با فضله نمیتواند
دفع کند علامت اول همین که تو دست بر خزینهٔ قوش میگذاری می بینی بقدر
گردوی بزرگی در خزینهٔ او است و حال آنکه هنوز او را طعمه نداده علامت
دویم زیاده از یک گنجشک نتواند خورد میخواهد بخورد اما جاندار دار از این مرض رفته
رفته قوش لاغر میشود از شکار هم می افتد تا مرحوم شود علاج اول اینست
که او را صبح پیش از دادن طعمه دوای مقیئی بدهی مثل جرم قلیان و جرم چپق
و یا آب مویز غرض بر دهان و زبان باز بمالی و پیش او نشسته باش همین که
دیدی حالت تهوع برای او پیدا شد و گردنرا حرکت داد برای قی کردن
آنچیزی که در خزینهٔ او بود تا بگلو آورده است لیکن از دهن در نمی آید تو بجای گلوی
قوش پر را بگیر کسی دیگر هم پاهای قوش را بگیرد با چوبی یا با چفتی یا با آلتی هر طور
هست از حلق او بیرون بیاوری به شود چند روز طعمهٔ او را با زرده تخم

بگذاری و با آن مفتاح با ریسمان محکم به بندی که نگاهداری او را بگند بوقه پر را که در
گوشت میرود با هر خونی که باشد آلوده کن و بر سر مکان خودش بگذار هر پر شاه
بال یک پر کوتاه کلفتی بقدرت خدائی پس بند دارد که عرب آن پر را مفتاح گویند

خدای جهان آن در بسته را ❊ بدست عنایت کلید آفرید
نخستین پر باز بر بسته بود ❊ ز مفتاح فرمود او را کلید

دو سه روز با او شکار مکن تا آن پر کشیده اندکی محکم بشود تا چهل روز همان طور بگذار بسته
باشد اگر میخواهی آن گرهها را باز کنی بعد از چهلم بی عیب است و الا باز کردنش لازم
نیست تو همه روزه شکارت را بکن تا وقت طولک در طولک باز کردن آن
گرهها لازم است چرا که باید بیندازد فرق این بال کنده شده در طولک اول آن
است که این بال را بیشتر از همه بالهایش می اندازد و قدری هم از بال جفت خودش
کوتاه تر است در طولک دوم درست میشود اگر بال کنده شده خودش کم شده است
و چند روز هم از کشیدن شاه بال گذشته است علاج قوش را قپانچه کن و جای
پر کنده شده را با آب تر کن که آن نرم پرهای بگوشت چسبیده که مثل پنبه میماند تر
بشود خوب دقت کن جای پر کنده شده را پیدا کن پری که مناسب او باشد
اگر پر دویم است که کشیده شده است پر دویم و اگر پر سیم است پر سیم و همچنین هر کدام
که کشیده همان را بگذار بهمین سیاق پری که جفت خودش باشد اگر قوش پر کشیده تو
طوار است چونکه مدتی است گذشته است مکان بوقه بال تنگ شده است
پس لازم است بقوش طوار پر چره را بگذاری و بقوش چره پر قرقی و قرقی بهمین درجه
و آن نرمه پرهای قوش را با آب نیم گرم تر کن و این پر عملی را بر دهن بگیر تا نرم شده خشکیده
باشد باز بسیاق مذکور بگذار با مفتاحش چنانچه مذکور شده است باش بدان این عمل
در قوش بال کشیده میشود و لو سه ماه چهار ماه تا این قدر که جای بال کشیده

سر سوزن بطول داغ کن چنین که رگ پی او نسوزد اگر باین دو علاج پذیر نشود عبث
دیگر زحمت کشیدن آهن سرد کوبیدنست چه بسیار این مرض را دیدم در انگشت
قوشش افتاد و علاج نشد اکثر در سیاه چشم میشود و در زرد چشم کمتر دیده ام سببش
گویا در وقت گرفتن صید خودش انقدر مضبوط و قایم میگیرد و فشار میدهد که
یک پی انگشت او از کثرت قوت پاره میشود پس التیام عصب مقطوع
محال است جوشش نخواهد خورد آن انگشت تا هست هیچ خواهد بود در اینصورت
خدا کند یکی از انگشتهای کوچک او باشد که بی عیب تر است و اگر بر این
چهار مخلب شکاری او باشد سقط است و کاری از او نخواهد آمد بیت

گر از مخلب قوش بگسست پی ⁘ زمان شکارش یقین است طی

ای فرزند اگر کسی از روی عداوت یک دو شاه بال قوش را و دم او را بشکند او را
تا میتوانی بقدر قوه با پرهای مناسب خودش پیوند کن چرا میگویم اول با
سوزن پیوند کن اگر باز بشکند میتوانی لوله پیوند بکنی اگر لوله پیوند از نوقه که در گوشت
هست بشکند دست تو بجائی نمیرسد زنهار که پر و بال و دم قوش را نکشی
اولاً از صد قوش بال کنده یکی بال در نمی آورد اما دم را در می آورد لیکن دو عیب
دارد عیب اول آنکه ضعیف و پژمرده درخواهد آورد شاید بعضی را هم در نیاورد
و اگر در آمد باندک صدمه میشکند عیب دوم آنست که بسیار مشکل است در وقت
طولک سال بعد آن دم کشیده را بیندازد پس لازم میشود که باز آن دم
را بکشی همین طور تا عمر دارد باید عمل نمائی مدام در کثافت و بی تمیز نیست
ای فرزند اگر کسی بدشمنی یا آنکه از صدمهٔ آهو و یا درنا دو سه شاه بال قوش ترا
از ریشه بکند علاج اگر در ساعت کندن پر شاه بال آگاه شدی و همان پر
کشیده بدست تست تو باید آن پر کنده را در همان موضع خودش

بگذار

آویزان شدن در درابرخود روامیدارد اگر باز هم از شدت سوزش پا
آرام نه ایستاد باز بسیاق اوّل تا دو دفعه زیاده نخواهد پرید بعد از یکدو روز پیش
از شدت نمک و فضلهٔ کاو گیس و بی حس میشود که ابدا نمی فهمد تو بروی آن چوب
اینقدر فضله و نمک باید بگذاری که پایش غرق بشود و این دوا تا پشت پایش را
بگیرد هر قدر فضلهٔ کاو گرم و تازه بتازه باشد زودتر خوب میشود بهتر آنست
که کاوی در نزدیک قوشت بسته باشی که فضله اش گرم گرم بقوشش تو
برسد اگر حفا باشد علامت حفا مثل منخکست امّا حفا سیاهی کف پا را اندازد علاج
او را چند نوبت بسیاق مذکور شبها اسفرزه بسته باش که به شود علاج دیگر حفا
پوست انار شیرین را نرم بکوب و قدری نمک بر او اضافه کن چند نوبت
بسیاق مذکور بر نشیمن بگذار رفع شود علاج دیگر قدری جفت و مازو را با هم کوبیده
با شاش شتر خمیر کن چند نوبت بسته باش رفع شود علاج دیگر شاش شتر
و اسفند سبز این دو را با هم بکوب و بر آتش بگذار که قدری بجوشد بعد بردا
بگذار زمین تا ملول و نیم گرم شود پای قوشش را در او قریب نیمساعت بگذار تا
آن علت برطرف شود علاج دیگر او را دست بگیر و همه روزه او را بگردان
و بطلب که بهله و گردانیدن رفع حفا را بهتر از همه خواهد کرد بیت
بگردش بگردد بلا از طیور   بلا گردد از جان گردنده دور
علاج دیگر او را بروی سنگ عوض نشیمن بسته باش اگر قدری هم سنگ زبر
و خشن باشد بهتر است این تجربیات را در منخک و حفا من خود کرده ام البته
مفید افتاده است اگر انگشت قوش تو یکی یا دو تا بی سبب پیچش شود که ابداً
نتواند طعمه را ضبط کند اگر در آنساعت تو فهمیدی علاج اوّل همان انگشت پیچش را
با یک زالو بیندازی اگر به نشود از اینفقره علاج دیگر همان انگشت را با

١١٤ مرض دیگر بحری پا شکستن پیدا میکند این است که مرحوم میشود نود ساله را کوچه شکسته پای
سر خویش گیره و پرواز جای که تا گردد ش پای اشکسته خوب زصد رنج
دیگر شود پای کوب همین قیاس را در قوش بکن همین که گوشت انداختی با این
پای شکسته گرفت پاچه بند کن و آن پای دیگر را بسیاق مذکور شکسته باش معالجه میخک
علاج دیگر که از همه قسم معالجه بهتر است بگیر تیکه از آینه جیوه دار و بکوب بسیار نرم و
از تافته بیرون کن که مثل سوره شود زهرهٔ بز سیاه را در او مخلوط کن که مثل مرهم بشود در
کف پای قوش به بند صبح به بند و عصر باز کن بقدر نیم ساعت باز بماند بعد به بند
و باز صبح باز کن همچنین نیم ساعت فاصله بده مجدداً به بند و غروب آفتاب باز کن البته
آن سیاهی میخک بلند میشود با منقاش بگیر به استراحت بکش بحکمت خالق آن میخک
از ریشه بیرون می آید جای خالی او را از سر به سنک پر کن و آب بر کف پای او نباید
برسد ایجاد حقیر است و بتجربه رسیده است علاج دیگر فضلهٔ کاو را اگر با کرم بیاورد و
چندان بر او نمک اضافه کن و بروی نشیمن قوش بگذار تا چهل روز یکماه روزی
دو نوبت عوض کن صبح و عصر بکلی خوب میشود البته خواهی گفت سیاه چشم
چونکه کلاه دارد آسان است ولیک من زرد چشم را چکنم بیا الفرزند زیر بیا تو
قوش زرد چشم یا طرلان و یا قزل و یا قرقی هر کدام باشد او را بسیاق مذکور در
اطاق تاریک برده باش چوبی بکلفتی نشیمن خود دستش چنان مدور نباید باشد
که فضله نه ایستد و بیفتد باید همین باشد بر دیوار بکوب و تنکار ببند قوش را
چنان بسته باشش که اگر پرواز کند بیاویزد دیگر و روز کسی معین باید پیش
قوش نشسته باشد البته از تاب نمک و فضلهٔ کرم کاو قوش از آن چوب
پرواز میکند تو پیش برو بگذار آویزان بشود پر بزند زحمت بکشد همین که دیدی
از حرکت افتاد و بال نمیزند تو او را بلند کن بدان چوب بگذار البته از ترس

آویزان

از پنبه دانه فرش کن اگر بخواهد خیلی خوبست البته در دو سه شب با دش بکلی میرود
سیاهی باقی مانده است همه شب چنین کن تا آن سیاهی کف پا بروی سفره
چسبیده کنده شود علاج دیگر بیار ده دوازده موی دم اسب را بر سوزنی بکش از
طرف بیرون پای قوش فرو کن و از کف پای قوش از روی همان خال سیاه
بیرون بیاور و آن موها را گره بزن باید چنان باشد که مدام آن موها حرکت کرده
بالا پائین برود در هر روز یکدو دفعه آن موها را حرکت بده که جراحت هرچه دارد با موها
جاری بشود تا چهل روز دو ماه آن سیاهی از عقب موها می آید چون آن حلقه مو
از طرف بیرونی پای قوش سفید خوب میشود علاج دیگر یک سوزنی را بر
آن سیاهی کف پای قوش بقدر دو سه جو فرو کن ته سوزن را بقدر فندقی قو در
بگذار قو را آتش بزن تا تمام قو بسوزد بگذار تا قو خاکستر بشود آنوقت سوزن را بکش کف
او را با روغن کره دو چرب کن بعد از یکدو روز آن سیاهی با دنباله اش که اصل
مینخک است در می آید جای خالی شده مینخک را بجز آنکه چرب کنی هیچ نکن علاج
دیگر اگر هر دو پای قوش مینخک داشته باشد ببین هر کدام بدتر است پاچه
بند از همان پایش درآور و قلم پای قوش را بشکن و او را در جائی تاریک بسته باش
و پنبه دانه بقدر چهار انگشت در زیر پایش فرش کن آنقدر باید تاریک باشد که شب
را از روز فرق نگذارد روزی یکوقت پای او را با روغن موم و با مومیائی روغن
چرب کن بستن شکسته بندی لازم ندارد اگر این قوش بچه یا دوطولک است
بیست روز میکشد که خوب میشود و اگر پیر است ده پانزده طولک است چهل روز
طول خواهد کشید بدان هر قدر عمر قوش کمتر باشد زودتر جوش میخورد مثل آدمی که
جای شکسته بچه پنجساله در پنج روز ده ساله در ده روز و پنجاه ساله در پنجاه روز و نود ساله
در نود روز جوش میخورد نود ساله درین نود روز که مدام خوابیده است صد

دو وقت گوشت دادن چندان باید مقید باشی که گوشت صبح را دو
ساعت بغروب مانده صرف کرده باشد تا طعمه عصر را که میدهی با شوق میل
نخورد علاج دیگر یکمثقال روغن کرچک صبح باو نخوران و طعمه او را قیمه
کرده با زردهٔ تخم مرغ مخلوط کن و بده اگر بهتر شد دو روز بعد مثقال دیگر
بده علاج دیگر روزی یک فلفل سفید پیش از طعمه باو بده اگر بهتر شد تو هم
فلفل را زیاد کن تا پنج فلفل هم میتوان داد اگر باز خوب نشد بگو انا لله و
انا الیه راجعون فکر قوش دیگری کن ؛ با قضا کارزار نتوان کرد
کله از روزکار نتوان کرد ؛ کردکار آن کند که خود داند
حکم بر کردکار نتوان کرد ؛ فصل مرض میخک بدان این مرض میخک
بر دو نوع میباشد و اکثر این مرض بر قوش آهوگیر واقع میشود چرا که کله آهو
استخوان است و بالابان هم گرم و حریص خودش را بقوت بر سر آهو میزند و دست
او ضرب میخورد رگ کوچکی از آن ضرب در کف پای قوش پاره و کوبیده میشود
خون در زیر پوست و روی گوشت می افتد فساد میکند کم کم خال سیاهی در کف
پایش ظاهر میشود همین طور هست روزی خوب است و روزی بد تا اول بهار که
درخت برگ تازه میکند او هم طغیان میکند تا بکلی از کار می افتد قسم دیگر
میخک آنست که ضرب میخورد و باد میکند اما آن سیاهی و خال کف پا را
ندارد و این را عرب حفا مینامند و علاج حفا سهل است علاج میخک البته
کف پایش بسیار گرم است هر شب اسفرزه را خمیر کن بگذار به وصله آبی و
به پای قوش سر شب ببند باشش بقدر نیم ساعت متوجه باش که قوش آن دوا
را نکند تا اسفرزه خودش را گرفته خشک شود تا فردا صبح تو آن کهنه را پاره
کرده بردار بگذار استراحت کند جائی برایش درست کن و زیر پایش را
بانمد

چنانکه کویی قطرات خون دارد علاج قدری نبات و قدری زعفران مخلوط
کن در وقت طعمه خوردن در لای کوشت کذارده بخوران این دوا را بحسب جثه
و بنیه ئی قوش باید داد و طعمه قوش را از کوشتهای بارد مثل خروس بچه و موش
و دو پا و سنک پشت باید ساخت آب خیارین و لعاب اسفرزه را با هر طعمه
باید داد و بخوراند چنانکه ذکر شد در چالمه کرده بدهی که جکر او را خنک کند که دفع
آن کرمازدکی شده باشد فصل مرض الکجه بین فالج و رعشه و صرع است به اینست
و نه آن بخود دلا غ میشود مدام و بالهایش میلرزد از شدت حرکت عنیف کاهی
برو و کاهی بر پشت درافتد و قادر بر درست نشستن نباشد کاهی میشود که
طعمه را صرف نکند و برکرداند اکثر طیور از این مرض مرحوم میشود و اکثر در زرد چشمان واقع
شود سببش اینست که قوشچی نادانش کوشت دو سه روزه مانده کوسفند و
یا بز ماده و یا خرکوش مانده با آن حیوان خورانیده است و در جای رطوبت دار
هم بسته است علاج در ساعت چهار بند قوش را بطول و روغن دان و پیشانی
و مین دماغ از دو طرف چشم را با چوب بقم داغ کن و طعمه او را کبوتر و یک نخود کله کنه با او
بخوران کله کنه نه همین در مزاج آدمیان ∴ کند بفایده خود علاج آدمیان
کند بمعالجه هر یک از طیور و حوش ∴ بجای خویش برای رواج آدمیان
اینقدر بده که دو ساعت بغروب مانده صرف کرده باشد باز عصر کبوتر دیکر
برایش بکش و یک سینه کبوتر را خوب ریزه کن با یک زرده تخم مرغ مخلوط
کرده بده علاج دیکر قدری دارچینی را کوبیده در لقمه کوشت با و بخوران
بعد طعمه بده علاج دیکر قدری زنجبیل را نرم سائیده در لقمه کوشت اول
با و بخوران بعد کوشت سینه کبوتر را بر دم او بده که خود دشس کند بخوراند قدری
شراب بر آن کوشت بمال که کوشت را با شراب کمی خورده باشد در این

چیده باش علاج دیگر قدری گل ارمنی تنباکو با توتون نرم بسای و در ماسوره کن
بدم در زیر تمام پرهای قوشش بگذار قدری در آفتاب باشد زایل شود علاج
دیگر بیاور قدری پنبهٔ حلاجی شده را بکلفتی انگشتی درست کن در شب بجرد قوش
بینداز و او را در جائی گرم بسته باش تمام شپشه بر آن جمع بشوند صبح بعجله پاره کرده
دور بینداز اگر قوشش تو پر سینه و ران و خزینه خودشش را مدام با منقار بکند اگر اینچه
این عمل را کرده است و طولک هم پیش تو کرد باز این پر کند نرا ترک نکرد پس این
عادی طبیعت او شده است علاجی ندارد و بهمین کثافت باید بماند و شکار کند
تو او را پر گرسنه نگذار که در جوع بیشتر پر بکند مثل آدمیست که مدام با ریش یا سبیل
خودش بازی کند و بکند و بعضی مردم را هم دیده ام که موی سینه و زیر بغل و پشت
ظهار خود شان را می کنند این هم از این قبیل است علاجی ندارد و اگر تازه این
عادت را پیدا کرده است بدان کرمی تولید شده است در خزینهٔ قوشش اگر
سیاه چشم باشد چنانچه مذکور شد انشا در و نبات باید باو بخورانید و اگر زرد چشم باشد
علاج چند روز شیر خشت بگذر میان باید باو داد شاید باسهال آن کرم دفع شود
علاج دیگر روزی یک نخود تا پنج نخود انقذه بمرور باو بخوران بتدریج زیاد کن
تا پنج نخود که آن کرمها را یا بقی یا باسهال دفع نماید علاج همان جائی را که میکند
همان مکانرا با زهرهٔ گاو و آب تنباکو آلوده کن که ذهن نزند به شود
گر تلخ کنی مکان منقارشش را ✣ شیرین شود ت کام ز بهبودی او
علاج دیگر تمام پر آنمکانی را که میکند تو همه را بکن تا بپوست برسد قدری
بورهٔ ارمنی با شراب و سرکهٔ کهنه خوب مخلوط کن و او را چاق کن انشاءالله خوب
میشود خود این تجربه کرده ام اگر قوشش تو کرما زده کی بهم برساند علامتش آن
بود که مدام ترشش رو و پرهای سرشش راست ایستاده و چلغوزا و قرمز رنگ

خون بیاید جرم قلیان یا جرم چپق بر جای مجروح بمال در اطاق رها کن دو نوبت
چنین کن اگر دیدی زیر پرهایش قرمز شده است معلوم است که قسم ثانی قارشقه
است مثل داء الفیل است علاج هر دو یکیست مگر اندک فرقی دارد علاج
همان جای قرمز شده را با سوزن ریش کن آنقدر که خون بیاید قدری سرکه
و زیرهٔ کاو را با هم مخلوط کرده بر جای سوزن طلا کن علاج دیگر بورهٔ ارمنی
و زنگار و نشادر و صبر زرد و دار فلفل از هر یک دانگی و سه مویز سیاه
همه را نرم بکوب و جای پرخواره را با سوزن بیازن و بسرکه تند بشوی و این
دارو ها را بر او طلا کن به شود این تجربه استادان قدیم است علاج دیگر همینکه
پر او افتاد صبر کن تا پر دیگر بر آورد پیش از آنکه بیفتد تو او را بر کن تا سه
نوبت چنین کن دفعهٔ چهارم بگذار تا بیاورد این هم تجربهٔ استادان قدیم است
فصل اگر قوش تو شپشه بگیرد علامتش این است که پرهای پشت گردن
قوشش راست بایستد و سر را مدام با چنگال و پشت و سینه را با منقار بخوارد
و مدام در حرکت باشد علاج قدری جیوه را بیاور با سرکه جیوه را بکش و بر
ریسمانی آلوده کن بر گردن قوشش ببند از شپشه هلاک شود علاج دیگر آب
تنباکو را بگیر قدری نمک در او ریخته پایش بر پس گردن و بر کمر قوش بمال
به شود علاج دیگر گیاهیست در مازندران که او را النگرو آتش میگویند
او را نرم بسای و قدری شراب در او ریخته و زیر پرها و پس گردن و هر مکانی
که بدالی اجماع شپشه و محل مشورت خانه شان است بمال در ساعت
همه بریزند علاج دیگر قوشش را در آفتاب بکوب همین که گرم شد همه شپشه
می آیند در پرهای بیخ دمش که در پشت قوش است و آنرا اگر دانی یار ماتق
میگویند و در هر طرف سه پر دارد روی آن پرها همه جمع میشوند او را با مقراض

تازه بر داشته بودند برای من آوردند دیدم بلدم وسط او که قباق میگویند
از دم گوشت شکسته است و چنان نیست که قابل پیوند باشد با خود گفتم این
بچه خوش است اگر این بلدم او را بخشم البته بهتر و خوبتر در می آورد
با جفت و کار بهر استادی که بود او را کشیدم خوب ملاحظهٔ آن بوقه
که در گوشت بود کردم دیدم در میان آن چیزی است بقدر تخم خشخاش
قریب هشت صد نه صد بلکه قریب هزار دیدم همه در میان بوقه بحرکت در آمد
باز ذره بین نگاه کردم دیدم بعینه قمل است اما پهن تر با خود گفتم سبب
قارشقه و پرخواری اینست این بوقه را سرش را بستم و پیش شکارچیان
و دوستان خود فرستادم که بدانند سبب پرخوارهگی اینست بدان آنقدر زیاد
همین که این جانورها در آن بوقه اندکی با قوت تر شدند آخر همان بوقه را می
خورند این بوقه می افتند آنها از زیر پوست و بالای گوشت راهی پیدا
می کنند و خود شانرا بر بال دیگر میرسانند آنرا میخورند البته ملاحظه کرده
آن پری که از ناخوشی قارشقه می افتد مثل پر مرده است و آب زندگی ندارد
اگر با ذره بین نگاه کنی جای خائیدن آن کرمها خوب نمایان است همین طور
که زنبیر میل بخوب خوردن خانها دارد میل این جیوان هم ببال خوردن
طیور بیچاره است قارشقه را سبب بجز این دو نیست والله اعلم علاج اولا
او را در شش روز سه نوبت شیر خشت بقدر نخود زیاده نباید داد بعد او
را بگیر و پرهای کوچک او را بر کن اگر باد و آماس کرده و سیاه رنگست
معلوم میشود که پایش ضرب خورده است علاج یک زلو بر همان سیاهی بچسپانند
بعد از خوردن خون فاسد جای همین زلو را نمک بریز با نخ بمال تا خون بند
شود علاج دیگر آنجا را با سنگ پا آجر نرم کرده آنقدر بمال قریب بآنکه

صبح لعاب اسفرزه و با طعمه عصر اسفرزه خشک که هم جگر او را خنک میکند
و هم فردا صبح با آن پر و استخوانی که خورده است بر میگرداند اگر لعاب میدهی
تا دو سه مثقال میتوان داد و اسفرزه خشک را از نیم مثقال کمتر باید داد
چرا که صبح بر میگرداند با پر و استخوان از حلقش با آسانی بدر آمده باشد
انشاء الله خوب میشود علاج دیگر آب خیار چنبر و آب خیار آبی هم بسیار
لعاب اسفرزه با و بخوران ربع مثقال شیرخشت اول بر کلوی قوش ببند از
بعد آب خیار را بده بگذار تا سه چهار دفعه چلغوز ببیند از بعد طعمه او را یک
وقت بقدر کفاف بده روزی بده و روزی نده تا سه نوبت فرد
سه نوبت بده و ده بترتیب عنب ؛ اگر خواهی این است آئین طب
زنهار در بالای گوشت شیرخشت ندهی که خطا است تا آب خیار را هر قدر
خودش میخواهد بخورد علاج دیگر روزی یک نخود کافور بده اگر طوار است
و اگر جره است نصف نخود و اگر قرقی است بقدر جثه خودش تا میتوانی
سعی در چاق شدن و فربه شدن او بکن که بنیه او این علت را برطرف کند
فصل دیگر در باب پر خوره اگر قوش پر خوره داشته باشد که ترکان
او را قارشقه میگویند و در هیچ جا زیادی ایران نیست و سبب آن آنچه بنده
دیده و فهمیده ام اینست که او را از طولک خانه بی موقع برداشته اند پرهای
او نارس و در خون بوده است خودش را بر جائی زده است و خون در پرهایش
مرده است و گوشت زیر بالهایش سیاه شده است تعفن کرده است از
آن تعفن کرمهای بسیار ریزه پیدا شده است و بیخ بالهای او را میخورد و
می اندازد یا مثل داء القمل که بر انسان مسلط میشود یکنوع ناخوشی است دلیل
و تجربه این حقیر آنکه هنوز نگاه بپائیز مانده قزل بسیار خوبی از آشیان مازندران

مدام و بی قاعده آب بازی میکند و آب میخورد بدان این تب لازم اگر طول
نکشیده است و بدرجهٔ اول و دوم باشد علاج پذیراست واگر بدرجهٔ سیم برسد
فکر قوش تازه کن که هر قدر زحمت بکشی بیفایده است ای فرزند بدان این ناخوشی
از رطوبت هم میشود اگر از رطوبت هم باشد البته آب هم کمی از چشم و دهنش
می آید علاج طعمهٔ او را دو وقت از کبوتر و کاکلی و کنجشک و مرغ سیاه و گوشت
گراز بده علاج دیگر روزی یک فلفل سفید باو بخوران اگر دیدی احوالش بهتر
شد تو هم فلفل را یکی یکی زیاده کن تا پنج فلفل هم میتوان بقوش خورانید
علاج دیگر زنجبیل را بکوب روزی یک نخود باو بده با گوشت بخورد علاج
دیگر بقدر نخودی دارچینی را نرم بسای در میان گوشت گذارده براو بخوران
واگر حرارت باشد او را بدست بگیر و مکانش را بدل کن که هوای او بدل
شده باشد مدام طعمهٔ او را از موش دو پا و سنگ پشت تری و خروس
جوجه بده آبی که میخورد لعاب اسفرزه باید باشد و اسفرزهٔ خشک را در میان
گوشت او بگذار و هر عصر با قدری پر بده در وقتی که حرارت او دیدی کم شد
البته لعاب اسفرزه را نمیخورد لکن تو باید بطور شکارچی گری صبح با گوشت
بقدر دو سه مثقال لعاب اسفرزه باو بخورانی ای فرزند اگر هیچ قسم نخورد چرا
حرارت او کم شده است تو باید بقول قوشچیان او را چالمه بدهی و چالمه اینست
که ران جوجه خروس را از نزدیک کمرش خیلی بکن آن پوست را معکوس
بکش تا بزانوی جوجه که آمد بر بگیر او را با ریسمان مضبوط کرده به بند و از آن سر
دیگرش بقدر کفاف لعاب اسفرزه و قدری هم از خود اسفرزه ریخته باش
بقدر یک بلوتی چنانکه قوش بتواند فرو دهد در بین طعمه خوردن آن زیادتی پوست
را غفلة بر دهن قوش بده تا فرو برده باشد اگر باز نخورد او را بزور بخوران هر

خوب میشود مدام پیش آب بگذار تا هر قدر میخواهد بخورد علاج دیگر بیار روغن هستهٔ زردآلو را و قدری زیره را نرم بسای آن زیرهٔ سوده را بقدر گردوئی بر مقعد قوش ریخته باش و دور مقعد او را با روغن هستهٔ زردآلو چرب کن سه بار در سه روز چنین کن به میشود این تجربه استادان پیش است علاج دیگر روغن یاسمین با موم صافی و زفت بگذار چند بار اطراف مقعد باز را چرب کن علاج دیگر مغز قلم بز را در بیاور و دو سه روز با گوشت باو بخوران اگر بز ماده باشد بهتر است

و علامات تشخیص تب لازم بازان

ای فرزند اگر قوش تو تب لازم بگیرد چنانکه پیش مذکور شد که نبض آدمی صحیح المزاج در دقیقه هفتاد و پنج میزند و قوش سلامت یکصد و بیست و سی هم میزند اما همهٔ قوش یکی نیست بدانید مثلاً شاهین چنانکه از همه طیور زرد چشم و سیاه چشم همه سریع سیر تر و با قوت تر است نبض او نیز از همه بیشتر میزند بدان ای فرزند اول نبض او را بگیر و بشمار ببین در دقیقهٔ چند دفعه میزند اگر نبض او را در مفصل دوم بال پیدا نکنی و یا پیدا کنی و از شدت سرعت نتوانی بشماری این یک علامت تب لازم است علامت دیگر در شب و یا روز قوش زیاد بموقع سرش را در زیر پر کرده میخواهد علامت دیگر هر قدر گوشت خوب باو بدهی میخورد روز بروز لاغر تر میشود اینقدر میخورد تا از دهنش گوشت پیدا بشود باز از غایت حرص با منقار میکند چونکه حوصلهٔ او زیاده بر آنکه خورده است جا ندارد میکند دور می اندازد با وجود این اشتها باز لاغر میشود

خوردن بیهوده لاغر تر کند ⁂ کیج و کول و عاجز و مضطر کند
هر که با بیهوده خواری خوی کرد ⁂ سوی بیماری و خواری روی کرد

علامت سیم بالهایش را جمع نمیکند یکبال از این طرف دم و یکبال از آنطرف دمش مدام آویخته است بدن او و کمر او نمایان است ابدا بالهایش را بروی هم نمی اندازد علامت چهارم

علاج قسم سیم خفقان انیست که از ضرب میشود این را استادان این فن
خفقان ضربی محال العلاج میگویند سببش اینست که قوشچی اش مرد بدخلقی بوده
است قوش از دست او زیاد پریده است هوا هم سرد بوده است و در برف
و بوران این حیوان با تاب سرما از دستش زیاد پریده است کج خلق شده است
او را بعد از زدن ده بیست سیلی و توی سری قپانچه کرده و در دامن بخش خود گذارده
البته چند دنده کوچک او از این صدمات شکسته و بر جگر او نشسته است
و مجروح کرده است و یا آنکه در هنگام شکار قدری قوشش لاغر بوده و از
غایت حرص خود را از عقب شکار به سنگی یا بر درختی زده است که باز دندهای
او را شکسته علاج قوشچی را طلب و قوش را برابر او بنما و حکم جاری کن که بهمی
چهل عدد توی سری بکله قوشچی بزنند او را اخراج کن که این بدبخت پیش دیگری
نوکر نشود و فکر قوش تازه کن که خفقان ضربی بجز این علاج ندارد بیت
قوش تو چون مبتلا بدین خفقان شد ∴ جز زدن قوشچی علاج ندارد
ناخوشی کرج که خشکی باشد علامت او اینست که اطراف مقعد قوش از چلغوز خودش
آلوده میشود و پرهای زیر دمش هم آلوده و در وقت چلغوز انداختن یکدفعه نتواند از خودش
خارج کند دم را زیاده بلند کند از زیادتی زور بعضی بزمین نشیند و بعضی باطراف
مقعد و پرهای زیر دمش آلوده شود علاج چند روز گوشت خروس جوجه بده و همه
روزه آن گوشت را با لعاب ختمی آلوده کن و بده روزی دو نوبت دور مقعدش را
با روغن بادام یا زیتون چرب کن علاج دیگر گوشت او را بدل کن کبوتر و
گنجشک و کاکلی که اعراب او را قبره میگویند بده از روغن هسته شفتالو و
زردآلو و بادام چنانکه ذکر شد شافی درست کن با پنبه و پیش از آنکه او را طعمه
دهی بر او عمل کن بقدر دو فندق کره گاو یا نبات یا شکر بر او بجلدان که انشاالله

ارزن خورده راندهی که ارزن برای قوش سم است القدر او را فربه کن که
علت برطرف شود قسم دیگر خفقان از رطوبت میشود باز باندک حرکتی نفس بتواتر زند
و از دهنش رطوبت آید و از دماغ و چشمش آب بریزد و سر و چشم خود را مدام بر
کتف مالد و چشم را پاک کند دور بینت صاحب این مرض خشکی هم داشته باشد
ببین هنگام چلغوز انداختن اگر تکه تکه چلغوز را می اندازد معلوم است پرهای
سفید زیر دمش و دور مقعدش آلوده بفضلهٔ خودش است پس این خفقانیت
بمشارکت خشکه علاج تا میتوانی او را بگوشت تیهو خوب چاق کن یکدو روز
او را بسیاق مذکور روغن و شیر خشت و نجاست سفید شدهٔ سگ را بده یکروز در
میان گوشت او را یا با کره و یا روغن بادام چرب کن و بده اگر باز چلغوز را وصله
وصله میندازد علاج بگیر روغن هستهٔ شفتالو را با روغن فندق و روغن بادام شامی
بقدر سنجدی درست کن و آن سه روغن را با آن پنبهٔ شاف آلوده کن صبح یک
شاف بر او عمل کن و از گوشت کبوتر بچه و کاکلی و کراز و بحری و قره قوش باو
بخوران انشاء الله خوب میشود علاج دیگر قدری پشم بره را بیاور پاک از ثقال
کن بکش مثل هلاجی بشود بقدر چهار انگشت ابریشم دو سه لا بر میان کمر آن پشم
بسته باشی او را با آب گرم بشوی قدری گوشت کمی بر سر پشم به بند آن ابریشمی
که بر وسط پشم بسته بقدر دو وجب باید باشد سر ابریشم را بگیر آن پشم را با آب گرم
بشوی بر قوش بخوران باز گوشت نشانش بده که آن پشم را بخزینه برده باشد
همین که دست گذاردی بر خزینهٔ قوش دیدی رسیده است آن ابریشم را بکش
تا پشم از حلق او بدر آید اگر هر کسافتی در گلو و در خزانه اش باشد پاک میشود
اگر طرلان قزل و زرد چشم است بجای پشم پنبه را باید چنین کنی با آب گرم با شیر
دختر و شیر الاغ اگر آن پنبه با پشم را بشوری و با شیر بدهی البته بهتر است

دو سه کرم سفید کشته شده می افتد والا فلا دفعهٔ دیگر قی میکند تا دفعهٔ سیم که
کردن زد و قی کرد آن بستهٔ کاغذ نشادر در یک کیسه بست از پیه زرد همین که
نشادر در آن کیسه آمد معلوم است بعد قی نمیکند تو باز قوش را بگیر و آب
نیم کرم را خوب بر حلقش بریز باز بگذار دو دفعه چلغوز بیندازد باز اورا بگیر
و آب سرد بر حلقش بریز باز بر نشیمن بگذار بعد از آنکه یک چلغوز انداخت
تو سر جوجه یا کبوتر بچه را ببر اگر خود خوش میخورد یک سینهٔ اورا بی پر بده
بخورد و اگر بد حال است و نمیخورد خونش را بر حلق قوش بریز و دلش را هم
خورد کرده بر حلقش بگذار و بعد از آنکه بحال آمده دفعهٔ دیگر از سینهٔ او بده
این علت صرع برطرف میشود علاج دیگر پنج کردن که چپیدهٔ بسیار است
داغ کن و همه روزه گوشت اورا بدل کن تا خوب چاق و فربه میشود مثل
طولک خانه این علت طولک برطرف شود علاج دیگر بقدر کفاف بیاور روغن
زیتون و قدری شیرخشت جوجه خروس را بکش پوست رانش را خیلکی
در بیاور شیرخشت و روغن را و نجاست سفید شدهٔ سگ در آن پوست
ران بریز و بخوران مفید خواهد بود ان شاء الله تعالی فصل در خفقان اما
این ناخوشی بر سه نوع میباشد یکی از دود و گرد و خاک میشود علامت هر سه
یک است باندک حرکتی تنفس بدشواری کشد از حوصله تا انتهای عزم زور قی
او بحرکت آید و در نفس کشیدن دُم و دُم لیزه را هم حرکت دهد و با لهارا
از تنگ شدن نفس کشاده دارد علاج تا میتوانی اورا فربه مکن و آسوده
بگذارش در اطاق تاریک سه روز و اورا پیش از طعمه روغن کرچک بده روز
روز زنده آب پیش او بگذار تا بخورد و آب بازی بکند طعمه اورا کلی بده با پر و استخوان
که همه روزه صبح پر را برگرداند و گوشت کبوتر بچه بده زنهار گوشت کبوتر

خفقان و علاج آن

ازان

شد همه روزه هم یک دو سه آهو را با همان کوش مجروح میگرفت تا دو سال هر قدر علاج
کردم مفید نیفتاد تا مرحوم شد اگر در اول آدمی بفهمد و دو زالو بر کوش او همان جایی
که ورم کرده است بیندازد بتخیل خوب بشود والا معالجه پذیر نیست این که پیش
مذکور شد که بر سر بالابان تازه یا بالابان و شاهین از طولک در آمده کلاه بو نباید
گذارد کلاهش نرم و کار کرده و اندازه سرش باشد البته نیکوتر و بهتر است

فصل دیگر اگر قوش صرع پیدا کند چه بسیار قوشهای مصروع دیدم و داشتم
همین که او را بشکار فراخور احوالش می انداختی میرسید و میگرفت قریب بآنکه
آدمی برسد شکارش را رها میکرد و خودش به پشت می افتاد آب از دهانش می آمد
فریاد میکرد بجز این صدای رسمی خودش جور دیگر صدا میداد بر پشت افتاد
پر و دم را مدام تکان میداد تا او را میگرفتم و قیا نچه نمیکردم ابدًا از حرکات ضعیف
آسوده نبود تا نیم ساعت چنین بود بعد خوب میشد بالابان حقار گیر بسیار
خوبی داشتم روزی در قزل رباط بحقار انداختم با حقار دور گرفتند بسیار
بلند شدند در نیمه آسمان او را صرع گرفت مثل آنکه گلوله بخورد همین طور بیخود
گاهی سر بالا و گاهی سر از زیر آمد بر زمین خورد علت پیدا کرد دیگر بعد نیاید علاج
بقدر نیم مثقال نشادر و نیم مثقال نبات مصری با هم نرم بکوب در کاغذی بگذار
و آن کاغذ را گرد و مدور درست کن مثل بسته تربت آب نیم گرم و آب سرد و یک جوجه
کبوتر یا جوجه مرغ برایش حاضر کن که اگر اندکی غافل بشوی بیم هلاکت است صبح دم
آفتاب قوش را بگیر و آن بسته کاغذ را که نشادر و نبات در او است ده بیست
سوزن بزن که سوراخ شده زود اثر کند بحلق قوش بینداز و چند تکه گوشت بقدر نخود
بقوش بده که آن بسته کاغذ را بهوای صرف کردن گوشت بچینه برساند او را
بروی نشیمن بگذار تا آرام بگیرد بعد از نیم ساعت قی میکند در قی اول گاهی میشود

علاج صرع جانوران

بکن سرماسوره را بر لوله دماغ قوش بگذار پف کن تا کندش بر دماغش برسد چند
عطسه بکند و آب از دماغش بیاید آن علت برطرف شود علاج دیگر آب گشنیز را گرفته
با آب ترب مخلوط کن بر دماغش بچکان رفع شود علاج دیگر از بالای آن زردی
که در منقار است با چوب بقم بقدر سه جو داغ کن اگر طولش از سه جو زیاده بشود
با استخوان مغز میرسد و بد است چنانکه عرب گوید آخر الدوا الکی دوای آخرین
داغ است اگر کام و ستق قوشش ورم کند دیده ام انقدر ورم کرده است
که دهانش ابدا بر هم نمیرسد علاج اول اینست که قوش را بگیری و دهان او را باز
کنی نگاه کن آن ورم اگر قرمز است اول با سوزن جوال دوز دو جایش را بعد داغ کن
که جراحت آمده نیک شود و اگر سفید و سفت شده است معلوم است مدتی
بوده تو بیخبر بوده حالا آن جراحت منجمد شده است تو او را با چاقوی برنده تیزی
باز بطول بشکاف مثل پنیر جراحتی سفت شده در می آید جایش را فلفل سیاه خوب
بمال تا پر نشود باز دیگر طعمه او را از جگر خرگوش بده بگذار همان طور آن جگر سفید خرگوش را
گرما گرم با خون بخورد و روزی یکدفعه هم دهن قوش را با رب انار و یا آب سماق
بشوی که بهتر میشود فصل در گوش اگر گوش قوشش ورم کند و بعد از آن جراحت از وی
بیاید غالبا از این ناخوشی قوش کر میشود و هیچ نشنود و قوش را از دست رفته از شکار باز دار
علت اول و این علت گوش در زرد چشمان بسیار کم پیدا میشود اغلب در سیاه چشم است
سببش اینست که کلاه قوش از سرش کوچک است باندازه سر او نیست مدام
کلاهش را از سرش نمی اندازد اوقات قوشچیش تلخ میشود بند کلاه را از عقب
سر قوشش گره میزند آن گره به بیخ گوش میچرخد با شاهین یا بالابان اتفاق میشود گوش
آن حیوان را میگوید بعد جراحت میشود از سوراخ گوش حیوان مدام جراحت می آید
هیچ علاجی خوب نخواهد شد خودم بالابان آهوگیر بسیار خوبی داشتم با این درد مبتلا

۴۴ وبنیت کنی که سفیدی چشم قوش من برود با قلب صاف شک نیاوری بگوئی خداوند
قدوس تو توانائی که اختن سنگ کوهها را یا رب این سفیدی را از چشم قوش من بردار
ای کافریدهٔ تو سیاه و سفید چشم ؛؛ از چشم قوش من بر این نقطهٔ سفید
وانگاه زهره را در چشم قوش فرو چکان اگر دفعهٔ اول خوب نشود باز همین طور همین
آداب زهره دیگر بچکان انشاءالله خوب میشود بتجربه رسیده است فصل در
امراض دهن اگر دهن قوش جوشش کند و مانع خوردن طعمه شود علاج آن قوش را
درست بگیر اول کرباسی را بر انگشت خود بسته باشی در دهن قوش برده باش
تمام جوششهای دهن او را با کرباس بمال تا بحدی که خون آید بعد سماق و مازو را
بیاور مخلوط بکوب با همان کرباس بر دهن قوش برده باش آنقدر باید انگشت
بر دهن قوش فرو بری تا بحلقومش برسد البته در آنجا هم جوشش دارد
علاج دیگر یا رب انار چنین کن و چند روز طعمهٔ او را که میدهی پر و استخوان
کردن بده که لقمه اش بزرگ باشد تا بدشواری فرو برده باشد اگر در گلویش
جوشش مانده است با آن لقمه فرو برده باشد و فردا صبح طعمه را که می اندازد باز
اگر چیزی مانده باشد در این آمد و شد طعمه صافش میکند علاج دیگر بیار کرباس را
فتیله کن به بلندی سه چهار انگشت بگیر آب زرشک را با آهسته بکوب و قدری
آب برگ بید را هم مخلوط کن و آن فتیله را با آن خوب بیالای در کام قوش
فرو بر تا بر حوصله اش برسد و بعد آنرا کشیده بیرون بیاور آن علت انشاءالله
رفع شود فصل در امراض دماغ اگر بینی قوش گرفته باشد علامت آنست
که گوشت را بقوت نتواند بکند و هنگام نفس کشیدن بسختی نفس کشد و حوصله اش
پر باد شود علاج اول طعمه او را یکدو روز از ران مرغ بده که ران مرغ را بکند که از
دماغ او آب بیاید تا باز شود اگر باز نشد بیار قدری کندش را در ماسورهٔ باریکی

فصل در امراض دهن

فصل در امراض دماغ

کو چشم مرده و کند رنگ باشد و دایم در جستجوی طعمه باشد هر صبح که طعمه را می اندازد سفت
وخشک و لته باشد چلقوز نشش با او زرد سفید از دو یکدفعه از خود بشش دو و انداخته جدا کند
سفیدی چلقوز نشش بغایت سفید باشد و سیاهی کم در چلقوز او سست سفت تر
از آن سفید باشد بقاعده آب بخورد آب بازی بکند و خزانه او بعد از خوردن
طعمه زودی پر شود در شب که او را بر نشیمن میگذاری وسط نشیمن نخواهد بیک طرف
نشیمن آسایش کند اینطور باز را صحیح المزاج میگویند و هیچ ناخوشی ندارد اگر باز اندکی
در مزاج برهم خوردگی داشته باشد این حالتها با او نخواهد بود باب دیگر در مرض
سرد چشم گاه باشد که چشم قوشش پرده کشد زودی پرده را بیاورد دید شوار
بر گرداند علاج اگر رطوبت باشد سه روز طعمه او را گوشت کاکلی و گنجشک
بده و پرهیز بده که فردا طعمه بیندازد اگر به نشود با چوب بقم میان چشم و دماغ او را
بقدر دانه فلفلی از هر دو طرف داغ کن اگر به نشود بیار چوب گز تازه را در آتش
بگیر از آن کفی که از ته چوب بریزد قوش را بگیر پنبه را فتیله کن از آن کف
چوب گز گرما گرم با آن فتیله بردار بروی آن پرده بگذار یکروز هم قدری
شیر خشت باو بده که چند دفعه اطلاق بشود علاج دیگر آن پرده نازک را با مقراض
چیده باشی که چشم قوش باز شده باشد اگر چشم قوش سفید شود چندانکه
روی مردمک چشم را بگیرد این علت اگر از سرمای شدید و برف شده باشد
علاج او را بخور با برف بده و اگر به نشود او را بخور با آب بده و اگر به نشود او را بخور
ماست بده اگر از برف سرما باشد برطرف شود و اگر از صدمه و یا ضرب باشد
که چیزی بر چشم او خورده است علاج دو دفعه قلم جنتم بر چشم او بکش برطرف میشود
اگر به نشود بیار خرد ریز سفید را الحبش و زهره او را در بیاور و چنان باید پاک و
با وضو باشی و صلوات بفرستی رو بقبله ایستاده باز را قپانچه مضبوط بگیری

دیگر

از خوردنش لذت میبرد خاصیت اوّل او ابدًا در طولک خانه قوش ناخوش و
رنجور نمیشود چرا که هوا گرم است و گوشت او سرد است شکمش را پاره بکن دست
در شکمش بگذار ببین بر عکس همه وحوش طیور است که شکم همه در وقت کشتن گرم
الّا جربوع که خنک و چائیده است خاصیت دوّیم هر پر قوش که از گوشت جربوع
پرورش یابد ابدًا تا طولک دیگر شکسته نمیشود مثل قیر میماند من خودم تجربه کردم دیدم
بالابان آهوگیر همین که سر آهو را گرفت با آهو زمین خورد تا بیست سی قدم با آهو میغلطید
تمام پرها و دمهایش زیر آهو از آن غلطیدن مانده بود او را با آب گرم شستم همه بجای
خودش آمد یکی نشکسته بود خاصیت سیّم روزی دو دفعه طعم پشم موش را می اندازد
صبح و عصر اگر بتوانی که صبح و عصر موش دو پا طعمه بدهی که چه بهتر والّا عصرها را بده
حکمًا خاصیت چهارم در آخر طولک یک گرد سفیدی بر قوش می نشیند مثل
آنکه آرد به قوش پاشیده اند بسیار مقبول و شفاف میشود خاصیت پنجم اگر بقوش
ناخوش بدهی خوب میشود انشاءالله در معالجه مذکور خواهد شد ای فرزند اگر چه حیات
و ممات بدست ؛؛؛ خالق است لیکن طبیب برای ناخوشی بیمار است
آنچه من در ناخوشی طیور زرد چشم و سیاه چشم تجربه کرده ام مینویسم که یادگار بماند
ای فرزند بدانکه نبض طیور مفصل دوّم بال است حرارت مزاج و رطوبت او از گرفتن
بال و دیدن نبض معلوم میشود اوّلا بدان نبض آدمی که صحیح المزاج باشد و چهار خلط او
موزون باشد هیچ خلطی بر خلط دیگر غالب نباشد هیچکس را صحیح المزاج میگویند
و نبض ابن آدم در یک دقیقه هفتاد و پنج ضربان میزند اگر رطوبت غالب باشد
کمتر و اگر حرارت غالب باشد بیشتر میزند اما قوش از بابت حرارت غریزی که دارد
صد و سی و پنج الی چهل هم میزند اگر تب داشته باشد البته حرارت او زیاده خواهد
بود و اگر رطوبت غالب باشد کمتر میزند علامت صحت طیور زرد چشم اینست

نرم پنهان کرده است همین که مور بیچاره در آن کودال افتاد در ساعت میگیرد
و زیر آن خاک های نرم برده میخورد چنین که گفته اند چو در طاس لغزنده افتاد
مور رهاننده را چاره باید نه زور طاس لغزنده همین کودال است این جانور را
اگر بخواهی بگیری صیدش این است که کودالش را در صحرا پیدا کن یا موریا مگسی را
بگیر در آن کودال بیندازد در ساعت از زیر خاک نرم دستی می بینی در می آید
و مور را میگیرد تو سر کاردی یا چاقوئی بر زیر آنجانور فرو کن و او را یکدفعه
بلند کن تا صیاد و مصید تو شود بگیر و همین مور بیچاره را بر دهن گرفته است
روزی از همین جانور یکدانه یا سه عدد قد و د گوسفند در لای گوشت گذارده بخوران
علاج دیگر زنبور قرمز را هم خشک کرده بسای بر گوشت پاشیده چند نوبت
بر او بخوران یکروز بده یکروز مده تا سه نوبت علاج دیگر سه چهار روز گوشت
کم بده تا اندکی لاغر بشود پوست مار را بسای با گوشت با و دو نوبت بخوران
پر زود بیفکند چاره دیگر چند عدد قد و د کلوی میشش را در سایه خشک کن هر
وقت گوشت میدهی او را بسای مخلوط بگوشت بکن پر زود میریزد علاج
دیگر بچهٔ سگ هشت نه روزه را بکش و گوشت او را در شش روز سه
نوبت بده بزودی پر بیندازد و نیکو در بیاورد خاصه برای سیاه چشم
خصوص برای بحری که از همه نوع بهتر طولک میکند ای فرزند از برای صحت
قوش چه زرد چشم و چه سیاه چشم در طولک خانه هیچ طعمه مثل گوشت موش
دو پاکه عربها او را جربوع میگویند نیست و اگر نباشد موش خانگی شعر
بگیر موش دو پا را و ساز طعمهٔ قوش :: که نیست طعمهٔ قوش تو بهتر از این موش
خاصه دو سه ماه بپائیز مانده که نصف طولک قوش شده است که هر قوش سه
شاه بال چهار شاه بالش مانده باشد در آنوقت جربوع خیلی چاق میشود که قوش

بسته باش در پیش روی سیاه چشم هایک مشتی سنک ریزه که بقدر نخود یا باقلا کوچکتر
یا اندکی درشت تر باشد بکذار چرا که رسم همه سیاه چشمها اینست که عصرها غالب
روزها پیش از آنکه طعمه بدهی سنک میخورند و بر میکردانند با صفرای زیاد اینقدر میدانند
که اگر سنک در معده اش باشد و کوشت بدهی کوشت را بدست میکیرد تا ساعتی
همین که سنک ها را همه بر کرداند آنوقت کوشت را میخورد ولیکن طرلان قزل و همه
زرد چشمها سنک در طولک میخورند صبح یکدفعه کوشت بده و عصر یکدفعه طعمه بده روزی
دو وقت باید کوشت بدهی هر قدر بخورد تا خودش بخورد و اگر طولک خانهٔ تو در
سردسیر باشد از تیقون الی قرقی هر چه زرد چشم باشد برای هر یکی بقدر خودش اطاقی درست
کن چهار سوراخ از طرف شمالی او بکذار دو سه چوب بر آشیش در میان اطاق نصب
کن یکی اندکی باریکتر و یکی کلفت تر این چوب ها هم یک هوا اختراقی کرده نباشد
که خود قوش هر جایش را خوش کند نشسته باشد باز یک حوض زمینی برایش درست
کن بزرک بقدر قوشش و پارچهٔ بوریائی را بیاور در وسط بوریا بندی بسته
باش و اوایل دو وقت باید طعمه داد همین که قوشش پیه کرفت طعمه او را معین
کرده برده بروی بوریا بسته باش تا هر وقت خودش میخواهد خورده باشد
امّا سیاه چشم رها کردنش در اطاق جایز نیست بلکه بدانست ای فرزند قوشها
در طولک بر دو نوع میباشند یکی را سخی میکویند و یکی را بخیل مینامند و سخی آنست
که زود طولک کند و بخیل آنست که ابدا پری نمی اندازد اکر در قوشهای تو قوش
بخیلی باشد و بخواهی زود طولک کند ماری پیدا کن چهار انکشت سر و دم او را
کرفته یکدفعه قطع کن پوست او را کنده کمی کوشت او را بقوشش بده علاج دیکر
چند روز کوشت هدهد بده علاج دیکر حیوانی هست مثل خرخاکی در صحراها خانه از خاک
نرم میسازد که اکر مو یا مکسی در آن کودال بیفتد آن جانور خودش را زیر آن خاک

حفظ صحت جناح سفید

در طلب و در بولی دادن جناح کن با هم شکار میکنند امّا آشیانی او پوچ و بی
مصرفست بکار نیاید ای فرزند چنانکه ترا در علم شکار آگاه کردم چند کلمهٔ در حفظ طیور
و صحّت آنها نیز ترا بیاموزم اوّلا بدان هر قدر با قوش شکاری زیاده شکار کنی
و او را از صدمهٔ سرما و گرما حفظ نمائی البتّه بهتر و زودتر طولک خواهد کرد مطلقا
در گرمسیر بهتر از سردسیر طولک میکند و زودتر در می آید لیکن چه بسیار باید هوای طب
و مقید گوشت او باشی همه روزه یکنوع گوشت باو نخورانی تا رنجور نشود و اگر
در گرمسیر مثل بغداد یا امثال آن بخواهی قوشهایت را طولک بسته باشی در کنار
شط که مدام هوای شمال داشته باشد یکجائی از چوب نی بقدر گنجایش عدد
قوشی که داری بساز و یک دیواری در جلو آن خانه بساز آن خانه را یک ذرع
فاصله سکوئی بقدر قوشت ساخته باش توی آن سکو را از شن و رمل پر کن
و زمین اطاق را همه شن و رمل بقدر یکوجب فرش کن هر چه زرد چشم است
روی سکویش علف تر مثل برگ بید یا پونهٔ تازهٔ سبز یا هر سبزی که باشد بریز تا زرد
چشمان بروی سبزی بخوابند و پیش روی هر سکوئی حوض کوچکی زمینی از گل سرخ
بساز و هر روز صبح قوشخانه را آب پاشی کنی تا آنکه آفتاب غروب کرد همه زرد چشم
و سیاه چشم را در بیاور در آن حیات بی سقف بسته باش و در مکان بیرونی هم
باید هر قوشی یک حوض زمینی داشته باشد البتّه خواهی گفت چرا تغار سفال نگذارم
بدان در وقتی که دم و پر قوشها بنیمه رسیده است و هنوز خون است اگر
لگن مس یا سفال باشد در وقت آب بازی بال و دمش را قایم بر دم لگن میزند چونکه
خونست صدمه میخورد و خون در دم و بال او میمیرد لابد او را خفه میکند و می اندازد
امّا حوض گلی زمینی این عیب را ندارد هر قدر بال و دمش را بر لب حوض بزند گل
کوبیده و نرمست عیب نمیکند غرض هر کدامی را بر لب حوضی خود دمش

در حفظ صحت و علاج کبوتر [illegible]

برنه

دو بالابان تو پائین می آید و به لکنتهٔ خودش میزند باز همه بر رویش میریزند و درنا را
از دست بالابان میگیرند ای فرزند در هیچ مقامی تو و آدمهای تو چنان باید جلو اسب
را بی اختیار رها کنید بزمین سوراخ و چوب و آب و رودخانه و چاه ابدا هیچ نباید
مقید باشید تا خود تان را در میان این دعوا برسانید هر کس قوش با شاهینی بدست
دارد همه سواسوا میتوانند بدرناهای نزدیک ببینند از ندچه بسیار برای من اتفاق
افتاده است از پنج درنا چهار تایش گرفته ام چه بسیار اتفاق افتاده است با
چوب و چماق زده ایم با تفنگ که در غایت خوبی میتوان کشت در میانهٔ همه طیور
هیچ چیز نیست بجمعیت و شجاعت درنا در وقتی که بالابان یکی شان را میگیرد اگر صد
درنا در هوا باشند جنگا همه مثل شاهین از آسمان پائین می آیند و قوش را میزنند تا
آن درنا را پس نگیرند بر نمیخیزند این است که از یک کل درنا پنج و شش و هفت
هم بگیر می آیند و کشته میشوند اگر پادشاهی پنج هزار سوار داشته باشد که همت و
جرئت آنها مثل درنا باشد بجرئت قسم میخورم که روی زمین را اگر بخواهد میگیرد
در اینصورت تو و کسان تو باید چنین اسب بتازند که از جوی و قنات
و شط و اهمه نکنند ای فرزند هیچ شکار صعب تر از شکار بالابان و درنا نیست
لیکن از آن بهتر هم شکاری نیست در دنیا مگر شکار شیر با گاومیش و یوز با
آهو در چرنده لیکن شکار شیر من بسیار کردم و بد دیدم میمون نیست چرا که شیر
پادشاه جانوران است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را اسد الله میگویند
اینست که شکار او میمون نیست شکار چیش البته خیر نخواهد دید لیکن بسیار با صفاست
من کردم لیکن ترا نصیحت میکنم زنهار نکنی که پشیمان میشوی و سودی ندارد ای فرزند
بیا در عمل شکار لیل اگر لیل طوار خوبی بدست تو بیاید چونکه خیلی مقبولتر و درشت تر
از ترمتایی هست اگر آشیانه ایست هیچ زحمت نکش و اگر طور لیست او را با ترمتایی

در بیان شکار شیر

اینقدر سیر شد که بعد عقب درنا نخواهد رفت اگر صاحب جرئت است دزد میشود
از آن صدمه که خورده است و اگر کم جرئت است بهیچ قسم درست نمیشود چاره‌اش
اینست که ده پانزده نوبت او را با بالابان استاد درناگیر جناح بیندازی طوری
بکنی که خودش تنها در بهار دو سه درنائی بگیرد اما بالابان چه فرخ باشد و چه تیرطولک
در شکار بهار مخاطره دارد و طمع نکن بدو سه درنا قناعت کن چرا که هوا گرم است
اگر یک روز بالابانت در گرما زحمت کشید و نگرفت مشکل دست بدبد البته خواهد رفت
پس اصرار نکن بدو سه درنا قناعت کن بهمین گرمی که امروز گرفت خوب سیرش کن
و توکل بر خدا کن و او را طولک بسته باش همین که دو طولک شد ملوک تو است استاد
هم شده است اما در طولک دویم باز بعد از طولک که درآمد هر طور هست یک حقار
باید با او بگیری و یک درنای زندهٔ تازه از دست قوش دیگر بگیری در ساعت
او رها کنی که نداند صحرائی بود یا دستی شعر :: چنان چالاک بگیرد او یکی درنا رها میکن
که در حیرت فرو ماند که دشتی بود یا دستی :: ای فرزند در سال سیم بالابان تو تمام
استاد میشود از برای یدکی و احتیاط هر ساله یک بالابان جدید خوب باید نگاه
بداری و با او شکار حقار که برای عمل درنا حاضر باشد اگر این بالابان استاد تو یا برود
و یا کشته شود و یا آسیبی بر یکقوش تو وارد بیاید آن بالابان حقارگیر فرخ
حاضر باشد برای دست پردادن و آموختن بدرنا و الا یکسال کارت عقب
خواهد افتاد و بدان قوشخانه همیشه از انواع قوشهای شکاری لازم دارد چه شاهین
و چه بالابان ای فرزند در آن ساعتی که بالابان تو از کل درنا که سی چهل باشد بگیر اگر گرفت
البته همه آن درناها بروی قوش تو میریزند و حتماً درنا را از دست قوش تو میگیرند
اگر قوش تو استاد است رها میکند در بالای سر درنا دور میکند همان درنائی که گرفته
کرده است از چشم نمی‌اندازد تا تو برسی و درناها را بلند کنی و همین که بلند شدند

تا ایمن و آرام شده بچرند اگر برخاستند جای دیگری می نشینند باز برو یا آنها یا غیر
آنها را از یکی تا دو سه زیاد ببینند پیدا کن همین که بدانه خوردن مشغولند ولو قدری
هم دورتر باشی علیب ندارد تو کلاه از سر بالابان بگیر همین که نگاه کرد و دید توکل
بر خدا کرده رهایش کن ای فرزند چشم تو چنان باید اندازهٔ رسیدن بالابان
را بداند همین که بیست سی قدم مانده است که بالابان بدرنا برسد تو و سواران
تو یکدفعه اسب بیندازید تا درنا آمده است که حرکت بکند بالابان رسیده
باشد البته سر اول که میزند هر سه درنا را بر زمین می نشاند تو و سواران تو
خیلی نزدیک میشوید باز درناها بلند میشوند قوش تو بر هر سه آنها مسلط است
اگر دیدی قدری قوش تو خستگی کرده است زود یک قوش استاد
بامداد او بیندازید تا بگیرد :: بهرچه روی نهم یا بهرچه رای کنم
مراست دستی چون تو دستیاری :: چه خود قوش تنها بگیرد در روز اول
نو کشاد و چه دو سه سر بزند بعد بامداد او قوش برسد و بگیرد یک حسابست
هیچ فرقی ندارد و زنهار تا میتوانی امسال تا بهار را و را بدرناهای زیاد نینداز
که امداد درنا مثل هیچ حیوانی نیست قوش تو یک طولک است باعتقاد حقیر
قوش بزیوری بهتر از قوش فرخ طولکست یعنی یک طولک کرده باشد چرا
که فرخ مجهول دیوانه است بهرچه حکم کنی و بولی بدهی همانرا میگیرد اما یک
طولک که کرد بعضی علوم قوشچی گری را فهمیده است گول نمیخورد و اگر بعضی
را هنوز نفهمیده باشد دو طولک که شد همه چیز را یاد گرفته است حالا این
بالابان عزیز تو اگر او را بگله درنا که سی چهل بیشتر یا کمتر باشند بیندازی این بالابان
البته صاحب جرأتست و کرهم درنا گرفته شده است در کل درنا میرسد
یکی را میگیرد اگر تو و همراهان تو زود برسید که خوب و الا بدان قوش ترا

بعمل درنا یک درنای زنده با قوشهای شکاری برای او بگیر و برای او پران
بگیر دو سیرش کن بعد دو درنای دیگر هم بسلف برای او رها کن و گوشت بر سفید یعنی زرد
پشت او به بند وقتی گرفت سیرش کن بعد برو یک درنای امین برای او پیدا
کن بامید خدا توکل نموده او را رها کن و او را بسلف ببند از هر قدر نزدیکتر بدرنا
بشوی بهتر است همین که انداختی و قدری رفت یک قوش استاد
از عقب او بکمک او رها کن اول او میرسد یکدو سر با و میزند بالابان استاد که بکمک
یکدیگر رسید آن درنا را مستاصل و معطل مینمایند تا سوار تو با کمال سرعت خود را
باو برساند و درنا را بگیرد که مبادا بقوشش تو اذیتی برساند بعد که گرفت سیرش
کن این بالابان تو روبرا داست آما ای فرزند وقتی که نزدیک باین درنای امین
شدی و این درنا پرید مبادا بالابان را رها کنی که درنای تو رفته و بالابان کرم تو
از عقب رفته در راه دو را او را میگیرد و درنای دیگر بکمک آن درنا آمده تا تو
و آدمهای تو برسد قوشش ترا زده و زخمی کرده و دیگر بهیچ مصرف بر نمیخورد
و زحمات دو ساله تو بهدر میرود و تحیل که چنان از قفای برود که دیگر بدست تو نیاید
ای فرزند طیور شکاری چه سیاه چشم و چه زرد چشم بر دو نوع میباشند بعضی را
قوشچی باید کمک بر قوشش بکند و برخی هستند که لازم کمک ندارند و قوش
کمک بقوشچیش میکند اگر پر دل و صاحب جرئت و جسور است یک
دست پر که دادی سید انداز دفعه دیگر خودش میگیرد این قوش کمک بقوشچیش
میکند بعضی هستند که ده بولی و دست پر لازم دارند چنین قوش را قوشچی باید
کمک بکند تا بگیرد بقانون سابق پنج شش روزی گوشت را بسلف بدرنا ببند از
ای فرزند حوصله کن و نصیحت من را گوش دار اگر این یک درنا یا دو درنا هوشیار
و مستعد پریدن شدند گوشت را نگاه کن قدری از درناها دوری بکن

تا امین

تا قوش اذیّت نه بیند چند روز هم دو درنا را هم رها کن که برود دیگر ا بزند و بگیرد اگر
درنا هنوز در آنولایت که تو هستی مانده است و هنوز نرفته است برو شکار
و قوشهای استا را هم با خودت برده باش هر طریق هست یکدرنائی با قوشها
بگیر در همان ساعت برای بالابان تازهٔ خودت رها کن بگذار بقدر صد ذرع راه
دور بشود تو بالابانت را بینداز البته میگیرد سر بریده سیرش کن همان دل
درنا را با قدری پر کردن درنا بده باز فردا برو شکار اگر یک درنا دیدی به تنها
نشسته است توکل بر خدا بکن بینداز اگر دیدی ده بیست تا با هم نشسته اند
زنهار نینداز و طمع نکنی که خطاست باز امروز هم یکدرنای دیگر از قوشها
بگیر در ساعت برایش بپران و سیر کن باز برو شکار اگر باز یک درنا دیدی بینداز
یا شاهین یا چرخ یا بالابان هر یک که استاد باشد آنوقت که بالابان تازهٔ خود
ترا بیک درنا انداختی یک قوش درناگیر حاضر باشد همین که بالابان تازه رسید
بقانون شکارچی گری اگر دیدی بالابانت بر درنا مسلّط است که هیچ و اگر
دیدی خوب تجرات کار نمیکند فوراً دفعهٔ یک قوش با مدادو بینداز تا بگیرد
سیرش کن اگر یکی دو تا هم در این بهار درنا بگیرد خدا را شکر بکن و ابداً هیچ
چیز نباید بلند بازی آنرا الطولک بسته باش در طولک خانه چنانچه بعد مذکور
خواهد شد باید عمل نمائی تا تمام قوش تو از طولک در بیاید همین که از طولک
در آمد باز بقانون آنکه در وقتی که مجهول بوده است رفتار کردی باز هم باید بهمان
سیاق رفتار نموده باشی همین که باز تمام طلب شد برو بحقار بینداز اگر خودش
گرفت چه بهتر سیر کن و اگر دیدی که میل ندارد و خوب تلاش نکرد یک
حقار زرنگ خوب برایش از دور بپران تا بگیرد همین که امروز دست پر را
گرفت البته خودش فردا خواهد گرفت بعد که دو سه حقار با او گرفتی برو

بر پشت او بسته بگذار روی زمین بدود و بال بزند تو بالابانت را رها کن اگر سر درنا را گرفت
معلوم است که پردل و صاحب جرات است و اگر گوشت را گرفت وسط است
در هر صورت صبح یکدفعه و عصر یکدفعه همین عمل را بکن تا فردا بگذار قدری پرواز کند باز
دو دفعه ببندند تا بگیرد در روز سیم اگر درنا بپرد خوب و اگر نپرد او را بالای تلّی یا
تپهٔ یا از جای بلندی با گوشت پشت رها کن بالابانت را بینداز که در هوا او را
بگیرد با هم بر زمین آمده باشند اگر دیدی سر درنا را گرفت باز بگوشت علاقه نکرد
اگر درنا زیاد داری یا آنکه بدانی فردا قوشهای تو میگیرند البته این درنا را سر
بریده مجهولت را سیر بکن و اگر بجز این درنا نداری یا کبوتر صحرائی که برنگ درنا باشد
یا مرغ خانگی از زیر بال درنا سرش را بدست قوش بده و سر او را ببر که صدای
مرغ را نشنود باز فردا از دورتر او را بپران بعد از آنکه خوب فهمید که از کجا درنا
بپرد امان نمیدهد و میگیرد او را بیاور بدزده یعنی باز گوشت بر پشت درنا ببند
یک ناخن درنا دارد مثل ناخن قوش تند و تیز از پیش روشت او حساب میشود او را
برو یک بند در دماغش بکن و منقار او را بیکدیگر بسته باش که با پا و منقار قوش را
نترساند درنا را رها کن تا راه برود با چشم دوخته ده قدم بیست قدم دور کن
تا بقدر هزار قدم دور اگر درنا داری همین که اینقدر دور درنا را رها کردی بالابان تو
بی مضایقه برخواست و رفت دو سه سیلی بدرنا زد و سرش را گرفت بدان که کارش
نزدیک شده است هر قدر درنا را رها کنی گوشت پشت او را کمتر بسته باش
بدفعات کم باید کرد تا هیچ نماند فردایش اگر درنای پردار داری برایش بپران و
اگر پردار نداری باز از برایش از دور رها کن نزدیک درنا همان قوشچی که درنا را
برده است باید درنا را رها کند خودش در زمین بخوابد یا جائی خودش را پنهان
بکند همین که بالابان آمد و سر درنا را گرفت او حاضر باشد که پای درنا را بگیرد

بیاموزم بدان که مفاخرت قوشچی سیاه چشم آنست که بالابانش درنارا درغایت
خوبی وجلال بگیرد و دور از سوار هزدو صدرزودرزود بزند تا تماشا کنندگان بر تو
وبالابان تو آفرین کنند در دنیا دو شکار است که عامه است و دیگر همه شکارها خاصه
است این دو شکار عامه اوّل بالابان وحقار است بعد بالابان و درناست که
اگر هزار سوار باشد همه تماشا وکیف می کنند بجز این دو سایر شکار هر قدر
جمعیّت کمتر باشد بهتر است چه شکار زرد چشم وچه سیاه چشم اگرچه زحمت
شکار درنا وبالابان از همه شکارها بیشتر است امّا جلالش وکیفش از همه زیاده
است ای فرزند بدان کسی که میخواهد شکار درنا بکند باید پنج شش سوار چابک
و دو سه بهله بالابان شکار کرده گرم و دو سه شاهین گرم و دو چرخ قراقوش گیر
داشته باشد اگر برای او ممکن نشود با دوستان شکارچی که این تدارک را دارند
همراهی کنند بالابان خود را بتواند درناگیر نماید والّا محال است درناگیر شود قوشی
که درچنین کارخانه باشد هرگز خراب نمیشود چراکه قوشش قوش را درست
میکند اگر زنده بخواهی حاضر است واگر جناح بخواهی ببندی از حاضر است
واگر درنای مرده بخواهی حاضر است همچو کارخانهٔ قوشش خراب نمیشود ای فرزند
اگر بخواهی بالابانت را برای درنا حاضر کنی بدان بهمان سیاق مذکور اوّل اورا
بحقار برسان اکثر روزها هم که سایر قوشها درنا میگیرد تو هم بالابانت را باش
قنات بده ای فرزند از اوّل پائیز تا اوّل بهار بقول اعراب بالابان زنبور را
مجهول میگویند یعنی دیوانه است بهرچیز اورا دکل و بولی بدهی حکماً میگیرد الّا
قره قوش چراکه در صحرا ضرب اورا خورده و زهر غضب اورا چشیده است بغیر از
او بهرچه حکم کنی بر وجود او حکم است غرض از اوّل پائیز تا ده روز قبل از عید نوروز
باید مجهول تو حقار بگیرد آنوقت یک درنای زندهٔ بی عیب بال داری با گوشت

[illegible]

اشتها بدهی و نشان آنکه سیر گردد بحقار سیر سد آنست که وقتی با حقار دور میکنند زود
زود بالش را بر هم میزند اما نشان آنکه نمیرسد آنست که بالش را در هوا نگاه میدارد
و بر هم نمیزند در اینصورت بدانکه نخواهد رسید تو بالابانت را الطلب همین که آمد یا
مرغ یا کبوتر برایش زیر طبلهٔ بال درنا بکش و اورا خوب سیر کن که این آمدن
از اینقدر بلندی در نزد شکارچیان بهتر از ده حقار گرفتن است چرا که حالا ملک
تو شده است و پیش از این امانت بود ای فرزند از این نگرفتن دلخور نباشی اگر بلی
آنکه دو دفعه لطبله سر بزند یکدفعه بیاید بر طبلهٔ تو بنشیند ملک و فرمانبردار
تو شده است فردا باز برو یک حقار در جای خوب پیدا کن اول بالابان تازه را بینداز
همین که دو سه سر بحقار زد آن بالابان استاد را بینداز که با هم بزنند و بگیرند روز
دیگر گرسنه اش مکن با زبرو و بحقار بینداز اگر گوشت خودش است و چاق
نیست و گرسنه باشد محال است خطا کند اگر حقار بآسمان هفتم برود که خواهد گرفت
مگر قره قوش برایش بیاید یا آنکه در رودخانه بزرگی حقار بنشیند که آمد و شد
محال باشد اگر این دو اتفاق افتاد تو هم او را الطلب و سیر کن چنین میدان
گرفته است فرقی با گرفتن نمیکند فردا انشاء الله خطا نمیکند ای فرزند بالابان خیلی
زحمت میکشد روزی یکدست زیاده نباید انداخت و سیرش باید کرد مگر زود بگیرد
یا او را بزند بکشد در این دو صورت دست دیگر هم میشود انداخت عیب ندارد
اگر او را مدام برای شکار حقار میخواهی بجز حقار هیچ چیز دیگر مینداز که خطاست
بدان بالابان بوزبوری خیلی خوبتر از بالابان تولکی حقار را میگیرد همین که
تولک کرد سنگین میشود خوب دو نمیتواند با حقار بکند و بلند میشود یک تولک
یا دو تولک هم بر دن بر دن کاری میکند و چون به چهار تولک رسید فرخ بمعنی جوجه
بکار حقار نمی آید بالابان فرخ پیدا کن که لذت بدهد ترا ای فرزند بیا تا علم بالابان

بگیر کلاه بالابانت را بردار برود آن گوشت را بگیر و بگذار قدری بخورد دفعه
دیگر حقار را رها کن و چشم او را بدوز که نتواند یکدفعه بلند شود بلکه سه چهار بال حقار
را هم به بند که در زمین بدود و پرباز کند تو بالابانت را ببینداز همین که گرفت بس است
فردا باز گوشت بر پشت او به بند و بالهای او را باز کن تا پرواز کند و برایش رها کن
ده دوازده قدم که رفت بینداز چون گرفت گوشت کمی بده عصر نوبت دیگر روز
بروز گوشت حقار را کمتر بکن تا آنکه او را از دور رها کنی و کلاه از سر بالابانت
برداری همین که دیدی بشوق آمده و بگوشت نگاه نکرد و سر حقار را گرفت بر آشیانه
بکش و سیر کن فردا یک حقار دیگر برایش بیاور و خیلی دور ترک از امروز بی
گوشت برایش رها کن همین که گرفت سیرش کن و لاشه حقار را از او بگیر هفت هشت
قدم دور بینداز که بداند شکار را او است اگر بعد از سیر شدن همین که تو لاش حقار را
چند قدم انداختی میخواهد بروی لاشه برود تو هم رهایش کن تا روی آن لش برود
یکدو لقمه بخورد بعد باز لاشه حقار را دور بینداز یکدو دفعه بگذار برای او بطپید
رهایش نکن و کلاهش کن و خونهای دماغ او را شسته باش باز یک حقار تازه
که خوب دور کند و خوب بپرد بیاور در جائی بقدر صد ذرع بلند باشد یکو حقار را در آن
بلندی ببرند خود تو در پائین سواره بایست حقار را از بلندی کسی رها کند تو خود
از پائین کلاه بالابانت را بردار تا از زیر پای حقار تلاش کند و زور بزند
تا خودش را بالا دست حقار برساند اگر دو سه سر زد و گرفت چه بهتر تو هم او را
سیر کن فردا برو شکار یک حقار مناسبی نزدیک پیدا کن جای خوبی بشرط
آنکه یک بالابان شکاری حقار گیر هم با تو باشد اول بالابان تازه را بینداز اگر چهار
پنج سر زد اگر حقار بد و را فتاد دیدی بالابان تو سست کرد دفعه بالابان استاد را
بکمک بینداز تا او هم بشوق آمده بگیرند همین که گرفتند خوب سیرش کن که فردا

قوشچی آنست که قوشش چیزهای غیر عادتی را بگیرد کبوتر چاخرق واراک
و امثال اینها که صید صحرائی خودش است آیفرزند در علم بالابان و حقارترا
بیاموزم بعد از آنکه بقانون مذکور کردم بالابان تو گرم طبله باز در نباشد
یک مرغ بر طبله به بندی که نیم ذرع از طبله بلند تر باشد بچه بند را بپای مرغ بسته
باش و سر دیگرش را بر طبله از دور بالابانت را بطلب سه چهار دفعه
طبله را با مرغ بهوا بینداز که او با شوق و حرص بیاید مرغ را بگیرد و سر ببرد
سیرش بکن دو مرغ این طور بکش تا بشوق و ذوق برای طبله بیاید بعد
برو در صحرا اگر واق پیدا کردی برو نزدیک با او بینداز علامت واق
اینست که اولا از جنس حقار است لیکن کوچکتر رنگ او کبود بچه اش
بوری باشد زرد رنگ با خال سفید مقبول طولک او کبود و منقارش
بلند بقدر سه انگشت چشمش قرمز مثل خون ساقهایش بزرگ و انگشتهایش
دراز بر درخت هم می نشیند شب که شد می آید کنار جوها و نی زارها ماهی
می گیرد اگر او را در کنار جو پیدا کردی بینداز که بالابانت بگیرد گرفت
سیرش کن اگر نگرفت یا باشاهین یا قرقل و طرلان یک زنده بگیر برایش
بپران تا بگیرد اگر باز نگرفت قدری گوشت بر پشت او بسته باش همینکه
گرفت باز عصر بدست او بده دفعهٔ دیگر تا خوب خودش بگیرد و واق با جرده
بگیرد علامت جرده هم آنست که از حقار کوچکتر رنگش سرخ رنگ خال
دراز بر گردنش آنهم مدام بر کنار آبها است ماهی و قرباقه میخورد بعد از یکدو
واق و یکدو جرده بگیرد و بعد از گرفتن یکدو جرده یک حقار زنده پیدا کن
گوشت بر پشت او با همان چند پر یار مالق که درست است و همین مضبوط
بسته باش مبادا بالابان گوشت را بکند بر داشته برود اول بال حقار را

بچیم

شاهین درنا گیر اگر از صید درنا خورد سر ❊ خواهی گرش تا بر سر صید آوری بار دگر
روزی کلاغ قوزقون یا چاخرق با او بگیر ❊ پس چون بدرنا افکنی گیرد ز اوّل خوبتر
گیری اگر حقار را زاو دیگر نیاید کار از او ❊ زان پس نماید هر زمان آهنگ صید مختصر
گوید نخواهم من دگر درنای زفت سخت جان ❊ چون هست در عالم چنین درنای سهل مختصر

یا اگر شاهین درنا گیر دیگری داری دو سه دفعه با هم جناح بینداز یعنی اوّل اورا بینداز همین که قدری رفت شاهین خودت را از عقب او بینداز تا دو سه دفعه بعد که با هم گرفتند تو شاهین خودت را اوّل بینداز تا گرم شده بر سر شکارش آمده باشد ای فرزند شاهین را خیال نکنی مثل سایر سیاه چشمهاست و روزی ده دفعه هم اگر بیندازی عیب ندارد چنین نیست که خراب میشود و از شوق می افتد از یکدست تا سه دست جایز است زیاده حرام است البته خواهی گفت کدام ولایت است که این طور حیوانات در آنجا جمع باشد که هر روز با شاهین هر شکاری که لایق باشد حاضر و موجود باشد بدان اوّل سلیمانیه شهرزور و کردستان بعد از سلیمانیه شهرزور و ولایت بغداد است که هر نوع شکار شاهین را بخواهی از دو سه فرسخ دور نمیشوی بعد از این در ملک شیراز است بجز این سه جا من بعمر خودم ندیده ام هیچ جا که شکارش اینطور مجموعه و زیاد باشد ای فرزند اگر شاهین آشیانی را بخواهی دوری کنی که از آسمان آمده هر چیز بر جلوش بلند کنی بیاید و بگیرد بدان شاهین دوری چیزهای بزرگ مثل قاز و درنا و غنقود و حقار این چیزهای درشت را نمی گیرد مگر چیزهای کوچک را میگیرد تماشا میدهد برای این کار البته بحری و شاهین طوری خوبتر است حسن شاهین این است در تاخت اسب از زیر کلاه اورا بیندازی مثل گلوله از دست تو در میرود و چیزهای کلان را می گیرد فخریه

میزند که مثل کرفتن باشد تو ای فرزند باید اینقدر چپت و چابک باشی اگر شاهین
تو در آسمان سر درنا کرفت بیست سی ذرع بر زمین زد رهایش کرد تو باید چنان جلد
باشی که درنا را اگر خورد نشده است بگیری قوش استادی هم شاهین لازم
دارد یا شاهین یا چرخ چرا که اغلب شاهین را رسم اینست که صید را از آسمان
آورده بزمینش میزند و رها می کند باید تو قوش دیگری حاضر داشته باشی که
صید لکنته او در نرود ای فرزند اگر شاهین درنا کیر تو از درنا سر خورده نمیگیرد
چند روز در غروب آفتاب بینداز و اگر باز دیدی نمیگیرد علاج او این است
دو سه روز با او هیچ شکار نکن همه روزه او را طلب کن زنده بر زیر طبله
که بالهای درنا باشد برای او بکش بعد سوار شده برو در صحرا یا کلاغ سیاه
قرقون یا هوبره یا چاخرق اگر آنها بدست تو نیاید چند که پایه قوش باشد
از اینها بگیر الکبر و شاهین خود را خوب سیر شش کن فردایش در وقت عصر
بینداز بدرنا البته خطا نمیکند و بر سر کار می آید کلاغ قورقون و یا چاخرق
برای شاهین که از درنا سر خورده و ترسیده باشد عجب دوائی است
ای فرزند مبادا خیال کنی و شاهین از درنا برگشته را بجقار بیندازی که خطا است
چه بسیار دیده ام که صیادان او را بجقار انداخته اند و شاهین نازنین را
خراب کرده اند البته خواهی گفت چرا جقار که رنگ درنا است کلاغ
سیاه مناسبتی بدرنا ندارد ای فرزند جقار مثل درنا است اما بی جان تر و کوچکتر
و مفلوک تر است شاهین او را باسانی میگیرد همین که یک جقار گرفت
خیال میکند این درنا خوبست من عقب آن درنای درشت کمند نمیروم
اما کلاغ از این جنس نیست همین که یک کلاغ سیاه گرفت پر دل میشود میداند
که گرفته است و سیر شده است چاخرق هم او را گرم میکند شعر

یا شِل باش با او بحیر بعد قاز با او بحیر بعد دو سه حقار بحیر بعد از گرفتن آنها
بهمین ترتیب چرا که شاهین پله پله بالا میرود مثل آن سیاه چشمان نیست که دست
پر لازم داشته باشد اگر در ولایتی باشد که این شکارها جمع نباشد لابد است
قوشچی شاهین را هم دست پر بدهد و الا طبیعت شاهین این است که پله پله
خودش بالا میرود غرض بعد از گرفتن دو سه حقار او را بکلاغ قرقون ببنداز
اگر گرفت او را کمی گوشت بده کلاغ را زنده نگاه بدار فردا برایش بپران از
دور همین که گرفت سر کلاغ را ببر که خونش را بخورد اما گوشت کبوتر یا مرغ باو
بده که گوشت کلاغ بد است فردایش برو دو سه درنای نزدیک آرام و
این پیدا کن همین که بمنزل خودش رسید در آنجا اسب تو باید شاهین بشود خود
شاهین بشوی و شاهین را ببیندازی ای فرزند اگر شاهین رسید و چسبید که تو حاضر
هستی بحیر بالش را و سرش را ببریده سینهٔ او را بشکاف سیرش کن و اگر سر او اگر گرفت
دو سه تا بش داد رهایش کرد باز او را بطلب همینکه آمد بر طبلهٔ تو زود یا کبوتر
یا مرغ برایش بکش و سیرکن که فردا خطا نخواهد کرد اگر برود نزدیک درنا و هیچ
نزند باز او را بطلب و او را سیر کن در پیش قوشچی شاهین دار مشهور است اگر
شاهین بقدر شکار بند خودش عقب شکاری که انداختی برود و او را اسیر کرد
البته فردا دو مساوی او میکند باز سیرش کن اگر چنین کنی و حوصله کنی البته
روز سیم و چهارم آن شکار را خواهد گرفت ای فرزند بدان طبیعت شاهین
مثل هیچ نوع قوش نیست اگر با چرخ آشیانی این عمل را بکنی چونکه دله
و پست فطرت است همین که از شکار برگشت و سیر شد مدام کار همین خواهد بود و لیکن
شاهین جوانمرد است میداند امروز ده قدم رو بشکار رفت و سیر شد فردا
پنجاه قدم میرود باز سیرش که کردی پس فردایش یا میگیرد یا چنان سیلی

خواست قصد او کند تور ها کن اگر گرفت سیرش کن و اگر در سوراخ رفت
البته شاهین دو سه دور بکند تو بزود دی طبله را ببیند از که آمده بر سر طبله بنشیند
بگیر و زنهار که شاهین بر زمین بنشیند نشستن بر زمین برای شاهین عیب بزرگیست
ز بعد سیر چو شاهین نشست بر سر خاک ∴ از و دگر طمع صید در هوا مکنی
تو اگر کبوتر یا مرغ یا گوشت هرچه داری او را سیر کن روی طبله همین طور که
او طبله چسبیده است کلاهش کن سعی کن که آن جغد را از سوراخ در بیاوری
اگر او را در آوردی در کیسه بگذار تا عصر اگر گوشت کم داده سوار بشو برو در جائی
که چاه و سوراخ نباشد با بقوش را برایش رها کن زیر کلاه نبیند ازو بگذار
تا به بیند البته او را میگیرد بکش و سیر کن دو سه جغد با او بگیر بعد بر و یک
چاخرق پیدا کن و سینهٔ شاهین را با با دبده در وقت انداختن پس دو چاخرق
بگیر تا بخواهد بعد پران بگذار بقدر بیست ذرع برود آنوقت شاهین را ببیند اگر
گرفت چاخرق را زنده نگاه بدار برای روز دیگر و سیرش کن مبادا که
پشت گرم باشی و اگر نگرفت با طبله صدا کن و سیرش کن اما اگر قوش
استادی همراه داری اول او را بگذار تا چاخرق را بگیرد تا شاهین نو بلد
شود ای فرزند ترا نصیحت میکنم آنوقت که شاهین نگرفت و تو او را طلبیدی
همینکه رو بتو کرد مبادا این چاخروق زنده را برایش بهوا بپرانی که این حرکت
خطاست چرا که دو مرتبه که این نحو حرکت بکنی ابدا شاهین تو بعد بطلب و طبله
نمی آید و از دور منتظر آنست که جانوری زنده برای او بپرانی تا بیاید اگر زنده
نباشد البته گم خواهد شد یا در این بین ها قره قوش یا چیز دیگری
برایش می آید تا آواره اش کند باید شاهین بر طبلهٔ گرم باشد نه بشکار زنده دیگر
غرض دو سه چاخروق بگیر بعد دو سه هوبره بگیر بعد سه چهار مرغابی سر سبز

چهل و هشت

بکوب بعد از ظهر بر دست بگیر در هوای خنک غروب آفتاب اندکی پر کبوتر
یا پر مرغ بشوی با آب گرم باو بده تا فردا صبح طعمه و صفرا را بیندازد و همین که
اندک از گوشت پائین آمد و لاغر شد بیار طبله از بال در نما و گوشت را بر طبله
بسته باشد بقدر شکاربند خودش از دست قوشچی بلند شده بر طبله در نما
بیاید کفایت است شاهین و چرخ آشیانی اسم لازم ندارند خاصه شاهین
توری اگر او را اسم گذاری مثل بالابان توری در زیر کلاه او را صید اگر دی
بداست اولاً اندام دستکش را دندان میگیرد در وقت شکار همین که گرم شد
بر دست آرام نمیگیرد مدام آویزان میشود و صاحبش را عاجز میکند اسم لازم
ندارد همان قوقوکنان او را کفایت است همین که خوب گرم طلب که از همه جا
همین که تو طبله را حرکت دادی بی مضایقه از دست قوشچی برخواسته برای
تو آمد تو یک مرغ زیر طبله برایش بکش و سیرش کن عصر یکدفعه صبح یکدفعه
دو سر مرغ برای او بکش همین که آمد طبله را گرفت تو سر مرغ را از میان
بالهای طبله در بیاور بدست شاهین بده و سر ببر و سیرش کن اگر صبح مرغ
در زیر طبله میکشی پر مرغ مبادا داده باشی و اگر عصر مرغ برایش میکشی پر بده
که فردا صبح طعمه بیندازد آهی فرزند هر قدر بتوانی شاهین را ایچاقی عمل بیاوری
بهتر است همینکه گرم طلب شد یک کبوتر چاهی بیاور چشم کبوتر را بدوز
همچنان بدوز که بالا بین باشد ببر و در صحرا کبوتر را نشان شاهین بده و رها
کن اندکی که دور شد تو شاهین را بینداز تا در هوا بگیرد و سر ببر و یکوقت
سیرش کن بیاور خانه دماغ او را با آب گرم خوب بشوی که خون در دماغش
نماند دو سه کبوتر بهمین سیاق بدست او بده بعد ببر و در صحرا یک جعدی
پیدا کن زنهار نزدیک چاه نباشد او را کلاه بردار ببر و بجعد همین شاهین

شاهین تعلیم

دویم ابداً نره آهو نخواهد گرفت بعد شکارش ماده آهو و نره آهوی دو سال
شاخه‌دار کوچک و نره آهوی بخیال کوچک است البته بالابان که اورا
اول نره آهو کار کنی بهتر از آن دو نوع مذکور است بدان حوصله بکن در بالابان عزیز
خوب بجیب ای فرزند بیا در علم شاهین ترا تعلیم کنم که شاهین تو از شاهین کسان
تو خوبتر شکار کند و تو استاد بقلم رفته باشی بدان اولاً خودت باید شاهین باشی
و اسب تو مثل شاهین باشد و شاهین هم بایست تو بر دست بگیری
تا بتوانی شکار شاهین نمائی بدان از شاهین همین قدر مطلوبست که بهرجا اورا
بیندازی در منزل خودش چنانچه توپچیان مثل شاهین را با کلوله تفنگ مثل
زده اند که هر قدر بدانی کلوله تفنگ تو خطا نمیکند البته شاهین تو هم خطا
نکند ای فرزند بدان طبیعت شاهین نزدیک بطبیعت قزل و ترلان است
چندان دست پر و بولی لازم ندارد در میان سیاه چشمان جوان مرداست
اگر شاهین یوری بدست تو آید بقانون مذکور اورا البته بسته و اورا گوشت
خوب داده تا ستارهٔ سهیل برند تو هم دو روزی گوشت اورا کم بده که از روی
نشیمن بر دست تو آمده باشد نیم ساعت از شب گذشته یک کلاه کهنه پیدا
کن که دفعهٔ اول بد کلاه نشود و شاهین را کلاه بکن چرا که دفعهٔ اول اگر
بد کلاه شد شاهین ابداً خوب نمیشود اگر عقب کلاهش قایم باشد گوشش اورا
بزند بناخوشی درد گوش مبتلا میشود و هیچ چاره ندارد غرض کلاه نرم شده کهنه
کارکرده باشد هر یکساعت یا نیم ساعت در زیر چراغ کلاه اورا بردار دستی
بر سر و سینهٔ او بکش بروی نشیمن نگاه بگذار باز بردارش کلاهش بکن تا ساعت
سه و چهار بعد کلاه اورا بگیر در جای هر شبش بگذار استراحت کند باز صبح زود
کلاهش بکن اندکی گوشت با آب گرم شوی و بده باز در جای خودش

استخوانش سیاه بشود خودش کلفت و درشت بشود ده بیست روز بعید
نوروز مانده اورا بدست میگیرند با گلهٔ آهو همه شب و همه روز اورا میطلبند و
بازی میدهند چونکه دشتی و دشتستان خیلی گرمسیر است ده روز پانزده روز پیش
از عید یا بعد از عید نوروز البته برّه آهو پیدا میشود بقانون مذکور با و دکل برّهٔ آهو
میدهند و با او از کوچکی برّه آهو میگیرند تا برّه همراه مادرش بگردد همین که بالا بانرا
بهفت هشت برّه آهو انداختی البته برّهٔ آهو را سوا میکند و میگیرد بهمین سیاق
هفت هشت برّه آهو را از عقب مادر سوا کرده و گرفت بس است هوا هم بسیار
گرم میشود که قادر برفتن صحرا نیستند لاعلاج اورا بتولک می بندند بعد از در
آمدن از تولک بقانون مذکور دو سه آهو برایش می کشند و می اندازند با آهوی
بزرگ صحرائی ای فرزند اگر حوصله بکنی این قسم از همه اقسام بهتر است اوّل
آنکه در ایام پائیز اگر قوش را برایش هفت آهو بیندازی چونکه او برّه آهو را از عقب
مادرش سوا کرده و گرفته است فراموشش نمیشود حالا هم نگاه میکند هر کدام کوچکتر است
اورا میگیرد باستراحت شکار میکند خواص دوّم این است که بالابانت استخوانش را
از آن بستن چند ماه محکم و قایم کرده است عبث عبث مینخک نمیشود سیّم آنکه استاد
شده است و کمتر کم میشود هیچ خیال نکن که نره آهوی شاخدار و آهوی بزرگ را میگیرد
همین که گرم شکار شد و حریص شد اگر دو سه نره آهو همراه باشند و ماده آهوئی
نداشته باشند و تو بالابانت را بیندازی این سه نره آهو که قابل نیستند البته
یکیشان بالنسبه از آن دو تای دیگر کوچکتر است باز اورا سوا می کند و میگیرد
و اگر یک نره آهو باشد و لو بقدر کرّهٔ الاغ باشد بیندازی خطا میکند و میگیرد
بدان تا از نره آهوی شاخدار صدمه نخورد یعنی روزی اورا بنره آهو میندازی تا برایش
نرسد خیلی با او دو لشمه میشود و عذاب بکشد از نره آهو صدمه میخورد و در تولک

چرمی بر سر آهو می بندند و دو سوراخ بآن چرم می کنند و گوشهای آهو را
از آن چرم بیرون میکنند که مخلب قوش آهو را اذیت نکند و گوشت بر
آن چرم می بندند تا بجدی که باید آهو را برای چرخ بدوانند در آنجوی
کنده او را رها می کنند تا راست بدود این طرف الظرف نرود تا بآنجایی
که عادت کرده است برود در این بین اگر چرخ گرفت که آن بندپای
آهو را می کشند و قوش را سیر می کنند با یک آهو بیست چرخ را میتوانند
دکل و بولی بدهند همین که باین قانون آهو را برایش کشتند از عدم وقوفی که
دارند چهار پنج چرخ باهوی صحرائی می اندازند و پنج شش تازی هم می
کشند خداداناست میگیرند یا میگیرند
گر بگیرد هنر نخواهد بود ∴ ور نگیرد کمال بی هنریست
گر بصید اندرون خیال کنی ∴ رسم گردان خیال بی هنریست
اما شکارچیان بغداد و جعب و
معمره که این عمل چرخ و بالابان و شکار آهو از قدیم مخترع ایشان بوده
رسانیدن انصافا هیچ دخلی بترکستانی و خراسانی ندارد چراکه بالابانشرا
تک می اندازد بدو بیست آهو و دو تازی رها میکنند آن تازیها چنان
قوش شناس دارو فند که اگر هزار آهو بر دهنشان بیاید نمیگیرند الا آن آهوئی
راکه قوش بیزند اما همین و قوفشان بچرخ و بالابان آهوگیر و هوبره گیر
و خرگوش گیر است و قوف از هیچ کار ندارند و نمیدانند بکشند
هنر آن است که هر گونه شکاری بکنی . اهل دشتی و دشتستان فارس
نوع دیگر بالابان و چرخ شکار آهو را می کنند اول پائیز که بالابانرا گرفتند
بقانون مذکور او را رام بکنند و با کله آهو میطلبند بعد از گرم طلب شدن
در جای تاریک می بندند تا اینکه استخوانش مضبوط و قایم بشود و مغز

که ذکر شد ای فرزند زنهار زنهار نخجیر گوش نیندازی که خطاست اوّلا طبیعت
بالابان عالی است و طبیعت چرخ آشیانی پست است همینکه بعد از
آن صدمات که از آهو دید او را نخجیر گوش انداختی چونکه هر دو چرنده اند جنبششان
نزدیک بیکدیگر است تو هم همین که خرگوش را گرفت البته او را باید
خوب سیر کنی چرخ دله فکر میکند منکه این را بگیرم بی زحمت سیر میشوم چرا
بعد از این خرگوش نگیرم مسند که نداده ام بدیوان اعلی که با هیچو نره خری دوچار
و دو لشمه بشوم لیکن هوبره چونکه از سنخ چرنده نیست و چرخ هم مثل بالابان
در صحرا نگرفته است همین که بگیرد و هوبره گرفتن بشوق می آید و جسور میشود برای
شکار آهو روز سیم و چهارم او را هر چه گرفت و سیر نکردی که خوب عاجز
شد از هوبره سر میخورد و چون بر سر آهو انداختی و سیر کردی باز رجوع
باهو گرفتن میکند خاصه وقتی که یک آهوی مفت هم بدست او میدهی
سیاق رسانیدن بالابان و چرخ را با آهو این است که ذکر شد و اهل بغداد
و عربهای صحرا نشین که استاد این فن میباشند این طور چرخ و بالابان را
باهو میرسانند اما ترکستان و خراسان و یوز نورد چونکه استاد قوی نیستند
طور دیگری میرسانند آنهم چرخ آشیانی را چرا که قدرت آنرا ندارند که بالابان
طوریرا العمل بیاورند و با آهو بگیرد و شکار کنند اوّل که میخواهند چرخ را با آهو
برسانند یکجوئی می کنند بقدر سه چهار یک ذرع گود و چهار صد یا پانصد
قدم طول در آخر آن جوی یک اطاق درست میکنند بقدر یک آهو جا بگیرد
آهوئی را می آورند در آن اطاق می کنند هر روز آهو را بند بر پایش بسته
میدوانند و میترسانند که آهو فرار کند و دور خانه که دارد بخواهد استراحت
کند تا اوّل پائیز که بنای مرج و بولی کردن چرخها نشانست یک تکیه

غرض همین که چرخت هوبره گیر شد که روزی شش هفت هوبره را میگیرد امروز بروشکار هر قدر میتوانی بااو هوبره بگیر و سیرشش کن ولوسی دست بر هوبره بیندازی و همه رابگیر دسیرشش نکن تا آنکه عاجز نشود باز مینداز تا دیگر عقب هوبره نرود همین که نرفت عقب هوبره یک آهوئی بیار بهمان قانون بالابان گوشت بر سر آهو بسته باشی همین که سر آهو را گرفت یک مرغ یا کبوتر سفید برایش بکش و خوبش سیر کن تا لذت آهو را بداند این چرخ آشیانی را هم مثل بالابان توری باید رفتار کنی مگر دوسه چیز فرق دارد فرق اول اگر بالابان توری دست تو گشاد اول دویم تازی را گرفت چنانکه مذکور شد بایداورا سیر کنی اما چرخ آشیانی را نباید سیر کرد که مدام کارش همین میشود فرق دویم اگر چرخ درعقب آهو رفت و خیلی زحمت کشید و تازی غلط افتاد البته از خستگی چرخ روی رو نشسته است اورا بردار الطلب و در آنساعت سیر بکن فرق سیم اگر چند نوبت از آهو سر بخورد و زحمت زیاد بکشد و بشوق و ذوق مثل پیشتر عقب نکند چاره اش اینست برود دوسه هوبره با او بگیر روزی یکی و سیرشش کن روز سیم و چهارم باید القدر اورا بهوبره بیندازی و سیر نکنی که عاجز نشود و اورا بر سر آهو مثل روز اولش بیندازی سیرشش کن بگذار دوسه روز استراحت کند بعد یک بره آهوی زرنگ خوبی بیر صحرا درخفیه اورا از دور رها کن یک سگی یا توله توش را یا بچه تازی که بدواین آهو نرسد بر آهو رها کن دور که شد اسب بدوان بقانون آهوی صحرائی تا نهایت رابکش و چرخ را بینداز همین که گرفتند سیرش کن بقانون سابق که باز لذت شکار آهو را بداند بر سر شکار آهو آمده باشد خواص هوبره برای چرخ همین است اگر خیال کنی که خرگوش میگیرم عوض هوبره مثل بالابان

ردانی

بیندازی چونکه اورا در صحرا گرفته است وخورده است درچاقی وقوت
هر قدر هوبره بخواهد از دست بالابان صحرائی بدر رود محال است تند وتیزی
کجا وهوبره بیچاره کجا تا نگیرد دستش رها نمیکند لیکن اگر تو بالابان طوری به هوبره
انداختی البته بچاقی و فربهی آنکه در صحرا بود بدست تو نیست لاغرتر است
اگر هوبره جلو او شکست وبلند شد بالابان تو آن قوت را ندارد که زود به او
برسد اینقدرهم لاغر نیست که طمع اورا نکند وبرزمین نشیند لابد هوبره را
در جلو انداخته عقب میکند تا از چشم تو غایب شود خدا داناست دو
فرسنگ سه فرسنگ اورا برده است وکجا گرفته است اولاً بالابانرا
نباید بهوبره انداخت اگر لابد شدی که بیندازی پس چهار شاه بال
بالابانرا از یکطرف بسته باش تا در زمین لنگ برود هوبره لابد برای
دعوا ایستادگی میکند حکماً بالابان در زمین اورا می گیرد واگر پرواز کرد وفرار کرد
بالابان چند قدمی عقب او میرود می بیند هوبره نمیرسد لابد می نشیند
لکن چرخ آشیانی چنین نیست بسیار چرخها داشتم که روزی دو سه قره قوش
را میگرفت ودرنا میگرفت وآهو میگرفت لیکن از هوبره میترسید این شد
که چشم هوبره را اول نوبت ندوخته رفت نزدیک هوبره او باد کرد بدعوا
ایستاد چرخ آمد پیش رویش نشست فهمید این چرخ جرات گرفتن اورا
نمیکند براق شده بروی چرخ دوید بالاخره چرخ را فرار داد خداوند عالم یک
هیبتی ویک چلقوزی برای حربهٔ او قرار داده است اگرچه هیچ نیست لیکن هیبت دارد
هوبره گرچه بره صفت بهنر بود ∴ در هیبت وصلابت چون شیر نر بود
اگر یکدفعه در زمین چرخ از هوبره گریخت تا عمر دارد در زمین هوبره را نمیگیرد
اگر دست استاد خوب باشد ودر هیبت دست رو بیندازی در هوا بگیرد

عقاب ولاور از آن برتر است ⁂ که گردد بصید قراقوش چیر
شاهین آشیانی هم قره قوش ⁂ که سرپنجهٔ چرخش آرد بزیر

میگیرد امّا باین سبب که کوچک و نازک است او را نمی اندازند این عمل که قراقوش گرفتن با چرخ باشد عملی است که البته باید در دشت و جلگه صورت بگیرد والا در کوهستانات از ممتنعات است آی فرزند اگر چرخت را بخواهی با هوبره رسانی چونکه آشیانی هست با عمل بالابان توری که مذکور شد فرقی دارد اوّلا در اوّل پائیز باید با او هوبره زیاد بگیری که استاد بشود و چونکه آشیانه است و هیچ ندیده است لامحاله بعد از یک دو مرغ کشتن بر دست او یک هوبرهٔ زنده پاکن چشم هوبره را بدوز که باد نکند و چرخ را فراری ننماید که بعد نخواهد گرفت چشم او را بدوز و بعد بگذار چهل قدم دور بشود و او را بینداز تا بدزده بجانب او برود همینکه بدزده رفت و گرفت در روی هوبره قدری گوشت باو بده عصر چشم هوبره را بالاهین بکن که از بلندی چرخ را ببیند باد بکند همین که چرخ برایش آمد و جلوش افتاد نه بیند که عقب قوش تو بدود چون گرفت باز کمی باو گوشت بده فردا صبح نیمی از چشم هوبره را باز کن که گاهی خودش را برای دعوای با چرخ آماده کند و گاهی ببیند تا خیلی دو برود آنگاه کلاه چرخ را بگیر تا برود همین که گرفت او را بکش و سیر کن فردایش یک هوبره دیگر بی اینکه چشمش را بدوزی خیلی دور برایش رها کن تا برود و بگیرد اگر چه هوبره برای قوشچی فخری نیست و هر قوشی هوبره را میگیرد ولیکن یک خواص دارد برای چرخ آهوگیر بعد ذکر خواهد شد تا بدانی که خواص شکار هوبره این بوده است برای چرخ آشیانی نه بالابان توری که خودش در صحرا صید کرده است اگر او را بر هوبره

بیندازی

نه اندازی بر رویش نکن نکن که بیم هلاکت دارد بهمین طور که او دست باز کرده آست
و زمین را گرفته است تو بچستی و چالاکی از اسب فرود آی از پهلوی قره قوش ها پائین
پای چکمه بر پشت او مضبوط بگذار هم میان دو کتف او مضبوط بگذار که حرکت نکند
آن دست را با استادی از پشت او برده هر دو قلم را مضبوط بگیر و پایت
بر کمرش باشد سرش را بر سینه اش را بشکاف و دل او را در آور و قوشت
را سیر کن از گوشت عقاب بدان عقاب خیلی چرب و سنگین است مباد
زیاد بدهی که قوشش طعمه زده میشود ❖ عقاب را بکبوتر قیاس نتوان کرد.
اگر بشیر توانی قیاس پس آهو را ❖ چو گشت طعمه چرخ تو از دوران عقاب
اگر ز چرخ نه سیری گرفته دار او را ❖ روز دیگر کم بده باز روز شکارش
بهر نوع قره قوش که دیدی ببند از آن ای فرزند اگر چه چرخ او را معطل میکنید
امّا بدان آن بگیر بگیر هو هو سوارها حواس او را بکلی مغشوش می کنند
میخواهی تجربه کنی چرخ را بقره قوش بینداز هیچ صدا مکن بوایش بر و مثل
باز و کبک و باز و مرغابی ببین دست می آورد و چرخ بیچاره را از پشت خودش
بر میدارد و میگوید خدا روزی بنادانان رساند که صد دانا در او حیران
بماند پس بدان نهیب آدمی و صلابت آدمی از همه چیز زیاده است خصوصًا
صدای آدم خداوند عالم بهمه مخلوق از وحوش طیور و غیر هما حربه داده است
که از آن حربه مدام محفوظ باشند این صدا و نهیب آدمی هم حربه است که هر چرنده
و درنده و پرنده و گزنده از نهیب و آوازه آدمی فرار میکند و لو شیر باشد چه رسد
بعقاب این حیله صیادان است و قوشچی آش قابل است چه سلی است
چرخ که بتواند قره قوش را بخورد ❖ ز تدبیر صیاد چرخ حقیر
شود شیر جنگ و قراقوش گیر ❖ و راین منت چرخ فرومایه کیست

باش که در این مدت هفت هشت روز با این گوشتهای گرم خوب چرخ توچاق نشود
بعد از چهار پنج نوع خورده گرفتن او را بقره قوش سیاه بی نشان بینداز همین
که قره قوش سیاه را گرفت بعد بقره قوش آینه لی بینداز همین که قره
قوش آینه لی هر نوع قره قوش باشد بی مضایقه میگیرد اگر قره قوش
اندکی بزرگ باشد مثل کرلک و کوجی کان و ماه دم که بزرگ ترین
قره قوشها میباشند از هیب و های و هوی سوار از کار می افتند
مثلاً در صحرای صاف خوبی که ماهور و تخر نباشد که آدمی بجرئت اسب بدواند
و معطل نشود دیدی قره قوشی نشسته است سینهٔ قره قوش را بیا دیده
و اسب بر سر قره قوش بدوان تند و توکل بر خدا کرده چرخ را بینداز قره قوش
می بیند که قوش آمد خیال این را میکند که قوش او را میگیرد دلی از حیلهٔ
انسان بیخبر است بخاطر جمع پرواز میکند و میگوید این چرخ سگ
کیست که من را گرفته باشد اگر قره قوش توار و پرزور است البته
چرخ را هزار قدم میبرد و اگر جره و کم زور است چهار صد پانصد قدم زیاده
نمیاشد و نمیبرد تو باید زیر پای قره قوش باشی تا آنکه خسته میشود بر زمین
می آید از پرواز کردن می افتد بعد می دود و بال میزند مثل مرغ خانگی که
خسته شده باشد داد زنان فریاد کنان هو هو کنان بگیر بگیر همین که دیدی مثل مرغ
کارش به دویدن رسید سوار جلو قره قوش را بگیر و رسم آن پدر سگ این است
همین که دید نمیتواند پرواز کند و یکسوار هم جلو او را گرفته است و همه اطراف
هو هو فریاد است هیچ هیچ بخیال آن نیست که چرخ کمر او را گرفته است همین که این
داد و فریاد را از همه طرف خود دشمن دید او هم از غیظ و حرص که دارد زمین را می گیرد
ای فرزند زنهار این پدر سگ را مثل سایر حساب نکنی و خودت را از شوق

نوع یکدانه زنده بدست بیاوری روز سیم اورا بکش و سر اورا پنهان کن که عادت او بر این بشود که همان کمر اورا بگیرد و بخورد کمر او جای دیگر را نگیرد بعد از کشتن و سیر کردن همان کمر اورا بشکاف که گوشت میان کمر اورا بخورد و جای دیگر اورا نه بیند در این روزها که اورا دست پر میدهی هرچه دور میپرانی گوشت کمر اورا روز بروز کمتر کن که آخر بی گوشت همان کمر اورا بگیرد ای فرزند بدان دو پر آخر بالهای این طیور پهن و بزرگ میباشد که اورا ترکان بارمالق میگویند دو پر از طرف راست و دو پر از طرف چپ بروی هم بگذار و گوشت را بروی آن پرها به بند که در دست پر دادن و پرواز آن گوشت نمایان باشد بعد از کشتن و سیر کردن اشتهای خوبی بده برو در صحرا یکدانه بچه کچل کرکس که برنگ قره قوش باشد پیدا کن و بر او بنداز البته اورا خواهد گرفت سر اورا بریده خوب سیرش کن باز روز دیگر اشتها بده روز بعدش برو شکار یک بوغ خوره که سابق ذکر شد از جنس قره قوشها است و زیاده از حدی عرضه است پیدا کن نزدیک برو بر او بنداز که تا از زمین حرکت کرده است چرخ باو رسیده کمر اورا می چسبد و بزمین می آورد بزودی خودت را برسان و اورا بگیر یک مرغ سیاهی برایش بکش و از زیر بال بوغ خوره گوشت اورا نشان بده و سیرش کن و کم بده آن بوغ خوره را زنده از دست چرخ بگیر فردا که قوشش تو باشتها آمد برو شکار در صحرا پس قلاب بوغ خوره را القلم پایش به بند و از دور رهایش کن چرخ را بر او بنداز البته میگیرد همان بوغ خوره را بکش و خوب سیرش کن بعد اشتها بده برو در صحرا سه چهار نوبت باید از این بوغ خوره پیدا کنی که بگیرد و سیر شود ای فرزند خوب مواظب

توخسته شد و تا زیپای تو ماند و یا عقابی پیدا شد که این شکار گرفته نشد باز
بهمان عمل سابق اگر لاشی از آهوی مرده داری بالا باز از بر سر او ببیند از و
بسیار کم با دبده و طعمه هم از پوست او بخوران که فردا صبح زود طعمه را ببیند از د
بر و بشکار انشاء الله تعالی خطا نخواهد کرد اگر هم بحسب اتفاق باز امروز هم
نگرفت او را لازم است که خوب سیرش کنی دو سه روز او را آرام بگذاری
که راحت شود طعمه روز سیم بر سر آهوی زنده بده و کم بده و روز چهارم
یکدانه آهوی زنده زنجی بر آتشش بکش مثل عمل سابق در صحرا که نداند دستی
است یا صحرائی بعد روز دیگر که اشتها دادی و شکار رفتی البته
انشاء الله شکار خواهد گرفت ای فرزند بیا در عمل چرخ آشیانی و شکار
قره قوش ترا بیاموزم بدان یک هنر چرخ آشیانی از همه نوع
سیاه چشمان بیشتر است چرا که چرخ قره قوش میگیرد و دیگران نتوانند
گرفت ابتدا چرخ را که از آشیان در آوردی زیاد گوشتش بده که خوب
چاق شود و ترقی کند در بنیه و جثه که با قوت و شوکت شکار کند
اوّل طلوع سهیل او را بر دست بگیرد کلاه بر سرش بگذار بقاعدهٔ سیاه
چشمان او را تربیت کن تا بحدّی برسد که از هر جا طلبی بیاید قدری
او را لاغر کن که از گوشت پائین بیاید یک بچه کچل کرکس را بیار و گوشت
بر پشتش ببند و برایش روزی دو مرتبه صبح و عصر خنگان بپران
اگر بچه کچل کرکس گیر نیاید یک سار سیاه بزرگ و اگر زرد هم
باشد عیب ندارد امّا سیاهش بهتر است بهر حال هر کدام باشد قلاب
عقب پای او را باید بقلم پای خودش ببندی بهمان قرار صبح دو بار و
عصر دو بار همه روزه بپران و سیرش کن اگر باز محکم بشود از این سبب

رقی

گرم شکار آهو شده است دور نیست که اول تازی را بگیرد و از این عمل بالابان
تو ضایع و خراب بشود پس لازم است که اول قوش را بیندازی که بجز آهو
چیز دیگری نه بیند بعد قدری که دور شد تازیها را کشیده البته انشاء الله
تعالی بهمان قاعده خواهند گرفت زنهار روز اول بدو آهو بالابانت
را نیندازی بایکدانه باید پیدا کنی یا سه دانه البته خواهی گفت چرا بدو آهو
نیندازم و بسه تا بیندازم ای فرزند دلیلش این است که دو آهو یا دو بره
آهو بوده اند که از صدمات روزگار و از شکارچیان مادر اینها تلف شده است
و این دو بره آهو با هم بزرگ شده اند یا یک نر و یک ماده است از شدت
محبت و الفت زن شوهری از هم مفارقت نمیکنند یا یک مادر هست
و یک بچه آنهم مفارقت نمیکنند و قوش تو هم تشخیص نداده است بلکه ندانم کار و
جاهل است گاهی باین سر منزل میزند و گاهی بآن و تازیهای تو هم قوش
شناسند همان که بگیرد عقب این میکنند بالاخره انقدر باین و آن
سر میزنند و صدمه میخورند که هم تازیها از کار می افتند و می ایستند و بالابان
تو بی تازی آهو را میگیرد تا اینکه گم بشود و اگر هم پیدا کنی دست بتو نمیدهد از
شدت تغیر و اگر هم دست بدهد بزحمت بیست روزه تو بهدر خواهد رفت
باز تو همان اعمال پیش را باید بجا بیاوری اما یک آهو مثل همان آهوی
دستی خود دشت خواه نر باشد خواه ماده اما سه دانه آهو که باشد همینکه بالابان
تو سر زد بیکی از آنها و سواکرد آن دوی دیگر باتفاق رفاقت خواهند
نمود و با هم فرار میکنند و تازیهای تو با کمک قوش بسر زدن همین یکدانه
را خواهند گرفت این نصیحت را از من گوش کن و پند هوش کن اگر گرفت
بهمان قرار سیرش کن و بیا به منزل و اگر اتفاق افتاد که نگرفت و قوش

باشد باید دو روز با گوشت بدهی که گوشت او پائین بیاید و اگر لاغر است باید
همان روز او را بر روی آهوی زندهٔ خوابیده بیندازی مثل روز اوّل همین که گرفت
سر آهو را چسبید یک برّهٔ سفیدی یا بزغالهٔ سفید اگر ممکن نباشد مرغ سفیدی
کشته و از سینهٔ مرغ روی سر او گذارده خوب سیرش کن از این دو روزه
قوشش چاق میشود فردایش باز اشتها بده بهمان قاعدهٔ سابق و آهوی بسیار
چاق زرنگی حاضر کن که مثل آهوی صحرا باشد روز بعد برو در صحرا بطور سابق
بالابان را بطلب با سر آهوی مرده بازیش بده و کلاه کن بگو آهو را بقدر هزار قدم
دور ببرند و رهایش کنند و قوشچی اسب بدواند عقب آهو و تو بالابان را
بینداز همین که ده پانزده قدم دور شد تازیها را بکش و خودت هم اسب بدوان
البته این بالابان یک دو سر به آهو میزند که تازیها رسیده بکمک یکدیگر می
خوابانند تو برس مثل سابق سر آهو را بریده خوب سیرش کن کما فی السابق
با او رفتار کن باز روز بعد اشتهای خوبی بده باو و غروب آفتاب طعمه از پرباو
بخوران و فردای آن روز دو ساعت بصبح مانده سوار شو بالابان و دو تازی
امین خودت را بردار برو صحرا که قوشش تو طعمه را در سر اسب بر دست
تو بیندازد چهار قل و آیة الکرسی بخوان بر خودت و قوشت بدم باید همان صبح
اوّل آفتاب یکدانه آهوی آرام تا کی پیدا کنی بعد از دیدن آهو بالابان را بطلبی
مثل سابق با سر آهو بازیش بدهی بعد کلاه کرده عقب آهو بروی هر قدر
نزدیکتر بشوی بهتر است کلاه قوش را بردار همین که قوش آهو را دید و میل
کرد که برود قوش را بینداز قدری که رفت تازیها را ها کن البته خواهی
گفت که چرا اوّل تازیها را نکشم که نزدیک بشود بعد قوش را بیندازم ای فرزند
از این علم بی خبری بسا بالابان هست که حریص و صاحب جرئت اند و باین عمل

رود براه و نزدیک با تمام است بگذار راحت شود باز قریب بصبح او را دست
بگیر که طعمه بیندازد امروز مقدار یکسیر یا کمتر گوشت برّه ایاز خورده را خوب با
آب گرم بشوی که سفید شود و خون نداشته باشد امروز طلبیدن لازم
ندارد همان روی نشیمن سیرش کن اگر بالابانت چاق است طعمه از نشیم
گوسفند را بشوی وقت غروب آفتاب باو بخوران و اگر لاغر است از پر مرغ
یا پوست آهو باو بخوران و امشب هم بگذار راحت شود طلوع صبح بر دست
بگیر که طعمه را بر دست تو بیندازد باز یکساعت از روز گذشته برو در صحرا
آهوی زرنگ خوبی با خودت ببر و دو تازی این هم با خودت ببر که
حاضر باشد مثل سابق گوشت را با همان کله آهوی مرده بطلب و قدری
بازیش بده و بگو آهوی زنده را ببرند در پانصد قدم فاصله رها کنند و قوشچی
عقب آهو اسب بدواند و تو کلاه گوشت را بردار و بینداز ده قدم که از تو
دور شد هر دو تازی را رها کن بالابان تو میرسد یکدو سر میزند بعد تازیها میرسند
و میگیرند تو برس پای آهو را به بند که بالابان که چسبیده است سر او و چشم
او را خوب زخم کند و خون آلود کند بعد سر او را بریده خوب سیرش کن که تا غروب
۲ آفتاب بقدر گردوئی گوشت در سینه داشته باشد دماق او را پاک کن این بالابان
دیگر شبها کلاه کردن لازم ندارد بگذار بی کلاه استراحت کند تا دو ساعت
از شب گذشته باید در دست تو باشد بعد راحت شود ای فرزند درست
ملاحظه کن در این دو تا آهوئی که بدست این بالابان تو کشته اگر سه چهار سر زده است
و گرفته است معلوم میشود که بالابان بر تو غالب شده است و چاق شده است
و اگر رسید بی سر زدن چسبید معلوم است که بالابان تو قدری لاغر است اگر
یکسر یا دو سر زد و چسبید معلوم است که بگوشت حسابی خودش هست اما اگر چاق

پیدا نباشد بقدر رفندقی گوشت خشک شده یا گردن مرغ خشک شده بر
سر آهو به بندی و همان آهوی مفلوک مرج دیده را بر در صحرا بنداز پایش
باز کن بقدر صد قدم دور قوشچی تو سوار شو دآهو را ببرد تو بالابانت را طلب
یکدفعه و او را با سر آهوی خشک شدهٔ اوّلی بازی بده بهمان حرص کلاهش کن
تازی امینی هم با خودت حاضر داشته باش بگو قوشچی از صد قدم فاصله آهو را
رها کند آماینباد و خودش از عقب آهو اسب بدواند و تو هم سواره کلاه بالابانت
را بردار آهی فرزند خوب متوجه باش در اینجا که خیلی اتفاق افتاده که در
هیچ وقتی از حرث و گرمی که در بعضی بالابانهای رشید جسور است سر اسبی
که سواری میگیرد تو درست بر چشم بالابان نگاه مکن که آهو را به بیند همین که میل
کرد رها کن ده قدم که از تو دور شد تازی را رها کن بالابان میرسد و سر میزند و
آهو را میگیرد تازی هم میرسد آهو را میخواباند تو هم برس پای آهو را به بند
قدری بگذار چنگ و منقار بر چشم و زبان آهو بزند چرا که آن گوشت خشک
شده سر آهو چیزی ندارد بخورد لابد است که بر دهان و چشم او منقاری و چنگی
بزند سر آهو را ببر خوب سیرش کن چنان سیر کن که تا غروب آفتاب یک
گردو گوشت در سینه اش بماند بعد او را ببر بخانه در بین آمدن منزل
آن آهوی مرده را از زیر شکم اسب به بند در جلو خودت بگو بیاورند دو دفعه
کلاه بالابان را بردار که به بیند آهو را و بداند که این شکار اوست و از گوشت
این شکار سیر شده است برو در خانه دباغ او را با آب گرم بشوی اگر خوب نیست
خوبهای او را پاک کن کلاهش را بردار تا پر خون بکشند و روغن کبیری
نماید بعد از روغن کبیری او را بر دست بگیر کلاهش کن تا غروب آفتاب ای فرزند
در این اوقات مشغول پیش نماید بالابان را با سر آهو بازی داد چرا که کار او

وبند را بهمان قانون مذکور بر پایش به بند بگذار آهو پیش روی تو باشد و باز بالابان
را الطلب و بازیش بده امروز او را بر آهوی ایستاده بینداز و آهو دست بند پای
آهو را بر دست بگیر و همین که بالابان سر آهو را گرفت بگو بند پای آهو را بکشد
تا آهو بیفتد باز عصر چنین بکن و خیلی خوب متوجه باش که قوشش بر تو غالب
نشود در این دو وقت گوشت دادن چاق نشود ای فرزند تو گوشت
دیگری سوای آن گوشت که بر سر آهو هست در پیش خودت میزان بگیر و
نگاه بدار که همان قدر زیاده نخورد و گوشتی که بر سر آهو بسته باید خیلی قوی باشد
که قوشش تو به دشواری لقمه بکند نه آنکه گوشت پشت تازه نرم باشد یا و یه
خوراکی که بزودی کنده شود و قوش تو زیاد خورده چاق شود خلاصه سه
روز اول قوشت را بر آهوی خوابیده بینداز سه روز هم بر آهوی ایستاده به
همان قاعده و قانون بینداز و سه روز دیگر هم گوشت بر سر آهو بسته
و آهو باید راه برود و همین که در بین راه رفتن بالابان تو سر او را چسبید بند را کشیده
که آهو بر زمین بخورد و او را بهمین قاعده صبح دو بار عصر دو بار با او رفتار کن
بعد از این عمل که نه روز شد حالا آن قوشچی که بند پای آهو دست اوست باید آهو را بدواند
و خود او هم در عقب آهو بدود و همین که بیست قدم آهو دور شد تو بالابان را
رها کن بالابان سر آهو را میگیرد دومی چسبید آنکه بند دست اوست باید بند
را بکشد که آهو بزمین بخورد قدری گوشت ببالابان بده کلاهش بکن بردار باز دفعه
ثانی قدری آهو دورتر برود باز بالابان بینداز برود بگیرد برو سیرش کن
اما آنقدر گوشت بده که عصر هم همین عمل را بکنی سه روز هم چنین کن هر روز بیست
قدم آهو دورتر برود ای فرزند هر قدر آهو دورتر میشود تو هم روز بروز گوشت
سر آهو را کم کن که کم کم در یک مدت دوازده روز که گذشت هیچ گوشت سر آهو

رزق ترا زیاده میدهد سیم انیکه حرکت عادی طبیعت تو میشود همیشه صبح زود در شکار
کاهش پیش از آنکه قره قوش و جانوران پرنده در جستجوی طعمهٔ باشند و پرواز بکنند
تو شکارت را کرده و قوش خود ترا اسیر کرده چهارم اینست که بالابان عزیز
تو طعمه را زیر کلاه نمی اندازد و ناخوش نمیشود بدان ای فرزند همهٔ این خوص را
دارد بعد از طعمه انداختن مثل سایر روزها باو رفتار کن همین که بالابان تو خوب
کلهٔ آهو و گرم طلب شد یک برهٔ آهو بیاور یک حلقهٔ از آهن بر یکپای او مضبوط
بسته باش و یک بند باریک قوی که بقدر ده ذرع باشد سر آن بند را
از آن حلقه بیرون کن و سر آن قلم دیگر آهو گره بزن و بقدر نیم سیر یک سیر گوشت میان
دو گوش آهو با بند باریکی محکم بسته باش اول بالابانت را که طلب همینکه
آمد با همان کلهٔ آهوی مرده او را بازی بده در روی همان کله کلاه بر سرش بگذار
بعد آهوی زنده را با آن گوشت که بسته بخوابان و اسم قوش را بر یکدفعه کلاه
قوش را بردار بهمان عادتهای شب و روز که تو او را آموختهٔ حکماً بر
گوشت و کلهٔ آهوی چسپید بدان کسی که بند پای آهو را گرفته باید دست را بلند بکند
که سر آهو تکان نخورد آنا دو پا و کمر آهو در هوا باشد هیچ تکان نخورد و بگذار یک دو
منقار از آن گوشت بخورد بعد بالابان را از سر آهو بردار دفعهٔ دیگر او را بر سر آهو
بینداز قدری بگذار بخورد و کلاهش کن و او را دست مالی کن چنان باید او را گوشت
بدهی که باز عصر همین عمل را بکنی او را در خانه برده دماغ او را با آب گرم بشوی
کلاهش را بردار که پر خون و روغن کبیر بکند تا عصر باز همین عمل را می کنی تا سه
روز در دویم و سیم آهو را نخوابان و آن بندی که بر پای آهو بسته اند بگو همین طور
آهوی خوابیده را بر زمین بکشند در بین کشیدن تو بالابانت را بینداز سه روز
باید خوابیده بیندازی روز چهارم باز همان طور گوشت بر سر آهو بسته باش

شب و روز باید چهار پنج ساعت استراحت کند و بخواباند آنهم یکساعت از شب
گذشته او را با کلهٔ آهو وقت چراغ در مجلس بازی بده بگذار بقدر قدری گوشت
بخورد بعد او را بر دست بگیر کاهی کلاهش را بردار و او را در جلو خودت بر روی
نشیمن بینداز و کاهی پاچه بند او را تکان بده تا پر خون بکند و خودش را جستجو
نماید بعد از پر خون کردن باز کلاهش کن بر دست بگیر کاهی زیر کلاه او را
بخوابان تا بیاید واندکی گوشت با و بده که بداند که هر وقت اسم او را میبری
گوشت درکار هست عرض در مجلس که همه می آیند و میروند تو هم باید دست
بگیری یا بدیوی زانوبت بگذار تا چهار پنج ساعت از شب گذشته همینکه
میخواهی بخوابی او را با همان کلهٔ آهو خوب بازی بده در مقابل چراغ اگر کلهٔ گوشت
ندارد قدری گوشت از خارج تیکه تیکه بکن و بر چشم آهو بگذار که همان تیکه
گوشت را خودش دربیاورد بخورد بعد او را روی همان کلهٔ آهو کلاه بکن
و کلاهش را مضبوط بکش مبادا از سرش بیفتد و بگذار بر روی نشیمن خودت
بخواب او تا یکساعت دیگر همان حرص هست میخواهد اگر بخواهد دو سه ساعت
پیش پیش طلوع صبح تو برخیز او را بر دست بگیر اگر صفرا نخواهد که بیندازد
و تو حاضر نباشی که کلاهش را برداری آن لابد است که صبح زود دو طعمه
صفرا بیندازد اگر کلاه بر سرش باشد دهانش باز نمیشود و آن صفرا در دماغش
می آید و از این علت بالابان تو بیدماغ و ناخوش خواهد شد پس زحمت بر
خودت روا دار تا او را راحت کنی رنج خود و راحت یاران طلب
سایهٔ خورشید سواران طلب صبح زود برخیز آیفرزند برخوان
اوّل طلوع چند خاصیت دارد اوّل نماز تو قضا نمیشود در آن وقت هر دعائی
بکنی مستجابست دوّیم وقت فیض است اگر تو حاضر باشی خداوند کریم

فقره را بر خودشان مدح میکردند که پدر ما از پس سیل شکار و بالابان شد ذات
چنین کرد و مشهور است که سید مذکور یک بالابانی را با پاشای بغداد نذر
بست که دوازده روز با آهو برساند در حضور پاشا ببیند از در روز دوازدهم اندا[خت]
و آهو را در نهایت جلال گرفت و کرور را بر دقوشچی میداند چه قدر مشکل است
که بالابان تازه با طور نخجیری در دوازده روز او را ببیند از بازی آهو را بگیرد بر این
دو فقره خدا دانا است همه کلمین بغداد شهادت بر این میدادند باری
اگر بالابانت را برای آهو گرفتن میخواهی برسانی سر آهوی تازه پیدا کن روزی
دو سه دفعه و شبی دو دفعه او را اسم برده باشش و کلاه او را بردار تا بجائی
از دست تو برخیزد که آهو را بگیرد بگذار دو سه منقار بکند و بخورد و بعد از آن تخیر و
بازیش بده تا خوب حریص بشود بلکه آهو همه روزه اول گوشتی بقدر آنکه باید
به بالابانت بدهی علیحده نگاه بدار که در بازی شب و روز او ترا بازی ندهد و
زیاد از اندازه نخورد بعد از سیر کردن برو در بازار و جائی که مدام آمد و شد
میشود جائی نشسته باش که پشت قوش تو بدیوار باشد از پشت سر او کسی
آمد و شد نکند کلاهش را بردار تا او جمعیت و اسب و آدم از هر قسم را دیده باشد
که از هیچ چیز خوف نکند بلکه لازم است که بقدر یک نخود گوشت بدست
آدمی بدهی که در میان مردم بیاید همینکه نزدیک بالابان رسید آن نخود
گوشت را پیش رویش ببرد تا هر کس عبور میکند چنان بداند که گوشت برایش
می آورند بعد کلاهش را بکن و بر دست بگیر باید آنی او را از دست نینداز[ی]
حتی استادان این فن گفته اند بالابان تازه گرفته را پا بر دست تو باید باشد
و اگر نشسته زوی زانو نیت بگذار و الا آزادش کن تا برود اینقدر تاکید
کرده اند تو ای فرزند نباید او را از دست بدهی در این بیست و چهار ساعت

شب

باتیکه پشمی یا پنبه بر آب بزن و دماغش را پاک کن و بشوی در سایه به بند بند کلاهش را
مضبوط بکش که نیفتد بروی نشیمن بگذار تا سه چهار ساعت باز او را بر دست بگیر

حکایت مشهور است که در بغداد قوشچی بود او را سیداوهام می گفتند بسیار بسیار
در رساندن بالابان با آهو استاد بود اولادش نمیشد تا خداوند عالم پسری به او
مرحمت کرد پسر سن دو ساله رسید سیداوهام بالابانی داشت که نهایت میل
و محبت را باو داشت روزی صیادی بالابان احمر شامی نوبر گرفته بود برای
داود پاشای بغداد پیشکش آورد چونکه سیداوهام قوشچی باشی بود او را طلب فرموده
بدست او داد سیداو او را بر دست گرفته رونخانه برد تا او را تعلیم بالابان داری
برساند چشمش را بعد از سه روز باز کرد و اسم او را شهاب گذارد روزی سید رفت
بر آفتاب نشست بهمان قانون که ذکر شد تا قوشش روغن کشی بکند اگر بالابان
جفل بشود یعنی از چیزی بترسد و خوف کند بسیار مشکل است آن خوف و ترس را
فراموش کند و خراب میشود بالابان تازه در بین روغن کشی بود که طفل دوساله
سید پیش پدرش می آمد سیداوهام می بیند پسرش بی موقع آمد و بچه است نادان
نمی فهمد که آن بالابان رم میکند و خراب میشود خودش میان بچه و بالابان
حایل میکند باهستگی طفل را پیش خودش صدا میکند تا بچه می آید پیش سر طفل را
در زیر بغل خود میگیرد که حرکت نکند تا اینکه بالابانش بکیف خودش پر خون بکند
و روغن بکشد کلاه بکند آنوقت طفل را رها کند تا آنکه بالابان خوب روغن کشی
کرد گوشتی باو داد و کلاهش کرد از زیر بغل بچه را رها کرد دید طفل بیچارهٔ خود
را که در زیر بغل گردنش را گرفته بود خفه شده است برای آمدن قوشش در آغوش
خود کشید پسر چنان فشردش سرش کز پسر نماند اثر من خود سید را ندیدم
بلی اولادش را دیدم همهٔ ایشان در علم بالابان و آهو بی نذیر بودند همین

خلوت که هیچکس نباشد او را در آفتاب ببسته و زیر بالهای او را با آب تر کن و
دماغ او را با آب بشور که اندکی آنهم در دماغش رفته باشد بقدر یک طعمه که او سیر
بشود گوشت در بغلت بگذار نشیمن بالابانرا بکوب بزمین کلاه بالابانت را
بردار و دستی بر سینه و سر و گردن او بمال پیش نشیمن بیاور تا خودش
بمیل خود برود بروی نشیمن تو شکاربند او را بدست بگیر گاهی بکش آهسته تا
خودش را تکان بدهد لابد روغن کشی میکند چونکه دیدی منقارش را آورد زیر
دمش که روغن از دهنش بردارد ببالهای دیگرش بمالد مبادا بهیچ جه حرکت
بکنی و نباید پاچه بند او را بکشی هیچ تکان مخور بلکه نفس را هم آهسته آهسته بکش
تا بکیف خودش روغن کشی بکند اگر دیدی بی واهمه زود زود روغن کشی میکند
علامت آنست که خوب امین است خودش را تکان میدهد اگر دیدی بعد
از تکان دادن بروی نشیمن باز منقارش را برد که باز روغن گیری بکند علامت
آنست که هم امین شده است از آدمی و هم صاحب جرات است بگذار تا یکدفعه
دیگر هم خوب پر خون بکند و تمام پرهایش را صاف درست خدنگ بکند باز خودش را
تکان پر زور بروی نشیمن میدهد تو دفعتاً آن گوشت که در بغل داری بدست بگیر و
اسم او را ببر تا از نشیمن بر دست تو بیاید بگذار دو سه چنگ بخورد باز بروی نشیمن او
بگذار دفعهٔ دیگر اسمش را ببر تا بر دست تو بیاید باز بروی نشیمن بگذار و او را تکرار صد کن
بقدر شکاربند یا کمتر همینکه آمد اسم او را ببر و او را نیمه سیر کن کلاه بر سرش بگذار و او را
با کلاه بروی زمین بگذار باز اسم او را ببر و پیش رویش دست بر زمین بزن اگر دو
انگشت هم زیر کلاه راه بیاید کفایت میکند بگذار زیر کلاه سه چهار منقار گوشت بکند
و بخورد همین طور که گوشت میخورد کلاهش را بردار تا بخورد خوب کیف کند خوب
سیرش کن که بداند امنیت خوب است کسی او را نمیزند بعد از گوشت دادن دماغش را

نمبت سیر کردن خون

بداد

خاصه بالابان و شاهین اگر بالابان چشم دوخته بر دست تو آمد اوّلا بفهم که
از آن جنس کدام از بالابانهائی است که نوشته شده است و اسمی که لایق او باشد
براو بگذار مثل سلطان و ضرغام فارس شبیب و حبیب و محبوب و شهاب و بدر کن
از این قبیل اسمها براو بگذار با چشم دوخته کلاهش بکن و کلاه کهنه کارکرده که
نرم باشد که چشم بالابان نزاند که عادت بکلاه بکند و بد کلاه نشود و سه روز باید
چشمش دوخته باشد و همه روزه وقت گوشت دادن اسم او را برده باشی
و گوشت بده هنگامیکه با چشم دوخته خوب گوشت خور شد که اسم او را می‌شنید بی
عقب طعمه میگردد شب سیم چهارم دو ساعت بغروب مانده چشم او را باز
کن و کلاه بر سرش بگذار زیر کلاه صدا ایش کن همین که عقب گشت و بر قول تو
سر فرود آورد گوشت بر دم او بده تا زیر کلاه بکند و دفعه بخورد قدری دست بر
سینه و ران و بالش بمال کلاه را از سرش بردار که دنیا را به بیند و زود کلاهش
بکن تا نیم ساعت بغروب مانده بر نشیمن بگذار و هیچ برمدار تا بعد از نماز مغرب
بر چراغ جائی نشسته باش که پشت سر تو پشت کسی نباید پشت بر دیوار
باشد باز اسم او را ببر همین که سرش برای گوشت پائین آمد باز لقمه گوشت
بر دم او بده که بداند هر وقت اسم او را میبرد گوشتی میخورد باز دست
مالیش کن تا ساعت سه چهار او را بر دست بگیر بعد او را در جائی بگو
و کلاه او را مضبوط بکن که در شب کلاهش را از سرش نیندازد هنوز
طلوع صبح نشده باشد برو و بالابانت را بگیر باز آتش یا چراغ روشن کن
با چند نفر رفقا چای و قهوه را بخور و نماز تت را بکن باز هر ساعت کلاهش
را بردار بقدر پنج ثانیه و بر سرش بگذار تا سه روز در زیر کلاه طعمه او را بده
و اسم او را برده باش بروز سیم و چهارم اوّل طلوع آفتاب برو در جائی

روزی دو سه دفعه آب بخورد در جام یا در جوی اگرچه یک دهن هم بخورد
خوبست خاصه در شب آب بخورد هرگز قوش رنجور و ناخوش نشود بفرزند
مفاخرت قوشچی از شکار سیاه چشمان است چراکه در صحرا موش و باقرقره
و کبوتره و مرغابی و گنجشک و امثال آنها را صید میکند بعد از آنکه بدست قوشچی
خوب آمد باید درنا و قاز و آهو بگیرد تا قوشچی او قابل بناشد چگونه این کار را
میکند اما طرلان و قزل شکار خودشان در کوه کبک و کبوتره و تیهو است
بدست قوشچی هم که آمد باز کبک و تیهو میگیرد همین قدر بر قوشچی زرد چشم
لازم است که او را این از اسب و آدم و طوله بکند که از سر بنه بر نخیزد و دور نکند
و از کبک بر نگردد و او را خوش طبیعت بعمل بیاورد اما این بنده درگاه در رکاب
حضرت شهریاری روحنا فداه در جبال پوشش من محال مازندران روزی
در شکارگاه کله کبک دری برخواست در حضور مبارک شاهنشاه قوش طرلان
توار دوطولکی بدست من بود کله کبک دری که بقدر بیست سی دانه بودند حرکت
کردند قوش را انداختم یک کبک را دست رو در هوا گرفت بتعجیل پیاده شدم
و کله و مغز دادم و سیر نکردم در این بین قبلهٔ عالم پیاده شده مشغول به نهار
خوردن شدند کبک را به حضور برده مشغول تماشای آن کبک شدند
و بر من تحسین کردند باز مجدداً سوار شدم و اندکی راه رفتیم سه دانه کبک دری
دیگر جلو من برخواست باز همان قوش را انداختم و یکدانه دیگر را گرفت هنوز
شاه از نهار خوردن فارغ نشده بودند که بحضور آوردم قریب به آفرین بر من
کردند و طاقه شالی مرحمت فرمودند چراکه رسم قزل و طرلان نیست که بتواند کبک
دری را بگیرد نکته آن اینست که اگر بدست رو قوش گرفت فبها و الا به بنه
بردن محال است چراکه یکفرسخ میبرد و قوش نمیرود ولیکن قوشچی سیاه چشم

کلان کیر کردی و شکار صحرائی با او نمودی و چیزهای درشت با او گرفتی بعد کبک
و تیهو را نخواهد گرفت غلط فهمیده اند معلوم است قوش این نوع حیوانات صحرائی
مثل مرغابی و هوبره از زمین جیش و اگر بسر آول و دوم گرفت و الا بعد نمیرسد لهذا
قوشش باید هرچه پرش دارد بکند در زمین صاف تو سرچه سعی دارد بعمل بیاورد
تا دیگر این پرش و جلدی عادی طبیعت او شود مثلاً اگر کسی با پهلوان مشهور کشتی
بگیرد و سایر مردم و نوچه از این قبیل ها را مثل آب خورده دارد قوش کلان کیر
هم چنین است کبک و تیهو اولا بنظرش نمی آید ثانی آن پرشی که در صحرا کرده
است از آنجا که نفس خودش کرده است تو او را در کوه مایه دار هم می اندازی تماشا
کن چگونه خواهد پرید مشروط با آنکه او را زیاد نیندازی و او را الکنته نکنی که سر
دماغ باشد خواص دیگرش چونکه در صحرا سار و لاشخور و چیلاغ و عقاب و قره قوش
و امثال اینها زیاد است و قوش تو مدام آنها را می بیند چشمش از دیدن عقاب
که قره قوش باشد پر میشود چندان واهمه نمیکند خواص دیگرش اگر نگرفت و در
صحرا نشست بچرد و آنکه تو با اسب پیش او رسیدی بر خواسته بر دست تو
می آید چرا که طبیعت باز چنین است که نشستن بر زمین صاف را خوش ندارد یا
بر درخت باید نشسته باشد یا بر کوه و سر سنگی خواص دیگرش قوش تو همه
چیز گیر میشود امروز بشکار کبک رفتی بکثرت نیامد هوبره و کلاغ چاخروق
و از این نوع چیزها را شکار کن که تو دلتنگ و خسته بمنزل مراجعت نکرده
باشی ای فرزند قوشت را چنان عادت بده که مذکور شد و قوشت را آنجور
بکن که بعد از هر طعمه یکدو دهن آب بخورد در همه وقت بهتر آنست که دو ساعت
از شب رفته در جامی آب کن بیاور پیش روی قوشت تا سه چهار دهن آب
بخورد که طعمه را با استراحت صرف بکند چنان او را باید عادت بدهی که اقلاً

انداختی از قوت انداختن تو و از قوت زور اسب تو و از قوت پرش خودش
اگر ده وجب بشکارش مانده باشد در هوا با این سه قوت باز می چسبد و مردم ترا
و قوشش را آفرین میگویند. و اگر پشت بباد باشد بنا بعادت باز چند وجب شکارش
مانده بال نمیزند در این بین باد بر کمر او میزند و او را واژگون میکند البته نخواهد گرفت
در این صورت زنهار که پشت بباد نینداز که خطاست لیکن در کوهستان باز
و کبک و تیهو و در صحرا چرخ و بالابان با آهوا اینقدر مقید سینه بباد بودن نیست
چرا که طرلان را مایه دار از بلندی می اندازی به بنه میبرد در کوه هم اینقدر بباد قوت
ندارد چرخ و بالابان را هم در شکار آهو پشت بباد میباید انداخت چرا که رسم آهو
اینست همینکه یک سر آهو زد و تازی هم نزدیک شد چاره ندارد بجز آنکه دماغش
را بباد دهد و رو بباد فرار کند بالابان یا چرخ اگر اندکی بادش قوت داشته باشد
هرگز باهو نمیرسند اگر بعد از سعی و کوشش زیاد برسد و بگیر بزند هنوز از قدم
از آن زدن و بلند شدن عقب می افتد در این ضمن نفس تازی هم میسوزد و نخواهد
گرفت پس باید بالای باد آهو را گرفت چنین که در صید آهو و چرخ ذکر میشود برای
کبک و تیهو این ملاحظه لازم نیست چرا که بر بنه خواهد رفت هر چند در آنهم سینه
بباد انداختن خوبتر است چرا که البته طرلان زیاده از کبک و تیهو پرشش دارد
و از مایه و بلندی هم می اندازی زور دست هم با اوست کبک بیچاره از زمین
بلند میشود تا حرکت کند قوش تو رسیده است البته باز سینه بباد انداختن چه در کوه
و چه در صحرا بهتر است ای فرزند بعد از آنکه قوشش تو خوب گرم بگرفتن کبک و تیهو
شد که هر دست بیندازی خطا نکند چندی با قوشت شکار صحرا را مکن از همان بندهای
صحرائی که مذکور شد بدان که شکار صحرا برای قوش گرم شده بکبک و تیهو
هزار خواص دارد که صیادان نمی فهمند اعتقاد قوشچیان اینست که اگر قوش را

وسه چهار مرتبه بعد بالای بنه نشسته باشد تا تو بسائی بلند شده بر دست تو
نشیند نه آنکه از بنه فرار کند تا تو قوشش را بگیری کیکش رفته است این صفات
زرد چشمان است و شکار در کوهستان و کبک و تیهو اگر در صحرا باز زرد چشم بخواهی
شکار کنی بجز قرقاول و دراج همه شکار صحرائی از مرغابی و غاز و درنا و طای طقلی
و کلاغ و هوبره و جاخرق و بالابان حتی با قرقره و بلدرچین و قلقیرق و عنقید
همه اینها را یکسر دو سر اگر باز گرفت فبها و الا نخواهد گرفت ای فرزند ترا نصیحت
میکنم هر گاه بخواهی باین نوع چیزها قوشش بیندازی اگر طبیعت قوش تو چنین است
که همچو چیزها را که در صحرا دید و سینه بر دست تو گذارد و مات شد و خوابید
بروی دست تو لازم است که طرف باد او را ملاحظه کنی ببینی باد از کدام
طرف می آید تو سینهٔ قوشت را بر سینهٔ باد بده و اسب خوب بدوان بروی آن
حیوان بگذار او حرکت کند مشروط بر آنکه دست خودت را همچو نگاه بداری که قوش
تو بالها را باز نکند باید مثل کلوله از دست بدر رود هنوز شکار تو پایش بر زمین است
باید قوشش تو از دست تو در رفته باشد تا ده قدم نرفته است البته قوش تو آنرا
در هوا می چسبد زنهار پشت بباد نیندازی که مخاطرهٔ بسیار در پشت بباد انداختن
است اولا اگر قوشش درد می آید و بد از دست تو بدر میرود و بر شکارش نمیرسد
صیادان و شکارچیان بر تو و رفتار تو می خندند و اگرچه خیلی نزدیک
نیندازی که بر دست او بدهی اگر باد شش اندکی با قوت باشد حکماً قوش با شکاری
که گرفته است زمین نخورد و البته شکار از دستش بدر میرود و بعد نمیرسد اگر هم مضبوط
بگیرد که صیدش در برود قوش ازین حرکت بی وقوفانه علتها پیدا می کند و ناخوش
میشود عادت همه نوع قوش اینست که همین که او را برای شکار انداختی پنج و شش
وجب بشکارش مانده هیچ بال نمیزند که برای گرفتن آماده باشد اگر سینه بباد

سه روز گوشت کبوتر را در شراب بینداز و بر قوش بده که اگر کبک گیر است البته
درنا گیر میشود برعکس کذب محض و محض کذبست من این تجربه را نمودم درنا گرفت
سهل است ناخوش هم شد جرأت و پرش قوش را باید خدا بدهد بیت

با خدا دان جرأت و پرواز قوش   بی سبب در کار این صنعت مکوش

در این دو فقره قوشچی نمیتواند هیچ کاری بکند مثلاً ده اسب سوغان میگذارند یکی جلو
می آید و هر وقت او را باز با اسبان بدوانند البته جلو می آید مگر عارضی برایش
واقع بشود و دماغ دویدن را نداشته باشد تازی و همه چیز همین طور است غرض
جرأت و پرش دخلی بقوشچی ندارد لطف خدائی لازم دارد لیکن اوّل قوش تو
باید از هر جا که صدایت برسد او را با عجله بخواهی با شوق تمام بیاید بر دست
تو نشیند دیگر آنکه برا او را حریص سگ نکنی که طوله را بگیرد چرا که اگر بر سگ گرفتن
دلیر شد گاه باشد که او را در شکارگاه بکبک انداختی روباهی یا شغالی جلو او
در آمد شغال را می چسبد و یا روباه را میگیرد گرفتن همان و ناقص شدن همان دیگر
بطفل کوچک نگذارد دلیر بشود اینهم اتفاق می افتد که در خانه کوبیده و خود دستی
بچه تو نادانسته پیش قوش آمده البته بچه را بگیرد کسی بفریادش نرسد او را
میکشد یا کور میکند بسیار اتفاق افتاده است هر دو این فقره هم قوش طفل را
کشته است و هم شغال قوش را لیکن اینعمل را در طرلان و قزل توری کمتر است
اغلب قزل آشیانی این عمل را دارا میشود که نزد قوشچیان قزل آشیانی
پسندیده نیست غرض درین صورت قوش را باید چنان عمل آورد که اندکی
از طوله و سگ خوف کند مگر با طوله خودت آشنا باشد از طوله غریب که تو نمیدانی
قوش گیر است یا نیست و سگ ایلاتی اگر از آنها خوف کند بهتر است
ثانی قوش تو باید کبک را یا قریب به بنه بگیرد یا بنه برساند و دور بنه بگردد

ورنه

شام حاصل کنند هر تور باشد برای تو خواهد آمد و اگر قوشت را گم کنی وقت نداری
که عقب قوش بگردی چه وقت بمنزل خواهی رسید و اگر قوش تو گم نشود و یکدو
کبک هم بگیرد صاحبش نمیداند چه تور قوش را سیر کند اگر کم بدهد شب دراز
زمستان در برف و سرما البته قوشش خیلی لاغر میشود و اگر زیاد بدهد و او را از
ترس سرمای سخت سیر کند شب همه شب قوش جسته میخواهد اگر بخواهد گوشت را
صرف میکند و فردا صبح رفقا شکار میکنند و قوشش تو هنوز باشتها نیامده است
و طعمه نه انداخته است من که شکار عصر را خوشش ندارم باین واسطها اگر ترا رفقا
حکماً بردند عصر شکار دست اوّل هر تور گرفت سیرشش اصرار کن که زیان خواهی دید هر
چند قوش تو باکیف خودش شکار کند بهتر است از زیاد انداختن قوش و طمع کبک
زیاد خطا است اگر پنج فرسخ برای شکار بروی و یک قوش عزیز بسیار خوب معشوق
داشته باشی اگر دست اوّل خوب گرفت بطور قاعده و دلخواه تو البته
سیرش کن بگو انقدر آمده ام یک کبک بگیرم برگردم ای فرزند همان شب
لازم نیست برگردی و قوشش را خراب کنی آنجا بمان و روز دیگر پیش شکار کن
که قوش تو باکیف باشد منکه حرام میدانم او را از پنج دست زیاده بیندازی
یکدو سه دست او را کفایتست که مدام با شوق و با دماغ شکار کند نه بمردن و
کبک لکنته را بگیرد بهمین سیاق که نوشته شد با قرقی و بیغو و قزل و تیغون و
طرلان چنین رفتار باید نمود بدان که این طیور شکاری همه خوبند خداوند عالم آنها
را برای شکار و کیف مخلوق خودش خلق کرده است لیکن خوبی و بدی
آنها بدست قوشچیان است دو چیز آنها اولاً تند پریدن و کند پریدن را قوشچی
هر قدر خوب باشد علاج نکند ثانیاً جرات قوش را هم نمیتواند صیادش
زیاده کند اگرچه در بازنامه ها دیدم که نوشته اگر بخواهی جرات قوش زیاده بشود

قوش تو در سربه سیر شده باشد اگر یکدو روز سوار نشدی و در منزل ماندی از
دور بطلب و سیر کن و اگر سوار شدی و شکار کردی دست آخر که قوش کبک
را گرفت کله و مغز باو بده پس قوش را بر سر به بروی سنکی بگذار و خودت خیلی
دور برو و او را از دور بطلب تا بیاید سیرش کن کبک گرفتن را یاد گرفته است
این عمل را بکن که طلب را فراموش نکند اگر روز اول نوکشاد قوش یا دوم قوش
تو در هوا گرفت نگذار کبک پرواز کند اگر سیرش کردی دفعه دیگر که می اندازی یک روز
پریدن می آورد اگر در هوا گرفت خوب و الا بر میگردد و کبک را به بنه نمیبرد چه
بسیار قوشهای خوب را قوشچیان نادان دیده ام خراب کرده اند البته همه دفعه
قوش کبک را در هوا نمیگیرد پس باید قوش را به بنه برساند اگر چه پیش گفتم باز
ترا نصیحت میکنم بی مرغ زنده و کبوتر زنده نباید شکار بروی که خطاست در هر صورت
قوش تو بهتر از جره اش هست پس تجربه کرده ام بعضی شکارچیان اگر چه میگویند جره قوش
از قوش تند و تیز تر و چلد تر است نفهمیده اند کاری که یک طوار بکند صد جره
نمیکند بنظرشان می آید که جره تند تر است چونکه کوچک است بال را تند تند میزند
لیکن طوار درشت است و دراز میشود از قلهای بلند کبکش را به بنه میرساند جره
آن قوت رساندن به بنه را ندارد از نیمه راه بر میگردد البته قوش طور صد درجه
از جره اش بهتر است چه برای خورده گیری حتی بلدرچین و چه کلان گیری حتی درنا
و تو یطغلی الیفرزند طرلان و قزل و قرقی و پیغو و از این نوع طیور زرد چشم را باید چنان
که ذکر شد رفتار بفرمائی تا از شکارش لذت برده باشی و ترا صیادان این فن
استاد بدانند و سعی کن در شکارگاه که تا ظهر نشده شکار خودت را کرده باشی
خودت و قوشت و طوله و اسب تو استراحت کنند تا فردا و اگر شکار تو بعصر افتاد
شکار عصر مدام بد است چرا که قره قوش و سایرین در سعی آن هست که قوتی برای

تنبیه
سیمغ

شام

عقاب بدور نیفتاده باشد قوش را از دور بطلب بگذار یک دو چنگ بخورد که
بحرص بیاید بعد برو در جای خوبی کبک مناسبی پیدا کن و بگو خدایا بامید تو و
قوشت را ببیند از آن ای فرزند اگرچه این عمل را صیادان و شکارچیان پسند
نمی کنند لیکن من پسند می کنم تو هم چنین کن که بد نخواهی دید

گر چنین خواهی نمودن باز خود را برگ و ساز — باز تو نسرین گردون صید خواهد کرد باز
پند بشنو و بخ چنین در صید او تدبیر بند — کاندرین سررشته ام برپای شد عمر دراز
گر همی خواهی که بی صیدی نماید باز تو — گاه ناز باز می کش گاه با حق کن نیاز
در سحرگاهان که هر امید را باز است در — روی کن با باز و با باز آفرین بیدار راز

بهرجهت این قوش تو در همه چیز تمام است و در علم شکارچی گری پخته شده است
بلکه بسیار این باز تو پر پرش باشد همین که از دست تو در رفت کبک را در هوا گرفت
زنهار پیش کن و مغز کله را بده و او را بردار همینکه فهمیدی طرلان تو تیز و تند است
باز برو و کبکی پیدا کن اگر نزدیک پرید بگذار دور بشود قدری که رفت ببین از نظر او را به
برده باشد خودت تنها برو و گوشت کمی بر دست بگیر برو سر بنه پیاده بشو آهسته آهسته
برو قوش را بر دست بگیر توله راهی بزن تا کبک را از بنه دور کند همینکه پرید بینداز
چه در هوا بگیرد چه بنه دیگر نشیده بگیرد آهسته آهسته برو پیش قوش و سر کبک را
ببره اگر فردا میخواهی باز بیندازی بگیران کبک را با دل و جگر و پر بده و اگر فردا
شکار نمیروی یک سینه دیگر آنرا با و بده و توله را صدا کن پهلوی قوش بیاید که از
توله خوف نکند اگرچه قوش است بگیران و سر و گردن کبک با استخوان کفایت
میکند ای فرزند اگر در شکار گاهی رفتی با دوستان و شکارچیان و همه روزه قوش
تو پنج شش کبک گرفته است و او را در سر بنه سیر کرده و قوش تو خطا نمیکند
بدان بعد از گرم شدن لازم نیست این ده روزه که تو در این شکارگاه آمده حکماً

شکار کنی چراکه قوش تو چنان عادت گرفته است که یکروز اشتها بدهی و یکروز
شکار کنی البته همه روزه شکار نمیکند پس قوش را چنین عادت بده همین جوجه که
گفتم برایش بکش و یکروز پیش از شکار مثل آب گوشت جوجه قوتی ندارد و قوش
تو هم بر آب گوشت عادت نکرده است که ترا در شکارگاه ده روز معطل کند
که یاران شکار کنند و تو صلوات بفرستی عقیب دویم قوش کم‌کم از بنیه
خواهد افتاد بعد از طلبیدن از دور و کشتن جوجه بر دست قوش و سیر
کردن او را در کنار آبی بگذار بلکه آب بخورد و آب بازی کند و روغن کشی کند
تا پر و بال خودش را درست کند و حاضر باشد برای شکار فردا یکساعت
بغروب مانده او را بر دست بگیر آی قنر زتند زنهار زنهار پیش قوش
تازه بی گوشت نرو و دور از قوش ننشسته نزنک نزنک پیش برو و بنشین
یک پهلو نگاه بر چشم قوش مکن از سر و چشم آدمی زیاد میترسد خاصه با کلاه
ترکمانی گوشت را بر دست بگیر از نشیمن جسته بر دست تو آمده باشد بگذار
بکند و چنگ بخورد آنگاه او را بردار ای صیاد اگر شب چراغ نداری و در
پیش قوش بخواهی بروی که قوش را بر دست گرفته باشی آهسته آهسته
با خودت حرف بزن و گفتگو بکن تا صدای ترا قوش بشنود و رم نکند پس
بردارش غرض تا یکساعت از شب رفته او را بر دست بگیر اگر بر اسبی آرام
سوار بشوی و او را بگردانی بهتر است از پیاده تا یکساعت از شب گذشته بعد
او را برده در جایش بگذار بخوابد و مدام پیش قوش در شب باید چراغ بسوزد که ایمن
باشد در تاریکی نباید بست که خطاست و قوش مدام خوفناک است فردا صبح
بسیار زود قوش تازه را بردار و برو تا بشکارگاه برسی زیاده از یکطوله خوبها
با ادب نباید همراه داشته باشی چنان برو که تو وقتی بشکارگاه برسی که هنوز

طلب شد بی ترس از هر جا که بخواهی بی مضایقه و با شوق بر دست تو آید اورا
بر زمین بینداز و بازش بده که دور تو بگردد تا وقتیکه بونه او در درختی می افتد
همین طور که دور تو گشتن را یاد گرفته است دور درخت هم بگردد تا کبک بونه قوش
را گول نزند که قوش را آنطرف درخت بگذارد و خودش از طرف دیگر فرار کند
خوبی این علم برای آنست که دور بو دبگردد و بلند شده بر سر درخت نشسته
بونه را بپاید تا کبکش گم نشود ای فرزند هر قدر او را با خودت مانوس و گرم
طلب کنی بهتر است از چهل روز اگر قوشت را زودتر رسانیدی عجله کرده و العجلة
من الشیطان و التانی من الرحمن عجول مباش که باز تو هم بعجله فرار کند و خراب
بود البته فلان قوشچی تفاخر میکند که من قوش خود را پانزده روزه رسانیدم
و انداختم غلط میکند او باز دوست نیست بلکه کبک خور است یک کبک را به
صد باز نمیدهد تو باید اقلاً در چهل روز قوشت برسد همین که در طلب و در امنیت از طوله
و اسب و سوار امین شد و باز تو رسیده است بگیر و از پیش برو در صحرا او را از دور
بطلب با جوجه مرغ دو سه ماهه همین که آمد بر دست قوشت یک وقتی او را سیر کن پر و
استخوان با و بده که فردا صبح زود طعمه بینداز د اگر چه خیلی از شکارچیان نزد چشم
را دیدم که روز پیش از شکار باز را آب گوشت یعنی گوشت را خورد کرده در آب
نیم گرم می اندازند آن گوشت را با آب بسیار میدهند به اعتقاد من خطا است
چرا که قوش باین عمل که عادت کرد که روزی آب گوشت بجوز دو روزی
شکار کند این عادت طبیعت ثانوی باز میشود مثلاً دوستان و هم قطاران
و باز داران وعده گرفته اند که در فلان جا کبک بسیار و شکار بیشمار است
بیائید با هم ده روز برویم شکار با کیف و صفای خاطر بکنیم در این شکار پنجاه
نفر قوشچی خواهد آمد در این ده روز همه روزه باید شکار کرد تو تا قوشت پنج روز باید

گوشت خور بشود نیمی از چشم او را باز کن که اندکی بالا بین بشود خوب گوشت بده فردایش
زیادتر باز کن در شب بسیم تمام چشم او را باز کن پیش چراغ جائی بنشین که از پشت
سر او کسی آمد و شد نکند پشت بر دیوار باشد امشب او را چهار پنج ساعت بر دست بگیر
بعد او را بر جای تاریک برده بر روی نشیمن بگذار تا استراحت کند باز صبح زود
برو و او را بر دست بگیر در جائی تنها بنشین که پشت بر دیوار باشد و از دور آدمیرا
دیده باشد قریب بظهر او را یکدفعه سیر کن بعد از سیر شدن در جائی بکوب که آمد و شد
نشود الا از دور دو ساعت سه ساعت بغروب مانده باز در دست بگیر تا دو ساعت
از شب گذشته خیلی کمتر از شب پیش تا خام نه افتد صبح باز همان طور امروز او را دو
دفعه سیر کن صبح کمتر و عصر زیادتر زنهار که در این چند روز طعمه پر ندهی که از ترس
نمی اندازد و مزاج او در ماندن طعمه بر هم میخورد شب ششم او را تا نیمهٔ شب بر دست
بگیر و دست مالی کن البته امشب خوب آرام شده است بعد او را برده بر جایش
بگذار تا استراحت کند باز صبح زود بر دست بگیر در جائی برو که از پشت سر او کسی عبور
نکند جوجهٔ زنده یا کبوتر زنده در جائی خلوت بر دست او بده بگذار بگیرد سرش را
بریده کمی باو بده سعی کن یا از زمین یا از روی نشیمن بر دست تو بیاید در این روزها
که زنده بدست او میدهی نزدیک طوله او را گوشت بده که از طوله خوف نکند و
ایمن از طوله شده باشد بهمین حیله او را بند بلندی بر شکار بند شش بسته باش و او را
بدست یکنفر بده که دست بدست قدمی چند آمده باشد مرغ و کبوتر زنده همه
روزه مبادا بر دست او بدهی که خطاست و او را مدام با گوشت بطلب چراکه
اگر اتفاقاً زنده نداشته باشی از هر جا دست بلند کنی با گوشت بر دست تو آمده باشد
طعمهٔ زنده همه روزه بدستش بدهی تا پی گشته بدست تو بیاید همه روز
هر ده روز هشت روز یکمرغ زنده عیب ندارد بدست او بدهی بعد از آنکه تمام

یکو برگ درخت است یا مرغ خانگی است هیچ دست تمران من نصیحت
میکنم بقوه خود دم که نیست قطع دارم بقوه هیچ صیادی نباشد بهر جهت
چراغ را نزدیک سینه طرلان برده باش اگر خوابیده است سرش زیر پرش
هست آهسته آهسته آن حلقه مویرا بر سینه اش بمال تا بیدار بشود اما نان دست
تو نگاه نخورد و چوب بسینه اش نخورد که فرار میکند همان حلقه مویرا بر سینه اش
بمال هر سرش را از زیر پرش در هی آورد تو حلقه را بگردنش ببند از تو بکش
در ساعت چشم او را با ریسمان آبی و سوزن باریک بدوز و او را قباچه
کن و مضبوط به بند تا یک دو ساعت باید در قباچه باشد که آرام بشود
او را پاچه بند و شکار بند ببند از جلغو بگردنش کن بعد از دو ساعت او را باز کن
یک دو ساعت هم بر دست بگیر با آرامی دست بر سینه و بالش بمال بعد بگذار
بر روی نشیمن تا او استراحت کند اول طلوع صبح او را بر دست بگیر
با آرامی و نرمی دست بر سینه و پشت او بمال تا چهار پنج ساعت از روز گذشته
اگر بتوانی به حیله که باشد با و گوشت بخوران با نمعنی که میان انگشت او را بخاران
تا میل بگوشت خوردن بکند اگر خورد قدری با و بده و اگر نخورد بگذار تا عصر
بشود باز همین نوع اگر نخورد خوب سیر شش کن که با طمع از تو شود و امیدوار
تو شده باشد و اگر نخورد بهیچ کار بحلق او بزور گوشت نکنی که عادت میکند
باز شب تا ساعت پنج و شش با چشم دوخته او را دست بگیر و دست
مالیش کن پا پیش را بخاران بلکه گوشت بخورد باز اگر نخورد عیب ندارد بگذار
بخوابد استراحت کند فردایش همین طور لابد میخورد بعضی هست که سه روز هم
از غیظی که دارد گوشت نمیخورد عیب ندارد و خوف نکن البته روز چهارم
میخورد همینکه خوب با چشم دوخته بر دست تو گوشت خورد یا انکه نخوبی

 او دور گرداند و او را با دل خوش باشکار زیاد و کیف بمنزل خودش برساند

این شرط شکارچی گری است | پس شکار خوشت بدست آید
باشکار آفرین اگر باشی | بی خبر کی گذاردت ز شکار
گر ازین کار با خبر باشی | چهارم اگر قوش را گم کنی و مایوس

از پیدا شدنش شدی از روی صدق سه دفعه نادعلی را بخوان و هر بار بطریق که بیشتر منظنه داری بدم و بگو خدایا تو را بحق این کلمات قسم میدهم که آن قوش مرا بدست من باز رسان بی شک در ساعت پیدا میشود این احوال و اعتقاد من است که الآن بالابان هجده ساله و هفده ساله دو سه بهله دارم این نصیحت را جزو هوش و پند گوش کن که بد نخواهی دید ای فرزند اگر دیدی طرلانی هنگام غروب آفتاب آمد و بر درختی نشست او را از دور نگاه کن که گم نشود و بر آن درخت بخوابد تا سه چهار ساعت از شب گذشته تو چوب بلندی که بر آن درخت برسد بر دست بگیر و یک حلقه از موی دم اسب درست کن بر سر چوب مضبوطه به بند و یک وجب پائین آن حلقه موشمعی به بند روشن کن خودت بتنهائی رو بطرلان بروسی قدم با آن درختی که طرلان در او خوابیده ده قدم آهسته آهسته برو بایست صدا نده بقدر هفت هشت دقیقه بایست و شمع را خاموش کن بگذار دو سه دقیقه تاریک باشد بعد روشن کن آهسته آهسته ده قدم دیگر برو باز چند دقیقه بایست و شمع را خاموش کن بگذار دو سه دقیقه تاریک بعد روشن کن و بلند بگیر آهسته آهسته برو تا زیر درخت چراغ را به پیش روی طرلان نزدیک نگاه بدار ای فرزند در آن ساعت پر دل باشی چشمت خوب ببیند دست و پایت برعشه در نیاید دست پاچه نشوی خیال مکن این طرلانست

میشود علامت دویم پایش بسیار نرم و صاف و براق میشود پنجه و کف پایش
چین هم میرساند علامت سیم دم طرف راست و دم طرف چپ از آخر
که اورا عرب ردانی میگوید خیلی از دمهای دیگرش کوتاه تر میشود هر قدر سالش
زیاده شود آن دو دم ردانی از سایر دمها کوتاه تر میشود آلفرزند بدان مطلق
طیور سیاه چشم در شب با چراغ بگیر نمی آیند همین که روشنی چراغ را دیدند فرار
می کنند لیکن مطلق طیور زرد چشم را با چراغ میتوان گرفت الا بوف و
امثال او که در شب شکار میکنند نصیحت بدانکه اول علم شکارچی گری حوصله نصیحت
است و صبر و دوم خود شکارچی باید عاشق قوشش باشد و خودش مدام بقوشش
شکار کند نه آنکه بگوید من کبک زیاد بگیرم آقایم انعام زیاد بدهد یا آنکه فلان چیز
حرام است نمیگیرم کلاغ گرفتن و قره قوش گرفتن چه فایده دارد کبک و
تیهو میگیرم میبرم پیش آقایم کباب کند پیش بخاری بخورد و انعام بدهد احمق
نمیداند و خودش هم شوق بقوشش ندارد نمیداند اگر قوش زرد چشم در
صحرا شکار کرد و گرم نخچیرهای کلان مثل کلاغ والققود و مرغ آبی و از این
قبیل شد البته در کوره که مایه دارد کبک مفلوک خیلی بهتر میگیرد غرض
پول و بزور نمیشود باید خودش با وقوف و مایل شکار باشد که قوشش را
دوست داشته باشد سیم لازم است شکارچی خوش خلق و خوش زبان
بشاش باشد که خداوند کریم رزق او بخوبی برساند مدام شکارش بپای
خودش پیش او می آید پاک دست و پاک بدن و با نماز باشد تا خداوند عالم
او و قوش او را اگرسنه بمنزل برنگرداند در وقت سوار شدن برای شکار
چهار قل و آیه مبارکه آیة الکرسی را بخواند و بر اطراف خود بدمد تا خداوند کریم
او را و همراهان او را از همه بلاها محافظت کند و شر عقاب را از جان قوش

آن بچهٔ تازی که با این بازی بزرگ بشود معروف و چرخ شناس میشود که اگر هزار
آهو باشد و چرخ را بر این کله بیندازی تازی عقب هیچ آهو نرود مگر آنکه چرخ
او را میزند و او را میگیرد این تازی در پیش شکارچیان آهو معروف تمام است
که خطا نمیکند و عقب آهوی بی چرخ نمیرود چرا که وقت هوشش گرفتن با دلیجه
فهمیده است که اگر دلیجه نباشد خودش هوشش دو پا را نمیتواند بگیرد که باید
چرخ بزند بیندازد او بگیرد و دانسته است کم کم چنان عروقی میشود که اگر هزار
آهو باشد یکی را عقب نکند مگر نگاه بر آسمان میکند تا چرخش را به بیند کدام آهو میزند
که او هم برای او رفته باشد باز از نوع سیاه چشم گنجشکی هست خاکستری رنگ
و سیاه که او را بگردی بازوری و بفارسی الاکرکنه میگویند صفت او از گنجشک — از نوع سیاه چشم
قدری بزرگتر است بالهایش سیاه چشمهایش سرمه کشیده سیاه چنگال و
منقارش سیاه و با قوت و تند و تیز او هم گنجشک و تمیک کوچک که در
بهار در میان گندم و جو پیدا میشوند بخوبی میگیرد و خوب هم بطلب از دور می‌آید
آنهم دو نوع میباشد یکی خاکستری و سیاه چشم سرمه کشیده و یکی زرد رنگ
البته خاکستریش بهتر از زردش است این قدر بود صفات طیور زرد چشم
و سیاه چشم آن بود که گفته شد بنا چند باب در علم آنها ترا تعلیم کنم که استادان
این فن بر این بندهٔ پادشاه روحنا فداه رحمت کشند بدان عمر طبیعی این جانورهای
شکاری خیلی است اقلا بیست و پنج تا سی سال هم سر میشوند مشروط بر آنکه دست
بدست نشوند بدست یکنفر استاد با وقوف باشد من خودم هم بالابان بیست
طولاک داشتم اگرچه مثل اول شکار نمیکرد اما میگرفت بدان که علامت پیری
طیور تا چهار پنج سال که بالا رفت کسی نمیداند چلیست مگر خداوند و صاحب
خودش طیور ده پانزده ساله چند علامت دارد علامت اول کم نفس

میشود

چراکه قولی ندارد خاصیت سیم او برای پیوند قرقی بسیار خوبست خاصه طوبلکش
باشد امّا دلیجهٔ ناخن سفید بجز دمش هیچ بکاری نمی‌آید خودش هم در صحرا بجز
ملخ و سوسمار صیدی نمیکند در بلاد سورکت در راه اسلامبول از این جنس را دیدم
که در اطاق قهوه‌ها و طاقچه همه جا بچه میگذارد و کسی آنها را نمیزند و نمیگیرد دو
آنها هم مدام مثل کله کبوتر با هم در پرواز می‌آیند هر کجا کله دیدی بدان دلیجه
ناخن سفید است و ناخن سیاه کله با هم نمیگردند خودم دیدم عربهای انیزه و
شمّر را که بچه دلیجه ناخن سیاه را از آشیان در آورده اند بزرگش کرده اند تا
پر و بالش رسید او را با گوشت طلب میده همینکه قدری بطلب آمد موش
دو پا را میگرفتند بدین نهج که بند بپایش می‌بستند و او را می‌انداختند دلیجه
موش را میگرفت بعد بند بلندی بقدر ده دوازده ذرع باریک برپای موش
می‌بستند از دور دلیجه را می‌انداختند میرفت و میگرفت بعد یک بچه
تازی دو ماهه می‌آوردند یکپای موش را می‌شکست ول میکرد با شکسته پا فرار
میکرد دلیجه را می‌انداختند چند سر میزد و میگرفت بعد دو تازی سه چهار
ماهه را می‌آوردند موش را جلو بچه تازی ول میکردند تازی عقب میکرد بعد
دلیجه را می‌انداختند یکبیر تازی میزد و یکبیر دلیجه تا او را می‌گرفتند بعد
از چند موش پا شکسته یک موش تازه را می‌آوردند برای بچه تازیها ول
میکردند و یکچوب باریکی بقدر چهار انگشت بر گوش موش فرو میکردند و از آن
گوش در می‌آوردند که اگر بخواهد بسوراخ برود چوب مانع شده باشد معلوم است
تازی دو ماهه در صحرا به موش دو پا نمیرسد و نمیگیرد غرض موش را رها میکردند
دلیجه و تازی را هم عقب موش ول میکردند مثل چرخ و آهو و تازی هیچ تفاوت
ندارد قریب سی چهل سر میزد تا او را می‌گرفتند خاصیت کلی اینکار اینست

آنهم بر درخت مثل لیسیل بچه میگذارد در همه حال پوچ و بی مصرف است بجز دمش که ٢٠
بکار پیوند کردن پیقومی آید دیگر هیچ فایده ندارد خانه طولک و برا و فرقی ندارد
یکرنگ است شناخته نشود بعد دلیجه است و آن بر دو نوع میباشد
یکی آنکه زرد رنگ و تمام بدنش پر خال بسیار مقبول و دیگری زرد رنگ بیخال
و تمام ناخونهایش کوچک و سفید آن دلیجه اولی ناخن سیاه خودش در
صحرا گنجشک و بلدرچین و سار و از این قبیل چیزها را صید میکند چونکه خیلی بیخود کند
پرش است صیادان با آن رغبت نمیکنند مگر دو سه خواص دارد خاصیت
اول او در بوشهر و دشتی او را میگیرند و آموخته اش میکنند چنانچه اعراب
کلاغ قرقو را میگیرند و رسن باریک بلند بپایش می بندند نیم ذرع پائین آن
بند را پری بقدر گنجشکی می بندند و بر هوا میپرانند چنان تعلیم کرده اند که بقدر نیم ساعت
دور میکند از دور چنین مینماید که قوشی میخواهد جانوری بگیرد بالابان و سایر طیور
از دور برایش می آیند در ساعت کلاغ می نشینند و صیاد کبوتری جلو بالابان
و سایر طیور می اندازد معلوم میشود که همان کبوتر شکار کلاغ بوده گرفتن کبوتر
همان و بدام افتادن همان دلیجه هم بهمین سیاق است با او بالابان میگیرند
خاصیت دوم اینست که اگر چرخی را بخواهی با بالابان بگیر کنی یک دو دلیجه با
دو کره و طور باشه بگیری بگیر چشمش را بدوز برای چرخ رها کن و چرخ را ببیند از
تا او را بگیرد دو سه دست پرباد دیده بعد با بالابان صحرائی ببیند البته خطا
نکند سار و دلیجه برای چرخ آشیانی که بخواهی او را با بالابان بگیر و قره قوش
گیر کنی لازم است اما ای فرزند پس قلاب سار را مضبوط بر قلم خودش
با بندی قوی بسته باش و گوشت تا سه چهار نوبت بر پشت سار به بند و او را برای
چرخ بپران تا بگیرد یا کبوتر یا مرغ بکش و سیر کن اما دلیجه بستن ناخن را لازم ندارد

در کار خودش میشود همین که دید زحمت دارد بر میگردد و سعی در گرفتن نکند لیکن
بالابان داشش طولک اگر بدست قوشچی قابل باشد بهتر از بالابان بزدور میکند
علامت دیگر ترمتا بر دو جنس میباشد یک جنس او هر قدر طولک کند پرهایش
مثل یوری کری و بزی اوست ابداً فرق نمیکند و لو سه چهار طولک هم بشود جنس
دیگرش طولک که کرد پشت او کبود بن منقار و پاهایش زرد براق مثل کاه ربا سر
دمهایش سیاه من که نفهمیدم کدام جنس او کبود میشود و کدام جنس او هر قدر طولک
کند بحالت خود باقی میماند مثل سنلک و بیقوا است لیکن او را تجربه کردم سنلک
چشم سیاه هر قدر طولک کند پرهایش مثل بزیش است و بیقو کبود پشت و
سینه قرمز پاهایش نخودی رنگ میشود اگر پنج شش طولک بکند
چشم او قرمز میشود مثل قزل پنج شش طولکی بعد لیل است انهم قریب بترمتای
هست لیکن او درشت تر و سیاه تر بالهای سیاه بلند و پهن دارد پنجه‌اش
زرد رنگ و کوچک است خودش در صحرا کاکلی و سایر چیزهای کوچک را
میگیرد و خوب شکار میکند در صحرا اشل ترمتا هست اما بسیار بد خو و بی جرئت
است در شمیرانات و مازندران در باغها بچه میگذارند آشیانه او هیچ بکار
نمی آید لیکن طوری او بهتر است طوار او بقدر جره شاهین است شکاری
میشود ولی پر زحمت و شکار او پر زحمتش نمی ارزد مگر او را با ترمتای جفت کنی که
از بیانیه ترمتای او کاری بکند زیاده بر این کاری از او ساخته نمیشود بعد
سنلک است که با بیقو بسیار شباهت دارد لیکن بچه او کوچکتر است و سیاه رنگ است
آن خط سیاه زیر چانه را هم ندارد فرق اینست که سنلک چشم سیاه است
و بیقو ازرق چشم است شکار خودش در صحرا اگر گنجشک مفلوکی زخمی باشد صید
میکند والا قوت غالبش ملخ و قورباغه است انهم در باغها گردش میکند

تو بیاید از دیدن ترمتای کاکلی میخواهد چشمش را بر ترمتای دوخته است اورا بده بر دست آدمت او دست بلند کند و ترمتای را نگان بدهد که کاکلی اورا ببیند خودت از طرف راست کاکلی بیا آدمت را بگو بر دست چپ بقدر ده قدم از کاکلی دور ایستاده ترمتای را تکان بدهد خودت آهسته آهسته از طرف راست بیا و چوب را دراز کن و آن حلقه مو را بگردن کاکلی بیچاره ببینداز و بگیر اورا تا برای دست پر ترمتای خود معطل بمانی این ایجاد حقیر است و این عمل در فصل پائیز و زمستان بهتر از سایر فصول است و لذت و صفای شکار ترمتای کاکلی بسیار است چه بسیار با صفا و خوب دور میکنند با هم تا بگیرند لیکن در ایام بهار و هوای گرم مثل زمستان دور نخواهند کرد اگر ترمتای طوار خوبش باشد کبک و تیهو و بلدرچین و بلوه و چیزهای کوچک همه را می‌گیرد صفت بد او امینست که اگر بتهفا اورا بیندازی شکارش را بر میدارد و فرار کرده میخورد و بدست آمدنش مشکل است باید جفت باشد صفت بد دیگرش اگر اندکی گرسنه بماند انگشتهای خودش را دندان میگیرد اگر صاحبش غافل باشد همین که یکدفعه دندان گرفت و اندکی زخم کرد هیچ علاجی ندارد دیگر تمام پای خودش را بخورد تا بقلمش برسد اگر پای خودش را بنا بخوردن بگذارد چاره بجز ول کردن و آزاد نمودن او نیست پس باید تو چشمش غافل نشود و مدام اورا چاق نگاه بدارد که هم قوت دور کردن را با کاکلی داشته باشد و هم پایش را نخورد و سلامت برای تو بماند اگر خوبش نگاه بداری که پایش را نخورد طوالک هم پیش تو میکند اما خانه طوالک او مثل بزی او دور نمیکند مثل بالابان بز و خانه طوالک البته که بز هم نادان است و هم سبک است طوالک که شد سنگین نشود چرا که پنج شش ماه بسته است و پرواز نکرده است و هم استاد

میدانم که دو ماه از پائیز گذشته بر همه دنیا پیدا میشود و او را صیادان با طور
میگیرند و ترمتا مستغنی از تعریف است آنهم تر به سه نوع میباشد و او هم بالابان حر
صافی و احمر و شاهین و لقیف دارد سیاه او که لقیف باشد مدام دمع داشته بهتر از حر صافی
اولست برعکس بالابان قدری فراموش کار است اگر او را جفت بخواهی برای کاکلی
برسانی بزودی او را روزی سه دفعه و چهار دفعه بطلب و کاکلی زنده بگیر روز
اول و دویم و سیم که خوب گرم طبله بال کبوتر شد بعد کاکلی زنده را چوبی ببند به بند و
او را بر آن کاکلی که سر چوب بسته رها کن بگذار چهار پنج سر بزند آنوقت بگذار
بگیر دیمی از آن کاکلی بده بخورد باز بعد از بردن گوشت چنین کن روزی سه
نوبت خوب که گرم کاکلی میخ بند شد برو در صحرا یک کاکلی پردار خوب زرنگ
بر ایشان رها کن و هر دو را جفت بینداز تا بزنند و بگیرند هر دو را با هم سیر
کن سه چهار روز هم چنین کن بعد برو به کاکلی صحرائی بینداز در جائی که چاه و
باغات نباشد که در چاه میرود و هلاک میشود در باغ کاکلی را گم میکند و
خودش گم میشود صحرای صاف میخواهد هر چه زودتر او را عجله بکنی بهتر است
برعکس طیور که عجله کردن در آنها خطا است صبر لازم دارند البته ای فرزند
خواهی فرمود من اینقدر کاکلی زنده پردار از کجا بیاورم مصنف غلط کرده است
خودت غلط میکنی بیا با آسانی تو را تعلیم کنم که چگونه کاکلی زنده را باید بگیری همینکه ترمتای
تو خوب گرم طلب شد یک چوب که بقدر دو ذرع و نیم باشد بر دست بگیر و
سر چوب را از یک موی دم اسب حلقه درست کن و مضبوط آن حلقه را
بر چوب با نخ سفیدی به بند موی دم اسب هم اگر سفید باشد بهتر است ترمتا را
برداشته برو در صحرا همینکه کاکلی دیدی ترمتای را بدست دیگری بده و خودت
ده پانزده قدم دور بشو از یکطرف کاکلی ترمتای را بطلب تا ترمتای بر دست

آنجا را جور سعده میگویند بهر جهة همین که ازین جور خارج شدیم طاق کسری و گنبد
حضرت سلمان را گم کردیم از شدت باد نمیدانیم کجا میرویم من و ملازمانم
حیران و سرگردان ماندیم با وجودیکه هزار مرتبه باین مکان شکار آمده ایم
قادر بر آن نبودیم که راه پیدا کنیم تا اینکه بر زمین بشن زار رسیدیم فهمیدیم
که از جور در رفته ایم و حضرت سلمان بر دست چپ ما مانده است باد چنان
می آید که دماغ و چشم اسبها را پر از ماسه و شن کرده است قادر بر حرکت نیستند
در این بین دیدم یک دال مردار خوار بسیار بزرگی از آسمان آمد بر جلو ما نشست
بهمراهان گفتم بهمان صنعت عرب ها من این دال را میگیرم رفتم تا بالای باد این
دال مردار خوار را گرفتم علاوه بر آنچه باد بر چشم او ماسه میریخت منهم با دست و پاشن را
بر باد میدادم و پیش میرفتم تا بر سر دال رسیدم دیدم بیچاره سر خودش را
بر زیر پر پنهان کرده است و خوابیده است خودم را بر رویش انداختم و او را
گرفتم دیدم چشم و دماغش پر از شن است که قادر بر نفس کشیدن نیست او را در
بغل نگاهداشتم تا بحضرت سلمان آمدیم آنروز آنقدر گوشت بگیریم نیامد که گوشتها را
سیر کنیم بره فربه شیر مستی را خریدیم برای کباب لایق و برای اکل طیور هم واجب گشتم
گوشتها همه را سیر کردم جگر و دل را بر دال خورانیدم و او را بعد از یک روز مرخص
کردم آهو را هم اگر باد نمیزد و بوی آدمیزاد را نمیداد البته او را هم بهمین سیاق
صید میکردم. نوع دیگر سیاه چشم و مرزناق است که هم چشم سیاه و هم زرد چشم
میشوند فرقی با هم ندارند در رنگ و صفت هر دو مانند یکدیگرند بنوعی که علامات
او در زرد چشم ذکر شد هر دو بچه ماهی شکار نمیکنند نوع دیگر سیاه چشم ترمتاست
آنهم بر سه رنگ میباشند سیاه او بهتر از زرد و سفیدش است آشیانه او را هیچ
صیادی ندیده است و نمیدانند که در کدام مملکت میرود و بچه میکند این قدر

باد بالاپانرا میگیرد بخط مستقیم رو ببالاپان با دست و پا آن ریک و شن هارا
بباد میدهد همه ریک و شنها را باد بر سر بالاپان میریزد صیاد زود زود پیش می آید
و شن را با دست و پا بباد میدهد و بکار خود مشغول است شن هارا بر چشم بالاپان
میریزد بالاپان هر ساعت با پر خود چشمش پاک میکند صیاد خاک هوا میدهد و تند
تند پیش می آید لاعلاج بالاپان از زیادتی ریک و شن چشمش و دماغش پر از
ریک میشود چشمش را روی هم میگذارد باز فایده نمیکند سوراخ دماغش هم از ریک پر
میشود لاعلاج سرش را زیر بالش میکند که آسوده شده باشد صیاد خاک برباد
و تند تند پیش می آید می بیند که بالاپان از ترس ریک و باد سر خود را زیر پر کرده
خوابیده او را با دست میگیرد من خود با چهار پنج چرخ و بالاپان آهوگیر رفتیم بزیارت
حضرت سلمان که چند روزی هم زیارت و هم شکار آهو کرده باشیم روزی
صبح زود سوار شدم و امید چنان داشتم که پنج شش آهو را گرفته با هشت نه
سوار قوشچی دو فرسخ دور شدم دیدم کم کم بنای باد شرقی را هوا گذارد تا اینکه
دو ساعت قبل از ظهر در معدن آهو رسیدم از چپ و راست همه آهو است لیکن
از شدت باد قدرت چرخ و بالاپان انداختن را نداریم هوا تیره و تار شد
باد چنان تندرو شده است که بر پشت میکشد اکنون هم از عرش سلیمان
چنان زور آور شده که میخواهد بار را از پشت اسب برکند و بصحرا اندازد لاعلاج
چرخ و بالاپانهای نازنین را قباپانچه کردیم در بغل و دامان گذاردیم در ریگی هستیم
که آنرا جور سعده میگویند خاک و ریک ندارد چونکه در بهار که دجله طغیان میکند
اینجا را آب میگیرد علف و نی کمی سبز میشود گودالی هست بقدر دو فرسخ عرض
پیشش هفت فرسخ طول در این گودال مداوم از بابت علف آهوی زیاد هست
و سعدگوفی هم که دوائی معروفست معدنش در آن زمین است از این بابت

قدم میرود دور و شکارش را نگاه بحسرت میکند تا این دو دسته شکارچی بر سر هوبره
میرسند بجلدی و چابکی با چوب خودشان شکم زمین ریگزار را به تعجیل شکافته
یکنفر در جوف آن میخوابد و روی او را با شن و ریگ میپوشانند در حالتی که یک
دستش دراز و باز از ریگ تا نزدیک روی او را میپوشانند بالجمله جمیع اعضایش در زیر
ریل مخفی است مگر بینی او که بجهة تنفس باز است هوبره را بر کف دست او میگذارند
و خودشان دور میشوند بکار خود مشغولند بعد از نیم ساعت بالابان بیابان را خالی و
بی مانع می بیند نزدیک مصید می آید آنچه نگاه میکند جز هوبرهٔ مرده که شکار نیم خوردهٔ
خودش بوده چیزی نمی بیند بدبخت از زیر زمین چه خبر دارد آهسته آهسته راه می آید
بروی هوبرهٔ شکار خودش می نشیند آن قرمساق زنده بگور میفهمد که بالابان
آمد و بروی هوبره نشست از لای پرهای هوبره در پی انگشتهای بالابان
میگردد و آن بیچاره بعجله مشغول پر کندن و خوردن است که مبادا عقابی
پیدا شده بیاید صیدش را بگیرد و سرش گرم خوردنست عاقبت یا انگشت یا قلم
یا یک جائی بدست صیاد میخورد همانرا مضبوط میگیرد مرده زنده میشود و از
زیر شنها در می آید و بالابان با آن شوکت را صید مینماید صید خود نا خورده صیاد
دیگر صیدش کند قید چرخان بوده دو چرخ در قیدش کند قسم دیگرش در ایامی که باد
شرقی بغداد نعوذ بالله می آید چه بسیار با دوام و تند و با قوتست از دو روز تا نه روز
زمان آمدن آن بادیست که شب و روز متصل می آید و دقیقه موقوف نمیکند چنان می آید
که کسی قدرت سوار شدن و شکار کردن بلکه تا در بر آن نیست که هیچ کاری بکند و در این
باد اتفاق می افتد که بیچاره در شکار است نگاه میکند از همه نوع طیور صحرائی از ترس
باد بر زمین نشسته اند که مبادا آنها را بلند کند و از چراگاه و شکارگاهشان دور بیندازد
اگر در آن ترماسه دارش دار بالابانی را دیدند بر زمین نشسته یکنفر میرود بالای

بشاهین است کلاغ کوچک و ابلق و درّاج و چاخرق را بخوبی میگیرد و بعضی را
هم دیده ام هوبره هم گرفت بسیار شباهت به لیل که در ولایت طهران
هست دارد بعد چرخ است و آن بر چهار نوع است نوع اوّل همین است چرخچی
که در کوههای ایران و روم است در بهار صیّادان بچهٔ او را در می آورند
نوع دیگرش در برّ نجد که ملک روم است پیدا میشود مثل ماقر قره و هوبره بروی
زمین تخم میگذارند او را چرخ مالغی میگویند نوع دیگرش در کوههای نجد و در جائی
که آب برده است لانه میکنند اعراب میروند و می آورند او را حجازی
میگویند همهٔ این نوعها اگر از آشیانه در آوردی چرخ است و اگر با طور گرفتی
لفیف است لیکن چرخ مالغی بسیار بسیار خوب است چه برای آهو و چه
درنا و قره قوشش بهرچه حکم بفرمائی قصور نکند پرش مالغی میتوانم بگویم زیاده
از شاهین است چرا که بارها داشتم و با شاهین درنا گیر جفت می انداختم خیلی
از شاهین جلو میرفت و درنا را میگرفت همه رنگ میشوند تا آنکه خال پشت
او زیاده قرمز رنگ است بهتر است مثل دلیجه از همه چرخهای دنیا چرخ مالغی خال
قرمز دار بهتر است با وجودی که چرخ است و او را از آشیانه در آورده اند
هرچه بالابان حرّ صافی نجیب بکنند او بکند بجز پیش عرب انیزه هیچ
جای دنیا مالغی بهم نمیرسد مخصوص آن زمین است مدام خودشان در آن بر
عربستان بی آب خرگوش و هوبره میگیرند عربها دو قسم بالابانش را
میگیرند اتفاق می افتد که شکار میروند می بینند یک بالابان از هوا آمد
و هوبره را گرفت اینقدر صبر میکنند تا هوبره را بکشد بنا بخوردن میکند
میروند بروی بالابان مع بالابان قوت او را ندارد که هوبره را بر داشته
برود لاعلاج هوبره را رها میکند و خودش بقدر پانصد ششصد

مطلق العمر یعنی روی قباقش بی خال باشد و سرش هم بی مدامع است اوراحرّ
صافی میکویند و آلاجبالی است که حرّصافی نیست چراکه مدامع دارد بعد
بالابان لفیف است علامت او زرد و سیاه سفید میشود در همه نوعش
مدامع دارد در زیر چشمش سیاه است مثل چرخ آشیانه ای این نوع را درصورتیکه
بچّه اورا از آشیانه برداری اورا بترکی اتیل کی و بعربی وچرکی و بفارسی
چرخ میکویند و اگر از آشیانه پرواز نمود و باطور کرفتند اورا بالابان لفیف
میکویند لیکن بدان ای صیّاد که آشیانه آن چهار پنج نوع بالابان که حرّصافی اند
من این قدر سیاحت کردم از همه شکارچیان جویا شده ام هیچکس بچّه بالابان
حرّصافی را از آشیانه در نیاورده است و کسی نمیداند درکدام ولایت آشیانه
میکنند همین قدر من دیده ام که در دشتی و دشتستان اوّل پائیز از روی دریا از
طرف مسقط و بحرین می آیند و صیّادان آنجا با دام میکیرند خدا میداند که
از کجا می آیند و کجا آشیانه میکذارند آنچه در ملک عجم و ملک روم و فرنکستان
دیده ام همه لفیف اند و همه مدامع دارند مثل لفیف و حرّصافی مثل طرلان و
قزل است یا مثل اسب نجدی و یابوی ترکمنی است حرّصافی هر قدر طولک
بکند سال بسال بهتر میشود لفیف تا سه سال خوب شکار می کند بعد از سه سال
دزد میشود در شکار الآن دو بالابان حرّصافی پیش من هست یکی شانزده طولک
و یکی هفده طولک یکی فارسی و یکی احمر شامی است در غایت خوبی درنا را می کیرد
تا عمر دارد سال بسال خوبتر میشود چراکه نجیب است نوع دیگر بالابان لغیغی
که من او را بجز در بغداد در جای دیگر ندیده ام اهل بغداد او را جُردی میکویند
علامت او سیاه رنگ سرش اندک قرمزی و بالهای دراز سیاه که از دُمش
در رفته پنجه کوچک دارد طواراو بقدر جرّه چرخی میشود بسیار تند پرش قریب

بالابان لفیف

بالابان لغیغی

باشد نیکوتر است پنجه اش بی گوشت و خشک ساقش کوتاه و بیخ رانش
کلفت سینه و پشت او پهن گردن بلند قد پیشانی پهن چشمهایش در مغاک شده
ابرو پیش آمده و بالهایش تیز و باریک و کمر باریک این صفات که باشد

بالابان احمر شامی

بیعدیل است بعد بالابان احمر شامی است و آنهم بر دو نوع میباشد یکی اسود
دیگی احمر در نشان هر دو یکند الا قرمزی و سیاهی هر قدر درشت تر و دراز
تر باشد و صاحب وزن باشد بهتر است دُم قاپاق که عرب او را عمود میگوید
یعنی هر دو دم وسط او باید بیخال و بی نشان باشد و دُم طرف آخر و دم آنطرف
آخر از طرف بیرون که زیر همه دمها است عرب او را ردائی میگوید آنهم مثل
عمودش باید صاف و بی نشان باشد سرش بزنگ بدنش اگر قرمز است
قرمز و اگر سیاه است سیاه البته اسود شامی پر جرات تر و بهتر از احمر شامی

بالابان بدری

است بعد بالابان بدری است علامت بدری سرش سفیدی بی مدامع و بدنش قرمز پشت و سینه

بالابان بدری سفید

اش بی نشان گاهی میشود عمودش بیخال و نشان و گاهی میشود خال دار اگر خال داشته
باشد هر قدر ریزه و قرمز رنگ باشد بهتر است بعد بدو پسند است آنهم از جنس بدری است
بهمان علامت مگر فرقی که دارد تمام دم او سفید است که هیچ نشانی ندارد این

بالابان جبالی

بالابان اگرچه حرّ است لیکن بسیار کم است خوب و پر جرات هم نمیشوند بعد جبالی
است علامت او مدامع کمی دارد یعنی زیر چشمش سیاهی کم دارد پشت او بعضی دو
خال و بعضی چهار خال و بعضی شش خال که عرب او را ثریا میگوید عمود او هم گاهی با
خال وسط و گاهی بی خال میشود در هر صورت این نوع را عرب حرّ صافی نمیگوید حرّ
صافی آن چهار نوع است که عرض شد شرط حرّ صافی آنست که مدامع نداشته باشد
و آن نشانهای مذکور را داشته باشد علی قول قوشچیان عرب سالم ثریا یعنی پشت
او بیخال باشد ما صح ردائی یعنی این دُم طرف آخر و دم آنطرف بی نشان باشد

واورا باطور گرفته اند در همه صورت بحری با داغی رنگ او که مایل بزردی باشد
بهتر از همه اقسام است من با بحری آهو گرفته ام لیکن از بس دلیر و نازکست
خودش را چنان بر سر آهو میزند که بزودی تلف میشود این است که شکارچیان
آهوگیر برای آهو میل به بحری نمیکنند و از بابت هرزگی طبیعت او بهمه
ذکر شد مقبول نیست مطلق شاهین هر چه پنجه اش بزرگتر و ساقش کوتاه تر و بالهایش
باریک و بلندی گوشت انگشت وسط او را ببین و آن پولکهای روی انگشت او
بشمار اگر بیست و یک دارد البته بی عدیل است و الا هفده یا هجده پولک
زیاده نیست صاحب سینه و پشت پهن و انگشت درازی گوشت و جثه او
گرد و درهم ریخته چنانکه استاد گفته است بیت
باز میخواهم چو صعوه باشه میخواهم چو
گرد شاهین همین بحری چرخ میباید دراز
بعد بالابان است که ده دوازده بالابان
نوع میباشد اول آنها گنبدی است علامت او سیاه رنگ در دم و پشت
و بالهایش هیچ نقطه و نشانی ندارد الا سر او سفید و بی مدامع یعنی زیر چشم
و چانه اش هیچ خط سیاهی نداشته باشد او را گنبدی میگویند و بسیار
نادر و کمیابست من بعمر خود یکی دیدم در دشتی و دشتستان گرفتند برای من
آوردند بسیار درشت و طوار هم میشود چه برای آهو اگر بخواهی و چه برای دراج
بی عدیل است حیف که کمیاب است بعد بالابان فارسی است آن هم بر
دو نوع میباشد یکی قرمز و دیگری سفید علامت این دو یک است بالابان بحار
اولا باید مدامع نداشته باشد پشت او از پس گردن تا بدهن او که روغن دان
او باشد تمام با نقطه و نقش باشد هر قدر نقطه او قرمز رنگ تر است بهتر است
شاهبالهایش هفت بال از طرف چپ و هفت بال از طرف راست تماما با نقطه
باشد پایش سفید مایل بآبی منقار و زبان و ناخن او هر قدر سیاه تر و کوچکتر

باشد

رمائی معمول دارد خاصه یک آشیانه هست که اسم او را جرازه میگویند آن آشیانه
همه آشیانهایش پرجرات تر و خوبتر است اما شاهین طوری اگرچه پرنفس و تند
تیز پر است لکن بدخو ست چراکه خودش در صحرا صید کرده است از پرش خود
مغرور است که هر چیز را بخواهد میگیرد تو ایفرزند زحمتش را کشیدی تا او
را بدرنا و حقار و چیزهای درشت و کلان رسانیدی در وقتیکه او را بدرنا یا
بحقار نا بکار انداختی در زیر پای خودش مثل مرغابی یا کبوتر یا چیزهای کوچک
دیگر می بیند پی او میرود و شکار کلان تر از دست میدهد اما شاهین آشیانی
این حرکت لغو را نمیکند بهرچه حکم کنی بر وجود او حکمی ایفرزند اگر شاهین طوری
خوب و یا بحری ممتاز بدست تو آید و لاعلاج میخواهی با آنها شکار کلان کنی میباید
چشم چپ او را کور کنی تا آن شکاری را که تو میخواهی بیک چشم دیده باشد مضمون
چشم چپ خویشتن برآرم تا دیده نه بیند بجز راست تا که برای درنا
و حقار او را انداختی یک چشم به بیند و بگیرد چشم دیگری نداشته که جانورهای
کوچک دیگر را دیده باشد همه حواس او متوجه همان شکاری هست که تو او
را انداخته این تجربه را من کرده ام بدانکه شاهین طوری و بحری یک اندک فرقی
دارند مگر بحری با قوت تر و درشت تر است و جرات بحری هم زیاده از
شاهین طوری است چراکه اصل آن رومی است البته بچه آشیانه شاهین رومی
هم با جرات تر از همه شاهین ولایاتی که گفته شد خاصه سیاه چشم اما اگر بخواهی شاهین
طوری را بچیزهای دیگر بیندازی و در شکار خرده آن تماشا نمائی او را گورکن که
چیزهای کوچک را بهتر از شاهین آشیانی میگیرد و تماشا میدهد و خوبتر دور میکند
خاصه با کلاغ ابلق و یا بلاغ پدر سگ بعد بحری است باعتقاد من همان شاهین
رومی است چراکه معاینه دیده ام انقدر فرق دارد که از آشیانه پریده است

لیکن با این عمر خودم که مدام در شکار بوده ام و قوشهای مختلف دیده ام باین جنس
قوش ندیده ام همه میگویند شنقار است منهم میگویم بلی شنقار است چرا
که جفت او را ندیده ام بر هست و منیت او خدا داناست و دیگر شاهین است
و در هر مملکتی هست آنهم بر سه نوع است زرد و سفید و سیاه میباشد لیکن
شاهین سه محل بهتر از سایر ولایات دیگر است اول شاهین اروم است که در
خاک دولت آل عثمان است خاصه در سیواس که معدن شاهین اروم است
که باعتقاد من آن بچه بحری است چرا که خودم در سیواس وقت بهار رفتم از
بزرگ سیواس خواهش کردم که میخواهم بروم آشیانه شاهین را در کوه تماشا
کنم دو فرسخ از سیواس دور شدم بر کوهی رسیدم دیدم آشیانه شاهین است
ساعتی نشستم دیدم دو بحری که پدر و مادرشان باشند آمدند و طعمه آوردند
اعتقاد من اگر از آشیانه در آوردی شاهین اروم است و اگر با طور گرفتی همان
بحری است خودم باز در پیش یک شکارچی در سیواس دیدم که بحری بدست
داشت گفتم این چه چیز است و چه میگیرد گفت این شاهین است و خودم از آشیانه
در آورده ام و مدام با او قره قوش میگیرم پس گفت با من بیا تا شکار شاهین
خود را بتو نشان دهم من در خانه او رفتم دیدم ده پانزده قره قوش زنده در خانه
بالهاشانرا چیده ول کرده است و معلوم شد که اینها را شاهین شکار نموده است
من عاشق این شاهین شدم بهر قیمت که خواستم نداد چرا که خودش هوس
شکار داشت غرض اول شاهین اروم است دوم شاهین جبل شمر است
که در راه مکه معظمه میباشد سیم شاهین اردبیل است که خاک ایرانست شاهین
این سه ولایت خوبترند از سایر بلاد اگر چه شاهین جبل بسیار کوچک است اطوار شم
بقدر جره شاهین سایر ولایات است اما تیز پر و باجرات تر است بهر چه ح

بنوعی

عس شد و ایضاً در سنه ۱۲۸۶ از بخت بلند و طالع برومند اعلیحضرت شاهنشاهی
افداه چون علامات و آثار شنقار شناخته شده بود صیادان این بنده
ت خار و ورامین یکدانه جرّه او را صید کردند و این نیز طولک بود و الآن که قریب
ده است در دست بنده هست و اول بهار است او را شکار حقار و جرده
نوده ام و بسیار تند پرش و خوشخو و پرجرات و رشید است احال در طولک
انداخته ام تا خدا چه خواهد صفت جرّه او کلفت و کوتاه بقدر بالابان طواری
ت اینکه میگویند شنقار پادشاه جانوران است و اگر در قوشخانه پیدا شود
شها از نشیمن پائین می آیند و از یک کله درنایی شان خلاصی ندارند همه
ت و چنین نیست یا شنقار این جوان نیست که من دیده ام و اگر هست
تشریفات را ندارد و لیکن من هیچ قوشی در عمر خود ندیدم بلکه شکارچیان این عهد
یدند خاصه زدن و بلند شدن او را نه شاهین و نه بالابان از هیچ کدام
م بارها با شاهین خوب درناگیر جفت او را انداخته ام از شاهین جلو افتاده
ت و درنا را گرفته است الآن از همه جنس قوش پیش من پنجاه بهله هست
دام از نشیمن پائین نمی آید و هیچکدام حرمت و این تشریفات را بجهة او مرعی نمیدارند
ر آنجناب از عقاب خوف میکند و هیچ قوشی هم با او حرمت نمیگذارد و
رنا هم مثل سایر قوشها بگیر امیگیرد و همه را میکشد چه بسیار اتفاق افتاده است
ابان را خود بگله درنا انداخته ام از بالا پائین آمده است برای کله
ز تندی خود شش بگیر اچنان زده است که سیلی اول او را خورد کرده است
شده و دیده است که درنای دیگری بر او نزدیکیست سر او را گرفته است
ت تندی و حرص درنای اولی را که کشته است ندیده است بلکه سه
م دیده ام که زده و کشته است این حساب نیست همه وقت چنین نمیکند

۲۶ فرنگستان افتاد که از هر نوع طیور و وحوش را از هر ولایت می آورند و بقیمت
گزاف میخرند و نگاه میدارند برای تماشای مردم بعد از چهار پنج سال که مردم
دیدند منسوخ شد میفروشند با خود گفتم لابد این هم از همان جورهاست که چندین سال
در قفس بوده از شدت نکردن حرکت و پرواز سینه اش بسته عروق در جسدش
خسته شده مثل طوطی که تندتر از همه نوع پرنده است او را قرقی تنگ گیرد چونکه همیشه
در قفس است و پرواز نکرده است قدرت پرواز ندارد با خود گفتم اینست و بجز
این نیست تدبیر این کار را باید کرد شنقار را همه روزه بر میداشتم و بر سر ماهور
بلندی میرفتم و او را بهوا می انداختم بمردن مردن می آمد تا ته دره می افتاد قرار
دادم صبح پنج دفعه و عصر پنج دفعه کار من همین بود که همه روزه او را بهوا می انداختم
تا دوازده روز یوم سیزدهم دیدم آمد تا ته دره و نه افتاد و رفت بر سر ماهور بلندی
نشست گفتم این عمل بس است همه روزه او را در سرازیری میطلبیدم که بسهولت
و شوق آمده باشد چند مرغ برایش کشتم و او را گرم طلب کردم و دست پر درنا
و بدرنده رفتن بدرنا او را آموختم تا آنکه در جلو اعلیحضرت شهریاری روحنا فداه
در هنگام مراجعت از زیارت قم در منزل پل دلاک او را انداختم با جلال و
شوکت درنای بزرگی را در آسمان چنان زد تو گوئی که هرگز ز مادر نزاد بی
روح از آسمان بزیر آمد باری شنقار بسیار خوشخوی و خوش طبیعت میباشد
در تابستان با وجودیکه در ییلاق شمیران در باغ زرگنده بسته ام باید مدام
در سبزه و رمل و روی سنگ ریزه را آب پاشی کنم تا استراحت کنند
یخ و برف را میخورد امسال که سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج است
دو سال است بدست من است و دو طولک پیش من میکند امسال سه ماه بیشتر
از پارسال از طولک در آمده ببینیم تا چه مقدار او شده باشد وقایع احوالش اینست

یا اینکه جنس شنقار چنین است و زنش بقدر سه بالابان می آید آنقدر علم سیاه چشم
میدانم که ده دوازده طولاک کرده است تا بدست من رسیده است نمیدانم
در بزی و یوری گری چه رنگ بوده است که بعد از ده دوازده طولاک این
رنگ شده است بعد از در آمدن از طولاک نهایت سعی را باو کردم و کلاه
بر سر او نهادم و اسم او را شنقار گذاردم چند روزی در زیر کلاه او را صدا
زدم تا اسم خودش را فهمیده و بهوش آمد و حریص در گوشت خوردن شد
در صحرا رفتم رسن کلفتی باندازهٔ جثهٔ او که پاره نکند بر پایش بستم بدست
قوشچی دادم و خود طبلهٔ بال کلنگ را بدست گرفتم قوشچی کلاه شنقار را
برداشت شنقار از دست او بلند شد که پیش من بیاید در وسط راه افتاده
با خود تعجب کردم که او را چه شده است نگاه بر بال و پرش میکنم هیچ عیب
ندارد و باز کلاهش کردم نوبت دیگر بدست قوشچی دادم با خود گفتم گاه هست جثهٔ
او گران و سنگین است و میدان او کم است چرا که رسم سیاه چشمان اینست
تا دو بنا شد و یار نداشته باشد به تند و تیزی پرواز نکند بقدر صد قدم قوشچی را با
شنقار دور فرستادم ایضاً صدایش کردم حیوان از دست قوشچی بلند شده ده قدم
پیش روی قوشچی افتاد بیچاره بدویدن پیش من آمد دیدم ابداً نمیتواند پرواز
بکند فردایش باز در صحرا رفتم ایضاً طلبیدم مثل روز گذشته رفتار نمودم گفتم
گاه هست این رسن سنگین است توکل بر خدا کردم رسن را از پایش باز کردم
بجز پاچه بند چیزی در پایش نبود او را از صد قدمی طلبیدم دیدم جلو قوشچی افتاد
پیاده دوید تا به پیش من آمد او را اسیر کردم و سر بجیب تفکر فرو بردم با خود گفتم
که همه بال و پر و اعضای شنقار درست است و هیچ عیب ندارد چه باعث شده
که قدرت پرواز ندارد و خیالهای دور و دراز میکردم تا خیالم بجا نور خانه

یعنی ملکه هیچکس ندیده بود بلی اسمی شنیده بودم که شنقاری در دنیا هست در عهد
دولت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه ظل الله روحی و روح العالمین فداه
در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار ایلچی از ولایت روسیه بقیمت گزاف خریده
بودند بحضرت پادشاهی برسم پیشکش آوردند از روی مرحمت شنقار را بدست بنده
درگاه مرحمت فرمودند تا او را بر سر شکار درنا آورده باشم بنده شنقار را از دست شاه
گرفتم و پاچه بند او را بوسیده و بر سر نهادم   بگرفتمش ز دست ملک همچو بندگان
بوسیدمش دو پای و بسر بر نهادمش   بعلم شکارچی گری دیدم از هر طرف
سه بالش مانده است معلوم شد که از نیمه تولک او را برداشته و تولک
نکرده است او را آوردم در قوشخانه بستم اقسام گوشتهای خوب براو خورانیدم
بعد از سه ماه دیگر در نهایت خوبی و قشنگی از طولک درآمد پرهای کهنه را ریخته
پرهای نو تازه درآورده اول صفت او را بیان کنم که بر استادان این فن
پوشیده نماند جثه او بقدر یک و نیم بالابان خیلی طوار است سر و پشت او خاکستری
رنگ مایل بسیاهی و همه پر پشت و پر دم هر پری دو خال سفید بسیار ریزه دارد
از پس گردن الی کمر خاکستری رنگ و خالهای کوچک سفید مایل بزردی دارد
و سینه اش سفید رنگ سر هر پر سینه اش خال سیاه کوچکی دارد و اطراف
پر سینه او سیاه مثل زنجیر درهم ریخته ساق او بسیار کلفت و کوتاه پنجه اش با آن جثه
کوچک لیکن کلفت و گوشت دار چشم سیاه و ناخن و منقار او سیاه رانش کلفتی
ران چرغ و قره قوشی شاه بال و میانه زرد چشم و سیاه چشم نه بکوتاهی بال قرل و طرلان
نه به بلندی بال شاهین و بالابان دمش هم پر خط و خال مثل قره قوش آینه لی
چند پر سفید در پشت او هست نمیدانم از زیادی طولکست یا چیز دیگر
چرا که بعضی چرخ و بالابان دیده ام که از شدت طولک زیاد پر سفید در می آورد

انشاءالله خوب میشود بنده خود این تجربه را کرده‌ام خواص دیگر او اینست که اگر
چرخ را بخواهی عقاب بگیر کنی لابد باید بعد از تمام شد دست پر او بگیرد و بچهٔ
کچل چرکس را بگیری چرا که برنگ عقاب است اما کوچکتر و کم پرتش و بی آزار و
بی منیه بسهولت چرخ او را می گیرد و کلاغ سیاه قزقون و دال مردارخوار هم
داخل طیور سبع حساب کرده اند گویا چنین هم باشد درنده اند بلی پوست
شتر مرده را پاره میکنند اما که کبک را نمیتوانند بخورد بجز مرده خواری کار دیگر
از او ساخته نشود اما کلاغ قوزقون را من خود دیدم که کبک را گرفت
و کبکش را من از دست او گرفتم از صفات او آنکه چشمش را اگر سوزنی
بزنی که تمام آبش در بیاید و کور بشود و او را در جای تاریک بگذاری بعد از
یک شب و روز چشمش خوب میشود و بصورت اول بر میگردد و صفت
دیگر او را صیادان عرب با تله می گیرند و تعلیم میدهند مثل آنکه در دشتی
و دشتستان فارس و لنجه را تعلیم میدهند برای گرفتن بالابان و سایر طیور
شکاری در عربستان بهمان سیاق کلاغ قوزقون را تعلیم میدهند و در کرمان
شاهان و سایر جاهای دیگر با شاه بوف میگیرند غرض همه این نوع عقاب
که مذکور شد ییلاق و قشلاق می کنند الا عقاب ماه دم که از بس غره
بر خودش و شکارش هست چه بسیار کم صحرائی میشود و در صحرا نمی نشیند
الا بضرورت عقاب ماه دم از بس غرور دارد و زور هوای برفش
با تاب آفتاب یکیست و مدام در کوههای بلند شکار کبک و خرگوش و
بز شکار کوهی میکند این اجناس همه صحرا را خوشتر از کوه دارند چرا که همه نوع
حیوان سردسیر و گرمسیر می کنند اینها هم در پی آنها بگرمسیر می آیند
و بسردسیر برمیگردند دیگر شنقار است که در این مدت شکارچی کم دیده‌ام

کلاغ قوزقون

[illegible]

که عرب اورا عمود میگوید و صیادان عجم و ترک اورا قاپاق میگویند از همه دمهایش
کوتاه تر است و دمهای اطرافش بلندتر است رنگش خاکی رنگ و نقطه های سیاه
دراز در سینه دارد و پنجه کوچک و ساق بلند دارد دوم آنست که مدام درکنار نی زارها و
مردابها در جستجوی قرباقه و موش است قلم دراز بی پر و پنجه نحس کوچک و سیاه
یکرنگ مگر سر او اندکی سفیدی دارد سیم سیاه رنگ سرش قدری سرخ و دو چشمش
سیاه رنگ و عمل اینهم مثل آن دو است هر سه پوچ و بی عرضه اند قزل کلان گیر
خوب اینها را میگیرد و چیلاق قاپاق کوتاه اگر بدست قرقی یا ترمتای شکاری ببیند
خیلی تلاش برای آنها می کند که از دست آنها بگیرد اگر بتواند میگیرد والا باز در
عقب جانور مرده و موش گردش می کنند بدانکه اینها همه از جنس
عقاب میباشند حتی کچل چرکس و دال که آنها بجز مردار چیزی نخورند صفت دال بزرگتر صفت دال
از همه نوع طیور است و منقارش بسیار با قوت که پوست شتر مرده و خر مرده
را پاره کند بچه اش در بزی سیاه رنگ باشد یک تولک که کرد زرد و سیاه
رنگ سر تا گردنش بی مو و چشمهایش سیاه اما کچل چرکس بچه او در بزی سیاه است
و خال سفید ریزه در سینه و پشت دارد سرش بیمو تا گردن و زرد رنگ یک
تولک که کرد چند پر سفید بهم میرساند در تولک دوم سفید میشود الا سر
شاه بالهایش سیاه میماند خواص او برای چشمی که جرب داشته باشد مدام
آب زیرش کند و مژگانش ریخته باشد یا زخمی که هیچ مرهمی خوب نشود اورا بگیرند
و شکم اورا پاره کنند خزانه اورا در بیاورند بدان خزانه اش درآخر عزم
زور قلیت و کسافت اورا دور کنند و اورا بر روی زخم ناسور بسته باشند
تا فردا صبح بقدرت خدا کرمهای بسیار ریزه از آن زخم بیرون بیاید و
در آن خزینه کچل چرکس را جمع شود اورا به دار مند و یکی دیگر تازه ببیند از ناشته تو بت

نوع دیگر عقاب زرد است که بچه را بنده در خدمت حضرت شهریاری رسانیده‌ام
و بر سر شکارش آورده‌ام علامت او پشت سیاه مایل بزردی سینه زرد رنگ خالهای عقاب زرد
سیاه دراز دارد سر و گردن مقبول قریب بطرلان دربزی او را عقاب سلیمانیه باوی
مینامند نوع دیگر بوق خوره است علامت او سر و گردن و سینه و پشتش سیاه عقاب بوق خوره
مایل بزردی مدام در مردابها و کنار نیزارها میباشد اگر مرغابی زخمی یا لاشی پیدا
بکند بخورد و اگر بدست نیاورد بقرباقه و ماهی مرده قناعت کند او را از این جهت
عقاب قرباقه‌چی نیز گویند و اهل کردستان سلیمانیه او را بوخوره مینامند
نوع دیگر دوبرار است که مدام جفت شکار می‌کنند هرچه عقاب کند او نیز بکند عقاب دوبرار
علامت او دربزی پشت سیاه مایل بزردی و سینه قرمز رنگ بی خال و
سیاهی تولک که کرد سینه اش تمام قرمز میشود جثه اش مثل سایر عقاب چندان
بزرگ و درشت نیست جثهٔ او بقدر قزل چینلی طوار است پرهای رانش
تا پاچه ریخته است صاحب جرئت و جسارت است بنده خود در عربستان بچه را
با چرخ قره قوش گیر گرفتم در عرض چهل روز او را رسانیدم با او دراج و پیلاو خرگوش
و حقار گرفتم دوستی از من گرفت برد بهمدان آشیانی او بسیار بد است و کم
پرّش توری او بهتر است چرا که با آشیانی او سعی کردم هیچ نشد ولی از
سایر اقسام عقاب خوشخوی تر و چابک تر میباشد نوع دیگر از عقاب سار است عقاب سار
و آن بر دو نوع میباشد یکی سیاه بی نشان که پا و بن منقار او بغایت زرد است
و دیگری زرد هر دو جنس آنها بدخو میباشند خودشان در صحرا اگر جانور زخمی یا الکته
شده‌ئی را ببینند میگیرند و یا از دست قوش دیگری که شکار کرده باشد و بتوانند
ستم کنند شکار او را از او میگیرند و الا خوراک اصلیشان موش و قرباقه و سوسمار است
بکار شکار نیایند نوع دیگر چیلاق است و آنهم بر سه نوع میباشند یکی دودم وسط او چیلاق

نخورد و حیاتش بسته بگوشت ماهی است او را خود با چرخ گرفتم و نگاه داشتم هیچ نوع
گوشتی نمیخورد الا گوشت ماهی باب دویم در بیان طیور سبع سیاه چشم که
در این عمر بدست من آمده است و از هر جنس او را بقدر خودش شکاری کرده ام و
دیده ام بدان اول آنها عقاب است و آن بر هفت و هشت نوع میباشد
اول آنها عقاب ماه دم است از همه نوع عقاب جسورتر و باقوت تر و شجاع تر است عقاب ماه دم
علامت او سر دمهایش سیاه و باقی دم او سفید سینه پرکینه سیاه و پشت او نیز
سیاه سر و سینه و پشت یکرنگ بی خال و نشان بسیار درشت و در گرسنگی صابر و توانا
که اگر هفت هشت روز شکاری نکند و سیر نشود پر و اندازد بی قوت و بیجان
نشود مدام در کوهها کبک و خرگوش و بره شکار میگیرد چندان در بند ییلاق و قشلاق
هم نمیباشد مدام او را در زمستان در کوههای پر برف دیده ام که مانده است با قوت
و شوکت شکار میکند دوم عقاب کوجیکان است علامت او دمش سفید عقاب کوجیکان
یکدست کوتاه قد و کلفت و پشت و سینه اش سیاه بسیار تیز پر منقار او درشت
بقدر منقار دال مردارخوار و زرد رنگ مثل کاه ربا شکارشان مرغابی است
مدام جفت شکار می کنند و با هم میخورند بالهای بلند دارند مدام در کنار
آبها و جاهائی که مرغابی دارد هستند بعد عقاب آشینه لی است که در جثه عقاب آشینه لی
کوچکتر از آن دو نوع میباشد علامت آن پشت و سینه و چنگال و منقارش
سیاه سر او سرخ رنگ مایل بسیاهی در پشت او چند پر سفید دارد از نیابت
شکارچیان او را آشینه لی میگویند نوع دیگر کرلک علامت او بحسب جثه عقاب کرلک
بقدر ماه دم میشود کل تاقلی رنگ با نقش زیاد سر و پشتش همه یکرنگ مخلب
و منقارش سیاه و کلفت و باقوت هرچه همه بکنند آن بدرسک نیز کنند
نوع دیگر سیاه بی نشان است سر او اندک با بدنش فرق دارد و چندان عرضه ندارد عقاب سیاه بی نشان

این حکایت عوام است عاقبت رفت و او را با تفنگ کشت روز چهلم فوت شد
این را بچشم خود دیده ام یا موت او چنین بوده است که با زدن هما موافق افتاده
است یا چنین است که مشهور است خدادانا است و خودم در شهر زور سلیمانیه دیدم
عقابی بر سر سنگی نشسته است چرخ قره قوش کبیر بسیار خوبی داشتم و برادرم را کردم
و او را گرفتیم دیدم هما است از خوف فوت پنجه مت رهایش کردم و مشهور است
اگر سایهٔ همای بر سر هر کس بیفتد البته بدرجه سلطنت و پادشاهی میرسد این
سخن را راست میتوان شمرد و بصدق و حق یاد توانم کرد زیرا که خویشتن بتجربت
رسانده ام همای سایهٔ دولت مرا فکند بسر که جای کشت درین سایهٔ همایونم
بفر بند کیش شاه بخت خوشتنم همین دست عطایش قرین قارونم نوع دیگر
دَمِر دِزناق است چشم سیاه هم میشود و چشم زرد هم میشود مثل سنگک و پیقو علامت
او پشت سیاه و سینه سفید و ناخن و منقار سیاه چهار انگشت او همه یک
اندازه از چهار طرف کفش در آمده ساقش بسیار کلفت کف پایش و انگشتانش
مثل سوهان خاردار سر او مخرّمات سیاه و سفید همه ناخن او یکقد و کلفت زیر و
خشن خداوند عالم دست او را برای گرفتن ماهی چنین خلق کرده است که
می آید بقدر نیمساعت در دریاها و یا جوبهای عمیق در هوا بال زنان می ایستد تا
ماهی را دیده باشد در قعر آب از هوا خود را بر آب میزند بقدر دو سه ذرع غوص
میکند ماهی را می گیرد و از آب بیرون می آورد و او را در خشکی میبرد و میخورد و انقدر
قوت دارد که ماهی یکمنی را از زیر آب بیرون می آورد و بقدر دو سه
هزار قدم او را میبرد و آن دست و پای خوار دار او که خالق خلق کرده است
و راه معیشت آنست که ماهی لغزنده از چنگ او بدر نرود و اینکه گفته اند
مرغ هوا را نصیب ماهی دریا برای این مرغ است و هیچ گوشت بجز ماهی

تولک بکند مثل بر بیش خواهد بود ورنگش فرق نکند مگر خال سینه اش درشت تر شود
شکار اصلی خودشان در صحرا موش و گنجشک و بلدرچین هم گاهی میگیرند بسیار بدخو
و بی هنر و بی جان و بی طاقت است این بنده در خدمت حضرت شهریاری
روحنا فداه با دوستان شکارچی شرط کردم که اورا برسانم و کبک بگیرم حمد خدارا
رسانیدم و کبک گرفتم و از عهدهٔ عهد خود بیرون آمده ام و از پادشاه جمجاه
که بجاه از جمشید و کیخسرو برده است در این باب گرو بردم و خلعت استادی
پوشیده ام و شربت مرحمتش نوشیدم و در بغداد هم با شکارچیان بغدادی برسر
مادیان نجدی رهن بستم و پنجاه روزه اورا رسانیدم در حضور دوستان شکارچی
دراج و بلدرچین و ملیوه با او صید کردم و گرو گرفتم غرض آنکه با مرغ شب آهنگ
توان کرد شکار اما بدو صد زحمت و رنج بسیار و پس از روزگاری زحمت عطایش
بلقایش ارزش ندارد چراکه بدخو و کم پرش است لیکن عیب وی جمله
بگفتی بهترش بینبر بگیری خیلی پرنفس است بعد هماست چنانکه شاعر گفته است

صفت هما

همای بر سر مرغان از آن شرف دارد — که استخوان خورد و جانور نیازارد

علامت او اینست که پشتش سیاه و رنگ مایل بخاکستری و سینه اش حنائی بی نقش
دو شاخ از پر بالای سر دارد مثل شاخ بوف و ریش بسیار خوشگلی دارد بالهایش از قره
قوش بلندتر است و دو قپاغ دمش از ده دم دیگر درازتر بسیار باقوت که استخوان
ران سفید شده خر مرده را از زمین بلند میکند و از بلندی اورا بر سر سنگی می
اندازد که استخوان خورد میشود بعد خودش از عقب استخوان می آید و خورده
استخوانهای اورا برچیده میخورد و مشهور است اگر کسی بداند هماست و اورا بکشد
زیاده از چهل روز نمیماند روزی خودم در شکارگاه دیدم همائی بر سر سنگی نشسته مشخد می
داشتم جسور و صاحب جرات خواستم اورا با شمخال بزنم اورا منع کردم گفت

این

والّا اگر بدور افتاد محال است گرفته شود از صد بالابان تیز پرکی یا یلاغ را بدور
نمیگیرد امّا بحری و شاهین توری اگر خوب گرم بشوند بدور میگیرند و بسیار تماشا دارد
امّا باعی او که قدری سیاه رنگ تر است خوب دور نمیکند کوچکتر از شاه بوفست
نوع دیگرش بی شاخ است در بغداد و اماکن مشرفه بسیار است سفید مایل بزردی
قریب به تیقون است اورا عروس چاه میگویند خوراکش بیشتر کبوتر حرم است
قرمساق بیمروت صید حرم را شکار و قوت خود قرار داده است و شب با کبوتر
حرم را میخورد حضرات خدام هم هنگام بهار بچه آنهارا در گنبد و سوراخ
در آورده میکشند از یا یلاق کوچکتر است نوع دیگر بایه قوش است که اورا جغد
میگویند اکثر در جاهای خرابه پیدا میشود بجز اینکه برای شاهین بز که بخواهند تازه اورا
شکاری کنند بکار دیگر نباید بعد از گشتن دو سه کبوتر یک دو جغد حلکها با شاهین
بگیرد که سیر شود تا برای چاخرق گرفتن آماده باشد بجز این جغد را فایده نیست نوع دیگر
آهنگ است که اورا عوام مرغ حق میخوانند صفت او جثه اش بقدر کاکلی میشود بسیار
خوش خط و خال خاکستری رنگ مایل بسیاهی با خط و خال زیاد مقبول غرض انواع بوف
هیچیک در روز شکار نکند و از مکان خود هیچ حرکت ننمایند بوف ناچار شب
آهنگ نماید شکار بعد بیل باقلی هست که گردان اورا وشت ماله گویند و اعراب
اورا ابو حلکب نامند آنهم بر دو نوع میباشد یکی زرد و دیگری حنائی علامت زرد چشم
اطراف بنا گوش سیاه بد سینه بد سر و شانه و گردن پنجه های بد و قلم باریک و بلند
و نوع دیگر سیاه چشم و اندکی سیاه تر اما زرد چشم او در بزی حنائی رنگ است یک
تولک بکند پرهای سفید در وجودش پیدا میشود اما تولک دویم و سیم بعینه تیقون
میشود پشت او کبود و سینه اش سفید مثل تیقون توارش بقدر جثه قزل کوچکی هست اگر
کسی تمام از علم قوش با خبر نباشد میگوید جثه تیقون است اما سیاه چشم او هر قدر

قره بنشیند آن قوش که او را میزند حکماً در نشستن بوف بر قره بدام می افتد
تو از کمین جسته او را بگیر ای صیاد اگر بالابان خوبی باشد ترا بخندد آهسته بیر روی
او برو و او را با عزت از تور در بیاور و چشم او را با ابریشم بدوز با ریسمان و سوزن
خیلی نازک بدوز تا بدست شکار چیش که میرسد ترا زحمت کند نه آنکه لعنت
کند بوف آشیانی بهتر از توری است که خودش صحرا شکار کرده باشد چرا که بوف
آشیانی از هیچ چیزی نمیترسد چونکه نمیداند و بوف توری از قره قوش و چیزهای
دیگر میترسد طاقت آشیانی هم بیشتر از توری است اگر بوف خوب باشد بگیر روزی
صد دست بالای قره میرود از صبح الی ساعت پیش از ظهر و دو ساعت
بعد از ظهر الی یکساعت بغروب مانده اگر توری باشد زود خسته میشود بر سر قره
نمیرود جای دیگر میرود می نشیند که دخلی بتور ندارد شاه بوف را عرب
نهد اللیل میگویند یعنی پلنگ شب است هرچه قره قوش در روز بکند او
زیاده در شب میکند خرگوش و روباه را بخوبی بگیرد اگر او را در صحرا پیدا کردی او را
عقب کن سه پرتش بنهایت میکند بعد او را دستگیر کن که زود مانده میشود بشرط
آنکه در کوه و جای مایه دار و سنگلاخ نباشد زمینی باشد که تو او را مجال ندهی
همین که نشست تو برس و او را بلند کن دو پرواز یا سه پرواز زیاده نکند و دستگیر
شود اگر بخواهی او را برسانی اولاً آنهم چشم دوختن لازم ندارد بردست
بگیر در ساعت اگر بر دست نه ایستد سه چهار دفعه سرش را بزیر آب کن
گر در دلش هواست سرش زیر آب کن تا آتشش نشسته و راحت شود چو خاک
صفت یالپاغ — و او را گوشت خورنموده بسیاق مذکور با او رفتار کن نوع دیگر یالپاغ است آنهم بر
دو نوع میباشد یکی صحرائی است و نوع دیگر در باغها پیدا میشود اما صحرائی
او بسیار خوب دور میکند اگر باز یا شاهین یا قوش دیگر دست رو او را گرفت

رها کن تا بر دو بدان و سله بنشیند و گوشت را بخورد چوب را بر زمین سست فرو کن
که همینکه بوف بر او بنشیند بیفتد که آویزان نشود زحمت بکشد تا آنکه پانصد ششصد
قدم از دور برود و آن سلهٔ سیاه را بگیر در نهار بجز گوشت بی پر هیچ پرندهٔ از مرغ
و کبوتر بدست او مده که پرنده گیر نشود اگر حیوان پرنده بدست او بدهی
بد است چرا که بعد از آنکه خوب گرم قره شد و از دور رفت بر قره نشست بلکه
بالابان بسیار خوبی آمد و در تور افتاد آن بوف پدرسگ قره را اول میبیند و بالابان
تا زمین را در تور میگیرد و تا صیادش برسد بجز دیگ فشار او را کشته است و دیدنت
سودی ندارد همان گوشت و قره را باید بشناسد همین که از راه دور بر سر قره
رفت تو توری از ابریشمین شش یا هفت لا درست کرده نگاه بر زمین بکن
خاک آن زمین هر رنگ باشد تور را بهمان جور رنگ بکن اگر در سبزه زار باشد سبز
کن و بگذار که بالابان زمین را با تور فرق نبند این تور بقدر پنج شش ذرع عرض و
سه ذرع طول یک بند ابریشم باریک خیلی بلند برنگ خودش از بالای تور بسته
باش دو چوب باریک بلند بقدر همان تور مثل دو گرهٔ قرقی گیر ده پانزده
قدم از تور دور زیر آن بند بزن چنان بزن که بمجرد حرکت تور بند کور افتاده شود و آخر
این بند را خیلی دور برده باش بر میخی بسته باش آن قره را یک پاچه بز پاره
بدان قره مضبوط به بند آن چوبرا در وسط حقیقی تور بقدر یکذرع و نیم دور از تور
بر زمین فرو کن و خودت بوف را بر دست بگیر و قره را نشان بده پشت بر قره
بقدر پانصد ششصد قدم برو از آنجا بوف را هوا بینداز و برای آن قره همان جا دست
پیش خودت همان بوف نگاه بکن اغلب طیور برای بوف خواهند آمد بیرون میا
ببین آنچه بالابان اگر نزدیک کوه باشد بلکه قزل و طرلان همه حیوانات برای زدن او
می آیند با او میرسند و او را میزنند او همین ملتفت قره است برای قره میرود همینکه بروی

وخوش خط وخال تر در ولایات ایران بسیار کمست ومیگویند که در هندوستان کلاغ
ابلغ را با او میگیرند بنده ندیده ام خدا داناست بعد سنج است علامت سنج کردن کلفت صفت سنج
است پایش مثل قوش و سینه اش با نقش مثل طولان سفید پشت او سیاه بی نشان
وشکارچی او را به بیند میگوید بسیار است وبسیار شباهت بسیار دارد وهمان قدرها
میشود شکار او بجز مار هیچ نیست مارخور است مارهای درشت وبزرگ را دیدم گرفت
بجز مارخوری کاری از او نیاید واگر او را بحیلهٔ صیادی بگیری یا با چرخ عقاب بگیر
او را صید کنی و بخواهی نگاهش بداری بدان هیچ گوشتی را مثل گوشت مار
دوست ندارد و زندگی او بسته بگوشت مار است بعد بوف است و آن بر هشت صفت بوف
ونه نوعست خوب تماشا بوفست که صیادان او را از آشیان برمیدارند
واو را تربیت می کنند برای قوش گرفتن سیاق رسانیدن او وبعد از آنکه او را
از آشیان در آوردی خوبش گوشت بده که خوب چاق بشود که پرهایش را
خفه نکند نمیاندازد تا اول پائیز که هوا سرد شد در آنوقت همه طیور سبع و غیر
سبع از ییلاقات وکوهستان بگرمسیرات می آیند تو هم بوف را بدست
بگیر و پاچه بند کرده او را مثل سایر قوشها با خود رام بکن و او را کمتر گوشت بده
که محتاج تو باشد بعد چوبی که نیم ذرع بلندی چوب باشد وسلهٔ از جل سیاه محکم
ومدوره بند و ببندی بازاز قاطمهٔ سیاه بر او بسته باش و پارهٔ گوشت
بدان سیاهی به بند بقدر دو قدم بر زمین بگذار و بوف را بر دست بگیر آنگوشت را
بر او نشان بده از دست تو بر بخیزد روی آن گوشت سیر و بگذار قدری
بخورد نوبت دیگر بطور مذکور بکن دفعهٔ دوم وسوم او را کمی سیر کن عصر باز
همین نوع قدری دورتر فرداش قدری دورتر قدم بقدم آن سیاهی را دور
کن قدری که دور شد چوب را بر زمین فرو کن که آن وسلهٔ قره پیدا باشد بوف را

بازاست و هیچ دخلی بقرقی ندارد هرچه باز کند او بکند بلکه زیاده و اگر همین عمل
در قزل و طرلان و چرخ و شاهین بکنی البته خیلی بهتر و نیکوتر است چراکه پرقوت
و تنومندتر و درشت تر است شاهین و چرخ و قرقی و قزل را من تجربه کرده ام و این
عمل ایجاد حقیر است امّا در بیان پیقو آن بر دو نوع میباشد یکی زرد که خال
سینه اش درشت باشد و دیگری سیاه مایل بقرمزی و هر یک از آن دو قسم هم
بر دو نوع منقسم است یکی آشیانی که از آشیانه برمیدارند و دیگری توری که با
تور بدست آرند اوّل سنبله بیست روز پیش از آنکه قرقی بیاید او می آید و برخلاف
قرقی که آشیانی او بهتر از توری اوست آشیانی پیقو پوچ و نامرغوبست
بزحمت شکاری میشود و سیاه او بدخو و گریزپاست امّا زرد رنگ او بسیار خوب
و خوشکل تر از قرقی است خاصه اگر یک دو طولک هم بکند هر نوع قرقی خوب
در شکار رفتار بکند او نیز همان کند فرق پیقو و قرقی همین است که قرقی تیزپرتر است
و او کُندتر بجز این او در همه چیز زیاده از قرقی است با قوت تر و بادوام تر
چه در گرما و چه در سرما اگر در تابستان از صبح تا عصر با او شکار کنی دست بدست
تازه تر میشود که خسته نمیشود البته ده درجه طاقت او از قرقی زیادتر است
و بیشتر از قرقی با صاحبش مانوس میشود اگر پیقو را بسیار خوب نه اندازی که دست
رد نگیرد و دور از گم شد نخواهد گرفت باید بسیار خوب پی اندازی که بر مشت او بدهی
تا مایوس نشده باشد خواهش گرم شکار بفرمائی علامت پیقو غالبا قریب به
قرقیست مگر ماهیچه پیقو کلفت تر و ساقهایش قوی تر و چشمش قریب براق است
و خط سیاهی از زیر چانه اش کشیده شده است بالهایش کوتاه تر از باشه است
هر قدر آن خط زیر چانه پیقو بزرگتر باشد بهتر است بعد شکره است مثل قرقی و پیقو است
از مرغان شکاری هندوستان است گویند از قرقی و پیقو درشت تر است

در صفت پیقو

صفت شکره

روز چهلم که میخواهی او را بیرون بیاوری گوشت او را گم کن تا چهار پنج شب مثل
قرقی تازه او را نزد چراغ دست بگیر شب بشب دست گرفتن او را زیاده کن
تا خام نشود خوب که رام شد بهر چه حکم کنی معمول دارد این عمل دو خواص دارد
اولا قرقی خیلی درشت و با قوت میشود البته سه بند انگشت قرقی بلند و کلفت
میشود دوم از این چله بستن مغز استخوانش سیاه میشود و قوت او یک برسی فرق
میکند اگر چیزهای درشت را بگیرد کبک و کبوتر و باقرقره محالست از دست او
بدر رود مشروط بر آنکه او را از اول که بر دست تو می آید تا حال که بعد از چهل
روز است گنجشک و چیزهای کوچک نه بندد از حتی میخ بند نباید بدهی که گنجشک
گنجشک خورده گیری را فراموش کرده بداند که شکار او چیزهای درشت است
ای فرزند نوع دیگر در علم قرقی ترا بیاموزم که هر چه بیقون و طرلان قوشچیان کنند قرقی
تو هم از آن بکند اول بهار که شد یک نفر قوشچی صاحب وقوف معین کن برود در جاهائی که
آشیانه قرقی هست نگاه کند و از دور تماشای آشیانه بکند همین که دید قرقی از برای
بچهایش طعمه آورد قوشچی برود نگاه کند البته سه یا چهار تا پنج بچه خواهد داشت خوب
نگاه کند یک طوار خوبش را در آشیانه بگذارد باقی دیگرش را بردارد تا پدر و
مادر هر چه طعمه می آورند باین یکی بدهند تا آنکه تمام پرهای حلال او در بیاید همه
روزه صیاد او را نگاه بکند چهار پنج روز پیش از آنکه میخواهند آن بچه را پدر و
مادرش برده باشند صیاد برود او را بگیرد در آشیان چشم او را بدوزد آن بچه
قرقی هائی که اول خودش برداشته است یکی از آنها را بیاورد بجایش بگذارد
تا پدر و مادرش مایوس نشوند و جلای وطن نکنند همه ساله بر همین درخت آشیانه
نمایند پس آن بچه قرقی را که پدر و مادر او تنها تربیت کرده بهمان قسمی که در اول ذکر
شد تربیت نمای چنانکه بعد از اربعین مذکور که بر دست بگیری همه میگویند که جره

بازی

١١ بیان تعلیم قرقی

آمدن قرقی است قرقی بسیار خوبی بدست تو آید او را عزیز و گرامی داری ترا در نگاهداری
او تعلیم کنیم بدان از عمر این قرقی اول سنبله نهایت یکماه یا چهل یا پنجاه روز زیاده
نگذشته است که بر دام تو افتاده و از بابت اینکه بچه است هنوز استخوانش
نبسته است و مضبوط نگشته لابد بر دست توست و بیجان مینماید اگر بخواهی
او را عاجلاً شکار کنی ضایع میشود پس نصیحت بشنو اگر میل داری که چیزهای کلان
و درشت از قبیل کبک و تیهو و باقرقره و امثال اینها با او بگیری او را چاقی
خوب امین کن که از اسب و طوله هیچ خوف نکند بعد او را گرم طلب کن بعد یکدو
جوجه مرغ برایش بکش سیرش کن جوجه را روز بروز بزرگتر کن تا باینجا برسد که اگر پای
مرغ زنده را گرفتی هم ضایقه نیاید و بر دست تو مرغ را بگیرد مبادا تو غره بشوی
یکدفعه مرغ را رها کنی که ضایع میشود و بعد از دو سه مرغ کشتن بر دست او دو سه
کبوتر برایش بپران بگیرد و سیرش کن باز یک مرغ دیگر بسیاق اول برایش طلب و
بکش همین طور دو پای مرغ را بگیر او را از دور طلب همین که بی تأمل آمد و مرغ را
گرفت سیرش کن او را در جائی مثل کنجه که دو ذرع طول یکذرع عرض یا اندکی
بزرگتر و یا کوچکتر جای ده محل او را پاکیزه کن که خاک نداشته باشد و چنان تاریک
باشد که قرقی روز را از شب فرق نکند مبادا بخیال روز پرواز کند خودش را
بر در و دیوار زده ناقص کند چنین جائی قرقی را بسته باشی همه شب سه ساعت
یا چهار از شب گذشته برو با چراغ و قرقی را بر دست بگیر و گوشت بده اما هر شب
گوشت او را بدل کن اغلب گنجشک و کبوتر بچه باو بخوران شب دیگر بسیاق مذکور
برو و گوشت بده هر قدر میخورد باید بدهی تا خودش نخورد و بعد جامی را آب کن
پیش رویش بگیر و دست بر آب بزن که بداند آب است اگر خورد بگذار هر قدر میخواهد بخورد
اگر میل ندارد نخورد اقلاً یک اربعین باید بهمین سیاق در آنجای تاریک باشد

۱۰ دیدم با من را بد انداختی کمرم درد آمد یا کبک راندیدم معذورمیشود باین عذرها تا
هنگام غروب آفتاب که میداندانید دست اورا سیرمی کنند نهایت سعی را می کنند
تا بگیرد و سیرمیشود و صاحبش را بطمع میندازد تا فردا صبح زودتر سوار شده باشد

فردا هم مثل روز گذشته خواهد بود بیت — امروز هم حکایت دیروز می کند
اندر مثل شکایت دیروز میکند — آنانکه دارند میمون خوب و خوشخوی
وباوفا و خوشرو لیست چنانکه گفته اند شعر — بصید شاه سواری فکند بازیرا
هوا گرفت بهنگام باز پریدن — دو چار باز دگر گشت و باز گفت بیا
نه زیرکیست بیا باز گرد تا برویم — که بازگشتن خود را اسیر کس دیدن
هوای بال خوش است و بکام پریدن — چو باز این سخن از وی شنید بازش گفت
که هر سری نبود کار عشق ورزیدن — دمی که دست ارادت بدوستی دادیم
تمام عمر از و مشکل است بریدن

باشه پنجم باشه است همان تعریفات که در طرلان ذکر شد درا و نیز مندرج است آنهم سفید و زرد و خاکی رنگ و سیاه دارد
ازاین چهار نوع خاکی او پردل تر است علامت او خاکی رنگ مایل به سیاهی و چشم
کوچک و نقطهای سینه اش هر قدر کوچکتر باشد صاحب جرات تر است عکس
قرل است البته قرقی پیشاغلی چندین درجه از توری او نیکوتر و خوشش خوتر
و پرطاقت تر و باشکارتر است شعر — با باشه پرانده ایم که تا باز آید
بازیچه هوا گرفت کی باز آید — گر طالع برگشته ما باز آید
هم باشه بدست آید و هم باز آید — کبک و با قرقره چاخروق و مرغابی
را میزند یایلاق خود با قرقی گرفته ام خاصه آشیانی اورا دیدم برای خرگوش طپید
جرات رها کردن اورا نکردم ایفرزند انقدر بدان طبیعه و جثهٔ خودش زیاده از
همه نوع زرد چشمان دلیر و با طاقت است ایفرزند اگر در اول سنبله که هنگام

آمدن

وثالث سیاه امّا زرد و سفید او بسیار است و کم بنیه لیکن بسیار خوشخو و زود شیخ و خوش
طبیعت و خوشرو و چیزهای کلان از بد شواری کیرد امّا سیاه او که رنگش سیاه و مایل
بقرمزی باشد اگرچه بدخو میباشد امّا صاحب طاقت و در شکار حریص بهرچه حکم نمائی
معمول دارد حتی میش مرغ و درنا را هم خود با طرلان چه سیاه مایل بقرمزی گرفته
البته نیکوتر و بهتر از آن دو نوع میباشد بعد قزل است در ولایت ایران هم
آشیانهٔ او را از مازندران و سایر بلاد دیگر می آورند و هم ورآیا هم فائز
بهمراهی طرلان او را صیادان با تور هم میگیرند آنهم مثل طرلان زرد و سفید
و سیاه دارد و سیاهیش که مدام داشته باشد یعنی زیر چشم و زیر چانه اش سیاه
باشد هر قدر سیاه مایل بقرمزی باشد برای هر شکاری که بخواهی بهتر است
بنده با قزل توری همین صفات برآمده و میش مرغ و درنا گرفته ام فرق
قزل توری و طرلان اینست طرلان دو درجه تند پرتر است و در سربالائی
از قزل خوبتر بلند میشود که بنه را گم نکند و مقبولتر و خوش روتر و نجیب تر است
ازین بابت در نزد شکارچیان عزیزتر است امّا قزل آشیانی اگرچه پرحرمت تر است
لکن ازبابت اینکه او را از آشیانه برداشته اند سختی و سستی روزگار ندیده و
ضرب سیلی عقاب را نچشیده است اوّل دفعه جرئتی میکند و شکاری میگیرد ولی
بزودی از شکارش سر میخورد و پرش او مثل پرش توری نیست مثل قزل توری
و آشیانی مثل ایلیات صحرانشین است با مردمان بازارنشین البته
توری او از آشیانی نیکوتر هست خاصه که سیاه یشماغلی مایل بقرمزی باشد
اگرچه در پرش بطرلان نمیرسد امّا در کلان گیری زیاده از طرلانست فرق دیگر
او با طرلان آنکه هرچند تولک زیاد کند کلانگیرتر و با صاحبش مأنوس تر میشود
و طرلان هرچه تولک زیاد کند در شکار عذر آور میشود مثلاً این دست قره قوش

اندک زردی دارد و تر حسب اتفاق در بهار مثل خودش تیقولی پیدا میشود و باهم
جفت میشود البته یکی یا دو از بچه های آن تیقون پاک میشوند که اهل ترکستان اورا
کافوری مینامند علامت طواراو بغایت درشت و جثهٔ او بسیار کوچک است
در سر و گردن و پشت و سینه هیچ نشانی ندارد مثل برف سفید است چشم او مایل به
قرمزی بعد از تولک تمام قرمز میشود گاه باشد بحالت خود باقی میماند دیده ام که
ناخن و منقار او سفید و اکثر سیاه مایل بسفیدی و بن منقار او سبز رنگ تیقون اصیل
نجیب که پدر و مادرش هر دو سفید باشند اینست شعر تیقون نیکذات اصیل
نجیب ما اینست کش خدای نماید نصیب ما این بنده در خدمت پادشاه خلد آشیان
فتحعلی شاه جنت مکان یک جره و یک تواری دیدم چه بسیار خوب شکار میکردند این جوره را
اهل ترکستان که اوستاد این فن میباشند لازقی مینامند جرش صیادان بازگیر
که چنین مشهور است اول بهار که میشود باز مست میشود فریاد میکند تا قوشهای دیگر
بر دور او جمع میشوند قوش ناجنسی با او جفت میشود اما تیقون لازقی کافوری البته
پدر و مادرش هر دو سفید بوده است دلیل بر قول صیادان قوشی از روسیه
برای خاقان خلد آشیان آورده بودند مرحمت کرده محمد علی میرزا فرمانفرمای فارس
المرحوم هم باین حقیر مرحمت فرمودند چهار پنج تولک کرده بود که بدست این بنده رسید
چه بسیار زحمت کشیدم عاقبت یک کبک خستهٔ لکمه قوش دیگر را گرفت بسیار
بد خلق و بدخو و شوم بود صفت او تمام پرهایش بحباب یکی سفید مثل برف و یکی سیاه
مانند پر کلاغ ناخن و منقار او سفید مانند صدف چشم او زرد مایل بقرمزی بسیار طواره
بود از آن معلوم میشود که قول صیادان صدق است بنده قطع دارم که کلاغ قرقون با
تیقون جفت شده است و این حرامزاده بعمل آمده است این دلیل قول صیادان را قوت
میدهد العلم عند الله بعد طرلانست و آن بر سه نوع است یکی زرد با دمی یکی سفید

متفرق شدند بهرام نیز خود با چند تن از خاصگان گردش کنان بباغی فرود آمد ۷
باغبان حیران بماند که سلطان باین اختصار در باغ وی فرود آمده گفت
کلاه گوشهٔ دهقان بمهر و ماه رسید   که سایه بر سرش افکند چون تو سلطانی
چون از حال طغرل سؤال کردند گفت او را نمی شناسم لکن دو ساعت پیش
قوشی با جلقوی مرصع و زنگ بر شاخ درخت این باغ نشست قصد گرفتنش
کردم برخواسته آهنگ باغ دیگر نمود بهرام خوشوقت گردیده و هم در آنساعت
او را بچنگ آورد چون جلقو و زنگ و نشستن بر درخت از علایم زرد چشم است بعلم
شکار چنگیری مصرع مؤلف بزرد چشمی آمرغ حکم شاید کرد   دیگر تیقوینست آن دو
نوع است نوع اول در زیر و بجلی سر او و پرهای شانه و کمر او زرد رنگ مایل بسفیدی
چنگ و منقارش سیاهی غالب و مجموع بسفیدی مایل باشد و بن منقارش سبز
رنگ بود چون تولک کند پشتش کبود و سینه اش سپید گردد و هر چند تولک زیاده
کند بر کبودی و سپیدی سینه و پشتش بیفزاید و پرهای گوشش بسیاهی مایل گردد
معلوم میشود که این نوع دورگ است پدر و مادرش هر دو تیقون نبوده است
ایفرزندان باعتقاد من اصل تیقون مثل طرلان و قزل نیست که در ولایتی مخصوص
باشد که همه قومش آنجا تیقون باشد اتفاق می افتد دو طرلان سفید باهم
جفت میشوند و یک بچهٔ آنها سفید میشود و باقی دیگر برنگ پدر و مادرشان
میشوند و در این باب اعتقاد کامل دارم زیرا که خود بالابان تیقون سفید
گرفته ام شاهین و کلاغ پیسه و طاوس و گنجشک و قرقی در قیقیرق و کبک
و هدهد و ترمتائی و کاکلی و درنا جمیعاً تیقوینش را دیده ام پس معلوم میشود که
تیقون جنس مخصوصی نیست بحسب اتفاق دو طرلان سفید که باهم جفت شد
بچه می کنند یکی از آن بچه ها سفید میشود لیکن باز پرهای پشت و شانه و گردنش

تا مور صفت پیشکشی در بارگاه سلیمان عصر عرضه دارد و در علم طیور باقسامهای شکار
و خوشی و ناخوشی و صفات و اختلافات آنها کتابی به نگارد هر چند استادان
پیش بازنامه نگاشته و در ینباب بابی باز داشته اند لکن این بنده را چنان در
نظر آید که هنوز درین مسئله جاهل و درین مرحله جاهل بوده اند و آنان را شکارچی نتوان
شمرد و نام باستادی نتوان برد لهذا تازه بازنامهٔ بر نگارم و بدستیاری
خامه معنی طراز جامهٔ بکار آرم تا طالبان علم شکار را یادگاری بکار باشد و استادان
این فن را دعای خیری بیادگار چون در شکارگاهی باصفا هنگامیکه مرغان
شکاری صید خود را گرده و از شرّ عقاب جان بسلامت برده و طعمهٔ خویش
خورده و در کنار جوی آب نشسته و از خستگی و گرسنگی رسته بعقیده این بنده
در آنساعت تیر دعا بهدف اجابت مقرونست امید آنکه قصور این نامه را
باستادی خود معفو و مغفور دارند و این کتاب را بنام مستطاب همایون اعلیحضرت
مالک رقاب مفتخر داشتم و بازنامهٔ ناصری نام نهادم و بر چند باب مشتمل
ساخته و چون روی عروس و چتر طاوس بزیور کمال و زینت جمال پرداخته
آمد والتوفیق من الله والتوکیل علی الله

باب اوّل در اقسام طیور شکاری اوّلا بدو قسم قسم اوّل زرد چشم و آن بر چند
قسم است اوّل طغرل هر چند من با همه گردش و احتیاط طغرل را ندیده ام امّا
از صفاتی که شنیده و در کتب دیده شده از نوع زرد چشم است حکایت
آورده اند که بهرام گور را از مملکت چین یک بجله طغرل برسم هدیت و ارمغان
آوردند بهرام او را زیاده عزیز و گرامی داشتی روزی در شکار دور و
فرار بر قرار اختیار نموده از نظر غایب میشود و بغایت موجب تحسر و افسوس
بهرام میگردد خدم و حواشی که حاضر رکاب بودند در طلب آن از هر طرف

متفرق

بخطا تا سوی این خطه بتدبیر شکار / با چندتن از تفنگداران بجستجوی شکار
رفته بودند تا گله شکار را زمان زمان گردش داده بدم تیر اعلیحضرت همایون خسروانی
بیاورند و بحیات جاودانی برسانند لمؤلفه / دد و دام از پی شمشیر ملک میپویند
شیر نوشند مگر از دم شمشیر شکار / چون گله شکار راه خود و یاران خود را
گرفتار این رفتار و سرگشته بتدبیر سیر شکار و جان باخته تیر شاهنشاه شیر شکار
دیده و دانسته بودند که مصراع / هر که این آب خورد رخت بدریا فکند
روی از راه تیر آتش بار برتافته و براه گریز و گذر برگشتند پنج قوچ سه ساله
که هنوز از این خطر بیخبر بودند روی بدان سنگی که شاه فیروز روز و بنده
و اشخاص معروض در پس آن خزیده بودیم نهادند شاه را دو لوله تفنگی چهار پاره
زن با سه تفنگ خاندار گلوله زن حاضر بود که پنج شکار مزبور بچهل قدم فاصله
رسیدند تفنگ دو لوله آواز داد و بیک لوله اولین قوچ از پا در افتاد و
دومین از دومین در غلطید سه راس دیگر سر از پی فراری شدند اعلیحضرت شهریاری
دست مبارک بتفنگهای خاندار فرا برده بنام یزدان یکتا هر سه راس را
بسه تیر متوالی از پای در انداختند / فلک گفت احسن ملک گفت زه
شکارچی استاد داند که در گریز و تاخت چه قدر باید دور بشود که از پنج تیر یکی
خطا نکند لمؤلفه نیست شکار اینکه معجز است و کرامت / آری سایه
خداست و بر همه کار بقدرت صاحب خود قادر و توانا است بیت
تا خدایی ما خدائی شاه ما شاهی کند / سایه آری هر کجا با ذات همراهی کند
لمؤلفه ازین مقوله چه امثال دیده ام بسیار / که رفته دو صد و هشتاد و پنج بعد هزار
شصت و چهار سال از عمر بنده گذشته و همه صرف شکار طیور و وحوش گشته
لذتی جز در شکار نبرده ام و عشرتی جز در نیکار نکرده / بنده درگاه تیمورخان

۴ حمل دادم تا در مقبرهٔ پدر و عم مدفون نمایند و خود با خاطر محزون عازم ارض اقدس
گردیدم چون بشرف زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام والتعظیم مشرف شدم
زمان حدت هوا و اوان شدت گرما بود موکب مسعود اقدس شهریاری در صفحات
شمیرانات ساری بود از دولتخواهان حضرت و نیکخواهان دولت کیفیت را بعرض رکاب
مبارک رسانیده بودند چون تابنده هستی و برازندهٔ بلندی و پستی هر پستی را بلندی و هر غمی را
شادیی و هر عزتی را ذلتی مقرر فرموده هر رنجی را درمانی معین نموده است ضمیر الهام پذیر
همایونی مقتضی گردیده جناب دوستعلی خان معیر الممالک را باحضار این بندهٔ ارادت
مسالک مامور فرمودند حسب الامر الاعلی باتفاق ایشان بکالسکه نشسته و
پس از ساعتی وارد نیاوران که آنوقت موقع وقوف اقدس و موقف وجود مقدس
بود گشتیم و پس از ساعتی توقف در سایهٔ حجاب بزیارت حضور آفتاب ظهور همایون
روحنا فداه مشرف شدم چندان مرحمت فرمودند و ابواب عنایت و مکرمت
گشود که آنچه شنیده بودم مشتی از خروار و اندکی از بسیار و یکی از هزار نمود و گفتم

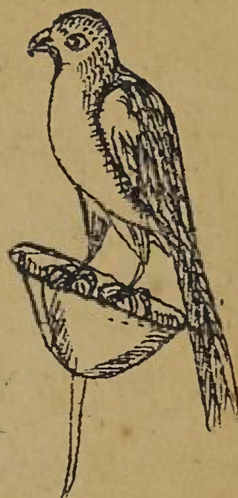
چشم مسافر که بر جمال تو افتد عزم رحیلش بدل شود باقامت

از هر در فرمایشات خسروانه درهم پیوستند و در کلمات ملوکانه که ملوک کلمات توانند
بود برشتهٔ لفظ و عبارت پیوستند این بنده نیز علی حسب القدر و المقدور در حضرت
خلافت عرضی بعرض برزبان بتجلالت میگذراند تا سخن بمقولهٔ شکار رسید چون
حضرت ظل اللهی روحنا فداه در علم شکار عموماً ماهر و در تیراندازی خصوصاً بنهایت
قادر میباشند و بحول الله تعالی و قوته چه در سر تاخت اسب چه در پیادگی مثل
و مانند این شاهنشاه کامکار ندیده و نشنیده ایم چنانکه روزی در کوه شهرستانک
بنده و مهدیقلیخان غلام بچه باشی و آقا کشی خان تفنگدار در خدمتش پشت سنگی نشسته
بودیم مصطفی قلیخان میر شکار که لمؤلفه بهر بوسیدن تیر ملک آرد زنخ را

بنخ

و نجفقلی میرزا والی مهتر و شاهرخ میرزا و اسکندر میرزا از بنده کهتر بودند از ملک
فارس بهوای زیارت بحکم استشارت و استخارت بعتبات عالیات علی ساکنیها
افضل الصلوة و اتم التحیات روی آوردیم و پس از ماهی چند که در آن آستان
آسمان نشان توقف کردیم از مقدرات یزدانی و مقتضیات آسمانی با برادران
رضاقلی میرزا و نجفقلی میرزا ره سپار طریق فرنگستان و پس از سالی و نیم باز عزیمت
اماکن مشرفه زادالله شرفا تصمیم داده و بتوفیق حضرت الهی سی سال متمادی در اماکن
سعادت ساکن بر سبیل آزادی بزیارت بقاع آفتاب شعاع و شکار اطراف و اصقاع
مشغول بودیم چون تختگاه دولت ایران صانها الله عن حوادث الزمان
بفر جلوس میمنت مانوس همایون و زیب قدوم معدلت لزوم اعلیحضرت شاهنشاه
جمجاه سایه فضل و رحمت اله مؤید من عندالله السلطان بن السلطان بن السلطان
و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان لمؤلفه ابو المظفر منصور ناصرالدین شاه
که باد تابع احکام او قضا و قدر مزین و منور گردید و صیت معدلت و
صوت مرحمت این پادشاه بی مانند بلند و در بقعه سامعه ساکنان خطه آب و خاک
بلکه در قبه صوامع افلاک در پیچید من بنده و رضاقلی میرزا در سنه هزار و دویست و
هفتاد و نه از دارالسلام بغداد بعزم سلام و تلثیم عتبه امام همام ثامن ضامن علیه و
علی آبائه الکرام و ابنائه الائمة الانام علیهم صلوات الله الملک العلام بجانب فیض
جوانب ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت نمودیم در کرمانشاهان در قلعه بیستی
بحاجی کریم که منزل بود رضاقلی میرزا را اجل موعود در رسید و بحکم کل نفس ذائقة الموت
درگذشت و سر ما تدری نفس بای ارض تموت ظاهر گشت چون طایر روح او پر
باز نمود و بهوای آشیانه رحمت پرواز نمود جنازه او را بار بجانب نجف اشرف علی
من شرفها الآف الثناء و التحف که خانه مانوس و آشیانه موروث او بود





بازنامهٔ ناصری

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بازنامه را بطراز حمد بی‌انبازی مطرز و خامه را به نیاز ثنای کارسازی معزز داریم که طرهٔ اجنحهٔ شاهبازان ارواح مکرم در شاهراه عبادتش چون ابواب رحمت او بر چهرهٔ ارباب ارادتش باز است و نعت از جمال بی‌مثال و کمال با جلال آن طایر بلندپرواز سیر انجم که جانهٔ خلق عظیم الخلق همایونش را کریمهٔ قاب قوسین او ادنی طراز و مدح و ثنای خاندانی گوئیم که همواره همایون همای همتشان در هوای آشیانهٔ وصال عنقای ازل ببال ایقان و قوهٔ عرفان در پرواز است لمؤلفه

دو چار و چار و دو طایر که باز توحید — بقاف قربت سیمرغ می‌کنند شکار
سحاب رحمت وحدت برای تربتشان — همی فرستد هر لحظه صد هزار نثار

و بعد چنین گوید مرغ سخنگوی خیال بلندپرواز شکارانداز شاهزادهٔ والا نژاد تیمور میرزا ولد مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرما ابن پادشاه مرحوم خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار البسه الله حلل النور که در ابتدای دولت پادشاه مغفرت دستگاه شهریار جنت آرامگاه محمد شاه نور الله ثراه که سنه هزار و دویست و پنجاه هجری علی هاجرها الف التحیة والثناء بود با پنج برادر که رضاقلی میرزای نایب الایاله

بلندن



هو الله تعالی

هذا کتاب مستطاب شکارنامه موسوم به

بازنامهٔ ناصری در علم شکار و پرورش باز و شاهباز

و اقسام طیور شکاری و علاج امراض آنها تألیف

شاهزادهٔ آزاده تیمور میرزا ابن فرمانفرمای مملکت

فارس بن خاقان فتحعلی شاه قاجار چون کتابیست

مشتمل بر فوائد عدیده و نکات غریبهٔ علم شکار

و ارباب ذوق و طالبان علم شکار را در کار است

لهذا بزیور طبع درآمد باهتمام اقل احباب

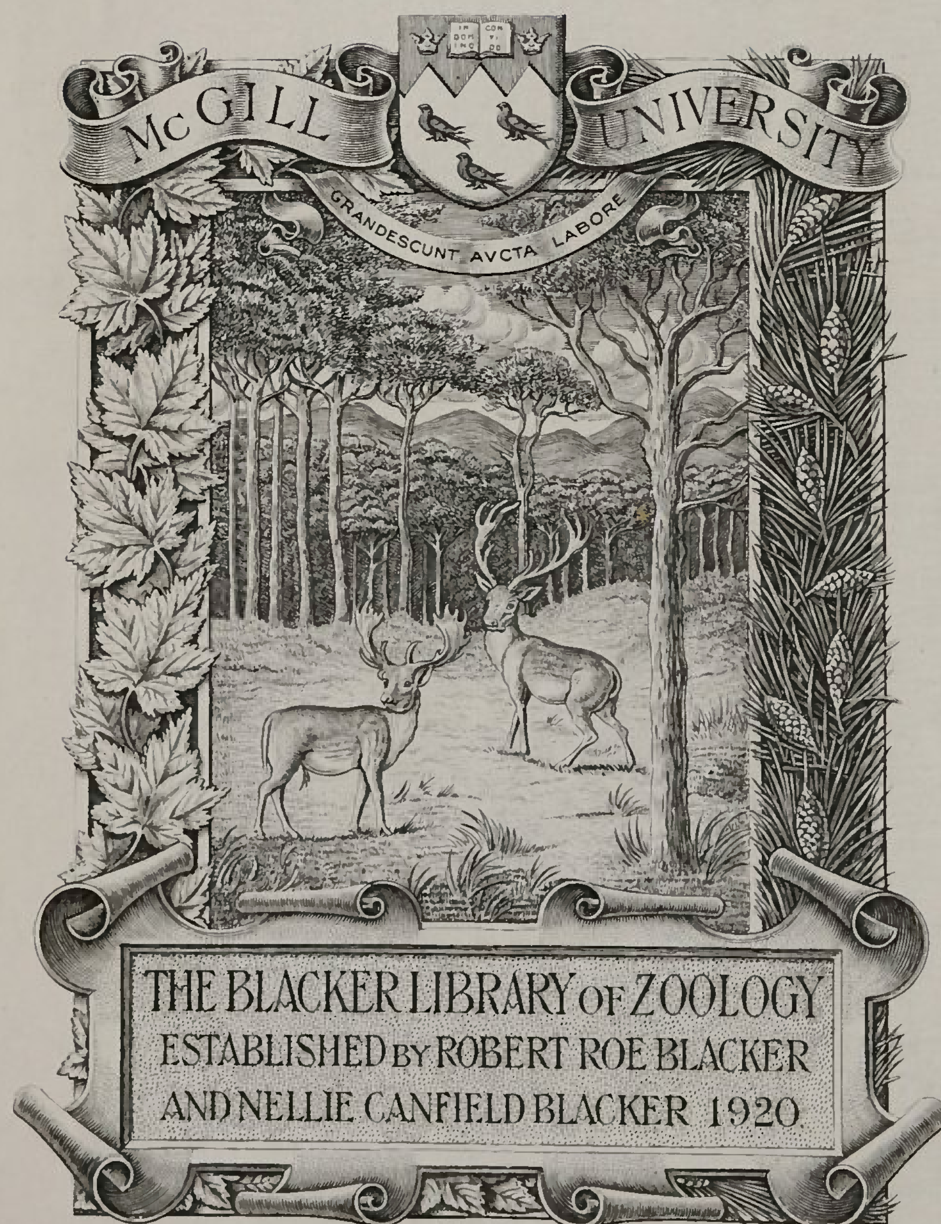
میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی در سنه ۱۳۰۸

Bāz-Nāma-i-Nāṣirī,

by Tīmūr-Mīrzā.

(Lithogr. Bombay, 1890)

(Persian)


McGILL UNIVERSITY
GRANDESCUNT AVCTA LABORE
THE BLACKER LIBRARY OF ZOOLOGY
ESTABLISHED BY ROBERT ROE BLACKER
AND NELLIE CANFIELD BLACKER 1920

44

No.7.

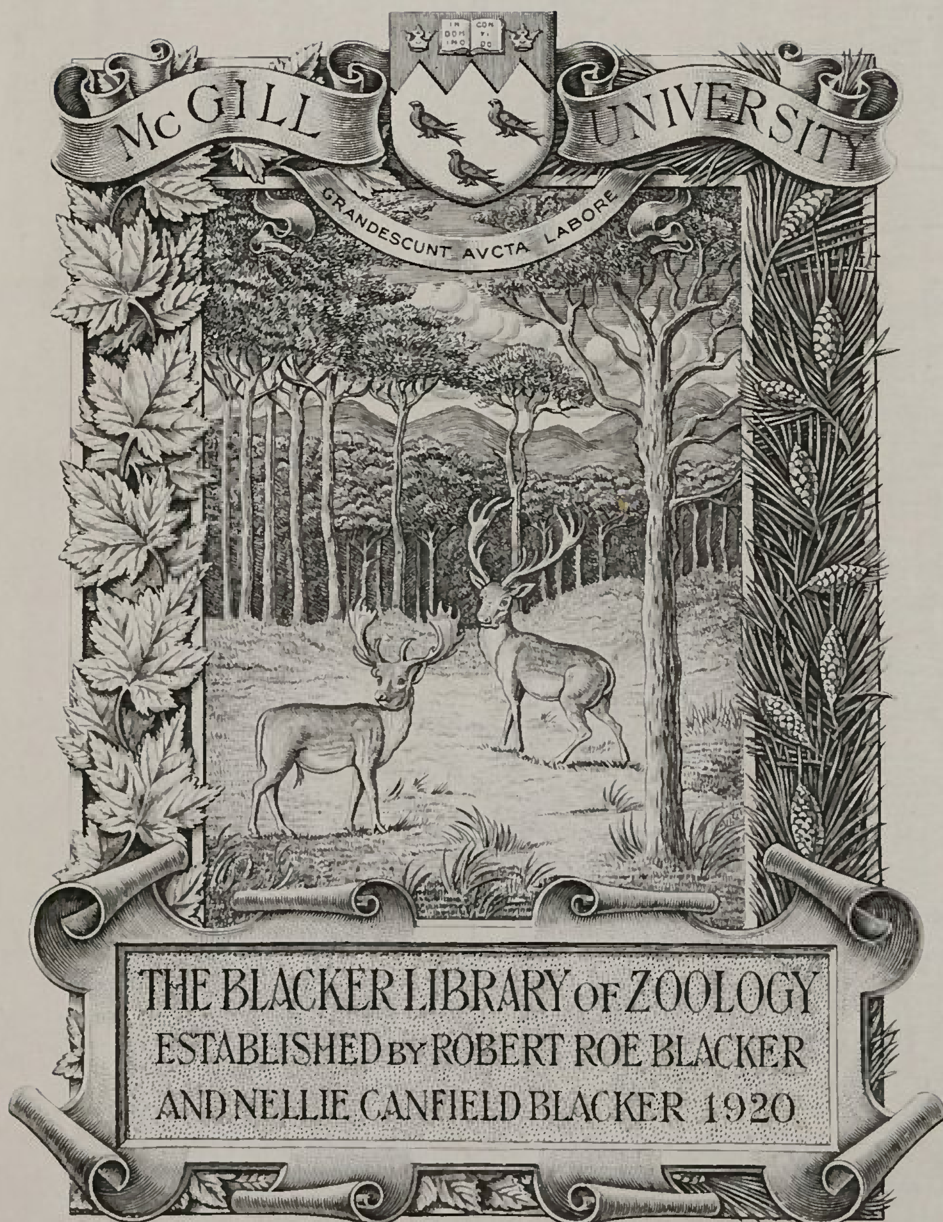
Purchased in ~~India~~ Shiraz, Persia, for the Blacker Library Sept. ~~1920~~ 1928.

No. 7. Bāz-Nāma-i-Nāṣirī.

A lithographed edition (Bombay, 1890), of a detailed treatise on falcons, on hunting birds in general, on training, treatment, etc., of hawks, and other connected matters. The author is prince Tīmūr-Mīrzā Qājār, the grandson of Fatḥ-ʿAlī-Shāh. He lived and wrote his book in the middle of the last century, deriving his information from many early standard works.

A rare print [of a well-known work.] [W. I.]

(annotated)


McGILL UNIVERSITY
GRANDESCUNT AVCTA LABORE
THE BLACKER LIBRARY OF ZOOLOGY
ESTABLISHED BY ROBERT ROE BLACKER
AND NELLIE CANFIELD BLACKER 1920

No. 7.

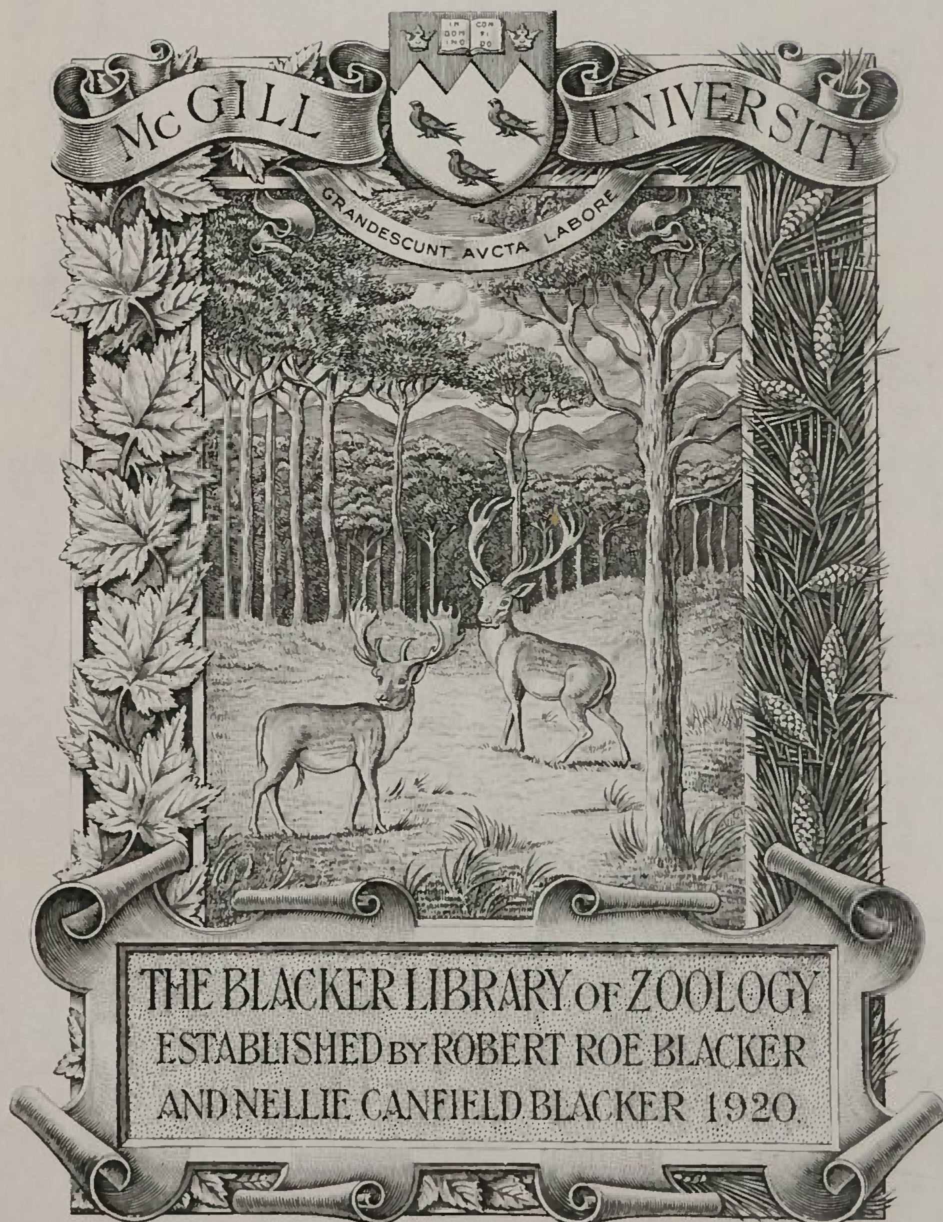
Purchased in ~~India~~ Shiraz, Persia, for the Blacker Library Sept. ~~[illegible]~~ 1928.

No. 7. <u>Bāz-Nāma-i-Nāṣirī.</u>

A lithographed edition (Bombay, 1890), of a detailed treatise on falcons, on hunting birds in general, on training, treatment, etc., of hawks, and other connected matters. The author is prince Tīmūr-Mīrzā Qājār, the grandson of Fatḥ-ʿAlī-Shāh. He lived and wrote his book in the middle of the last century, deriving his information from many early standard works.

A rare print [of a well-known work.] [W. I.]

(annotated)


McGILL UNIVERSITY
GRANDESCUNT AVCTA LABORE
THE BLACKER LIBRARY OF ZOOLOGY
ESTABLISHED BY ROBERT ROE BLACKER
AND NELLIE CANFIELD BLACKER 1920

No. 7.

Purchased in ~~[illegible]~~ Shiraz, Persia, for the Blacker Library
Sept. ~~[illegible]~~ 1928.

No. 7. <u>Bāz-Nāma-i-Nāṣirī.</u>

A lithographed edition (Bombay, 1890), of a detailed treatise on falcons, on hunting birds in general, on training, treatment, etc., of hawks, and other connected matters. The author is prince Tīmūr-Mīrzā Qājār, the grandson of Fatḥ-ʿAlī-Shāh. He lived and wrote his book in the middle of the last century, deriving his information from many early standard works.

A rare print [of a well-known work.] [W. I.]

(Annotated)

